

پاسخ نامه

شادروان ملاّ اسمعیل

معروف به میرزا مصطفی کاتب

خطاب به

زین العابدین نجف آبادی

معروف به زین المقرّبین

ملاحظات

با توجه به آنکه کتاب حاضر به شیوه فارسی قدیم نوشته شده است، علاماتی از قبیل: تعجب (!)، سؤال (?)، کاما (،)، و نقطه (.) عموماً به اصل متن اضافه شده اند تا خواندن آن برای کسانی که به آن شیوه آشنائی ندارند آسانتر شود.

برای واضح بودن منبع نقل قولها در این کتاب از رنگ و علائم زیر استفاده شده است:

آنچه که به رنگ سیاه است نقل خود نویسنده میباشد (مگر آنکه ذکر شده باشد)

آنچه که بی رنگ آبی نفتی میباشد نقل از زین العابدین نجف آبادی میباشد که در داخل « » جا داده شده اند.

آنچه که به رنگ قرمز تیره میباشد از آثار حضرت ربّ اعلیٰ میباشد و همچنین در داخل «» «» جا داده شده اند.

آنچه که به رنگ آبی میباشد از آثار و گفتار حضرت ثمره ازلیّه میباشد که در داخل « » جا داده شده اند.

آنچه که به رنگ صورتی میباشد از اقوال میرزا حسینعلی (بهاء) میباشد.

مقدمه این کتاب توسط مرحوم عالیقدر علیمحمد قاسمی که از خدمت گذاران عالیقدر آئین بیان میباشد به خطّ خود ایشان اضافه شده بوده که در اینجا نیز آورده شده است.

این کتاب به همت مؤمنین به دین مبین بیان دوباره سازی و ارائه شده است.

هوالعزیز

این کتاب که در جواب نامهٔ ملاّ زین العابدین نجف آبادی (زین المقرّبین) نگاشته شده به خط و انشاء شادروان ملاّ اسمعیل از اهالی ورنوسفادان سده اصفهان (معروف به میرزا مصطفی کاتب میباشد) که به شغل صباغی اشتغال داشته که پس از کشته شدن ۷ نفر از بایبان در سده به تحریک آقا نجفی حیاتباش به خطر افتاده مورد تعقیب ظلّ السلطان حاکم اصفهان قرار میگیرد و به دستور حاکم یکی از گوشه‌هایش را میبرند سپس او را مهار کرده در کوچه و بازار اصفهان میگردانند و از شهر بیرونش میکنند. بایبه اصفهان او را شبانه به شهر آورده و پس از چند روز اقامت مخفیانه روانه قریه طار از توابع نطنز نموده و به خانه آخوند ملاّ محمد باقر طاری که از فضلالی مبارز بایبه بود وارد میشود. آخوند او را در سرداب خانه برادر خود منزل داده است در آنجا آن بزرگوار بیکار ننشسته بلکه مشغول کتابت آثار بایبه میشود. پس از چندی آقا نجفی از جریان با خبر شده در صدد معارضه با آخوند طاری بر می آید و سواران سهام السلطنه اردستانی را برای دستگیری او به طار میفرستند به طوریکه شادروان آخوند طاری مجبور به فرار میشود. در اینموقع شادروان میرزا مصطفی نیز برای حفظ جان خود و ادامهٔ مبارزهٔ خود عازم طهران شده در آنجا رحل اقامت میافکند و برای اینکه شناخته نشود نامش را به میرزا مصطفی تغییر میدهد و تا آخر عمر در طهران به کتابت آثار نقطهٔ اولی و صبح ازل اشتغال داشته است.

در سال ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ قمری به قصد زیارت صبح ازل با دو دختر خود به نامهای حمیده خانم و محترم خانم به قبرس رفته و مدت سه سال در جوار صبح ازل به سر میبرد در آنجا میرزا عبدالوحید فرزند صبح ازل با حمیده خانم ازدواج کرده است. میرزا مصطفی در قبرس نیز به کتابت آثار مشغول بوده پس از وفات میرزا عبدالوحید با دختران خود به طهران برگردد. شادروان میرزا مصطفی با پرفسور براون نیز مکاتبه داشته و بسیاری از آثار بایبه که در کتابخانهٔ براون بوده به خط دست همین کاتب است که به دستور او تهیه میکرده است. او نزدیک سی سال عمرش را شبانه روز صرف تکثیر آثار بایبه نموده است. تاریخ وفاتش سه ساعت و نیم به غروب روز پنجشنبه ۲۲ ذیقعده ۱۳۳۹ قمری در سن متجاوز از هشتاد در گذشته و در این بابویه در ایران، مقبره مرفوع حاجی میرزا هادی دولت آبادی به خاک سپرده شده است. از شادروان فرزندان متعدد پسر و دختر به جا مانده که نام آورترین آنها میرزا نورالله توانگر^(۱) بود که در سال ۱۳۳۶ در گذشته و در امامزاده عبدالله مدفون میشود.

ع . م . قاسمی ۲۶-۴-۱۳۵۱

(۱) تاریخ فوت شادروان میرزا نورالله توانگر ۴ ساعت بعد از ظهر دوشنبه ۳۶-۹-۱۸

صورت نوشته ایست که یکی از مؤمنین به بیان در جواب مکتوب ملأ زین العابدین نجف آبادی که او را دعوت به امر و ادعای جناب بهاء نموده و به خط خود نوشته و ارسال داشته مخفی نموده باشد که در این اوراق آنچه با مرکب قرمز نوشته به عینه صورت مکتوب مشار الیه است مرتباً و مطابق است با آنچه که به خط خودشان ارسال نموده اند بدون کم و زیاد حرفی یا کلمه من اوله الی آخره و آنچه به سیاهی نوشته جواب است و آنچه در فوق کلمات آن خط قرمز کشیده شده از کلمات بیان و آثار حضرت ربّ اعلی است.

هوالله الخالق الأزل الوحيد القائم القيوم

عرض میشود که مکتوب آنجناب رسید من اوله الی آخره به دقت هرچه تمامتر ملاحظه شد. اول خط مرقوم فرموده بودید

«هوالبهی - مدتی بود که از احوالات آنجناب اطلاعی کامل حاصل نبود تا آنکه یکی از احباب وارد شد و مذکور نمود که از برای شما در امر بدیع تحریری حاصل شده و واقف شده اید بسیار تعجب نمودم که امثال شما که خیالی جز عرفان حق و تحصیل رضای او ندارید و حسد و بغضائی و خیال ریاستی یا شایبه غرضی از اعراض فاسده نیست چرا باید محجوب بمانید.»

مطالبی که ذکر نموده اید که حقیر خیالی جز عرفان حق و تحصیل رضای او ندارم و حسد و بغضائی از کسی نداشته و در خیال ریاستی نبوده صحیح مرقوم فرموده اید به حق خداوندی که جانم در ید قدرت او است هیچ غیر از این نبوده، از روزی که پا در این دایره گذاشته ام خیالی جز عرفان حق و اقبال به او نداشته و اعراض و اقبال کسی را هم حجت قرار نداده ام مگر دلیل و برهان و تدقیق در امر و حب و بغض به کسی نداشته ام و ندارم و خیال ریاست از امثال من کاسب فقیر و نائل شدن به آن البته خیال محال است ولی در تعجبم از اینکه مرقوم فرموده اید «تعجب نمودم». خداوند شاهد است ده مقابل تعجب حقیر از سر کار زیادتر است که امر به این واضح البطلانی و ادعای به این نامربوطی که منافی عقل و حکمت و مابین سنت و طریقه جمیع اولیاء و انبیاء است به صرف ادعا قبول نموده و اصرار هم دارید که دیگران نیز امر به این واضح البطلانی را قبول نمایند و نوشته اید

«گفتم شاید به اصل دعوی و ادعا ملتفت نشده باشید و کسی درست مذکور ننموده باشد که این چه امر است که از سماء مشیت الهی ظاهر شده و یا از جوهر دلیل که به آن مستمسک بوده اید در اثبات هر حقی و میزانی که باب حق از باطل تمیز داده می شود غفلت نموده باشند به اشارات کتاب مستمسک شده باشند یا کلمات اهل حجاب بابت احتجاج شده باشد»

الله الحمد وللمنة از جوهر دلیل در اثبات حق و میزانیکه به آن حق از باطل تمیز داده میشود غفلت نموده ام و نقطه بیان روح من فی الإمكان و الأکوان فداه در صحیفه شرح دعای غیبیت در باب ثانی عنوان وصیت الهیه مرقوم فرموده اند ««فیها آیهالشاهد الی تلك الورقات اقبل وصیتی ثم امشی علی الصراط و لا تخف فان الله یحرسک عن الشک و الوسوسة التی هی و من الشیطان»» تا آنجا که فرموده اند ««فیها ایها الإنسان اذا ورد علیک امر فی الدین دقّ بصرک و صِفَ نظرك الآ یلتبس الباطل علیک بالحق فان الأمر ان حق و باطل فان اتبعت الحق و فانک عبدت الله و ان اتبعت الباطل فانک عبدت الشیطان»» تا آنجا که میفرماید ««انظر الی الذی یدعوك الی الله ان کان فی یدیه حجة من مولاہ بحیث لا یقدر ان یاتی بمثله احد فذاک حق لاشک فیہ اتبعه و لا تقل لم

و بِمَ فَانَكَ قَبْلَ أَنْ تَقُولَهُ بِحُجَّةٍ حُجَّةٌ لَوْ تَسْمَعُ كُلَّ الْحَقِّ مِنْهُ تَكْذِبُهُ بِوَهْمِ الشَّيْطَانِ هَذَا رُبَّمَا أَنْ تَكُونَ مِنْ عُلُومِ السَّجِينِ» تا آنجا که میفرماید «و قَبْلَ أَنْ تَسْكُنَ فُؤَادَكَ بِحُجَّةٍ حُجَّةٌ لَا مَغْفَلَكَ إِلَّا بِهِ أَنْ تَكْذِبَهُ بِهِ أَنْ مَا اجَابَكَ مِمَّا تَسْتَلُّهُ مِنْ صُورِ السَّجِينِ وَ أَنْ تَقْرِ بِحُجَّةٍ لَا مَقْرَلَكَ إِلَّا أَنْ تَتَّبِعَهُ» الی آخر که بعد از این در جای خود تمام این باب را مینویسم ثابت و واضح و معلوم مینمایم که این مدعی عجز ما علی الأرض را نرسانده و نمیتواند برساند و جمیع آثارش تکسب و استراق و اقتباس از دیگران است و فطری نیست و نوشته اید:

«باری اگر اول است بدانید این ظهور بدیع منیع همان ظهوری است که در السنه و افواه اهل فرقان مشهور و از مطالب محققه مسلمه است که بعد از قائم حسین ظاهر میشود و در بیان حضرت اعلی به من یظهره الله تعبیر فرموده و بشارت داده اند. کل را به ظهور او و در بعضی مقامات طلوع شمس بهاء فرموده اند و در اکثر مواقع من یظهره الله فرموده اند»

و الله افسوس، هزار افسوس از مثل شخص شما که از این عبارات که به کلی سر و ته آن معلوم نیست مرادتان چیست. حسین، من یظهره الله، شمس بهاء .. از حضرت عالی انصاف می طلبم شخص معین حی حاضری را که حضرت ثمره بوده باشد و آن همه توقیعات و فرمایشات حضرت رب اعلی که جمیع بیانیین را امر به متابعت او نموده که عنقریب به جای خود بعضی از آنها را می نویسم و در حیات خود حضرت رب اعلی جمیع بزرگان و مرایای بیان حتی حروف حی اطاعت او را نموده و بعد از عروج حضرت اعلی مدت چهارده سال متفقاً جمیع اهل بیان قداره عبودیت او را به گردن انداختند و حتی خود مدعی چهارده سال عبودیت کرده و طوق بندگی او را به گردن خود نهاده و نوشته ها و مناجاتهایی که اظهار عبودیت به آن وجود مقدس عرض نموده که به خط جناب آقا سید یوسف در سنه ۱۲۷۳ (هزار و دویست و هفتاد و سه) نوشته و موجود است و افتخار به عبودیت و مباحثات ها نموده و چشم از همه آنها پوشیده اید و به جهت اثبات امر مدعی متشبه شده به یک حدیث هزار و دویست سال قبل که بعد از قائم حسین ظاهر می شود. حقیر منکر این حدیث نیستم، چرا سرکار فرق میان رتبه حسینی و من یظهره الله نگذارده اید؟ مقام حسینی مقام مرایا است و در ظل شمس حقیقت است! حال مسلم میداریم حدیث قبل را که بعد از قائم حسین ظاهر میشود، تأویل به جناب ملا حسین بشرویه شده که اول من آمن به حضرت رب اعلی بود در ادعای بابت و حضرت او را قائم مقام خود گردانید و ملقب فرمود او را به باب الباب و دیگر آنکه حضرت اعلی رجع ائمه علیهم السلام را کلاً در حروفات خود خلق فرمود و اشاره به جناب آقا سید حسین فرموده اند «ان الحسین قد رجع هذا» و در بیان فارسی هم که رجعت ائمه را یکان یکان ذکر می نمایند فرموده اند که «حضرت حسین رجوع به دنیا فرمودند با هر که مؤمن به او بود و دون آن» نفرموده اند که رجوع خواهند کرد. از همه اینها گذشته در ادله سبعة در شرح و تفسیر

حدیث کمیل رتبه و مقام حسینی را به حضرت ثمره ازلیه ثابت میفرماید و عنقریب در همین اوراق به جای خود در مناظره حقیر با یکی از تبعه مدعی ذکر خواهیم نمود و هرگاه به مناسبت اسم که مدعی اسمش حسین است شایسته این مقام است صریحاً در نوشتجات حضرت اعلی است که به اسم و اسماء محبوب از حق مشوید و در باب رابع از واحد خامس حکم تسمیه الأسماء تا آنجا که میفرماید «**نه این است که به اسم محتجب گردی که در این کور قاتل سید الشهداء بعینه به اسم خود حضرت نامیده شده بود**» و دیگر آنکه در احادیث قبل هم هست که اول و ثانی را قائم آل محمد از قبر بیرون می آورد و بر درخت خشک می بندد و درخت به معجزه حضرت سبز میشود، آنوقت به تبعه او میفرماید تبری از اینها بجوئید! جواب میدهند وقتیکه ما کرامت و معجزه از آنها ندیده بودیم تبری نمی جستیم حال که معجزه هم از آنها صادر شده چگونه تبری بجوئیم. این حدیث بیشتر از آن حدیث که بعد از قائم امام حسین ظاهر میشود در السنه و افواه اهل فرقان مشهور و معروف است چه میگوئید در این حدیث؟ مصداق این حدیث کیست؟ و به که مناسبت دارد؟ هر گاه مسلم بداریم حدیث را و به دقت و تحقیق به نظر صائب نظر کنیم، این حدیث مصداقش به مدعی صادق می آید، لاغیر هذالحدیث و مرقوم فرموده اید:

«حال نظر کن در جمع بیان بین چه نصایح و مواظبه فرموده اند اهل بیان را و چه قدر آنها را خضوع فرموده اند در نزد این ظهور و چه قدر مبالغه و تأکید که مبدا در حین ظهور به چیزی محتجب بمانید، حتی آنکه احتیاط را نفی فرموده اند و حال اینکه احتیاط در جمیع امور مرغوب است میفرماید در آن یوم به او و تصدیق او احتیاط مکن که به قدر همان احتیاط در نار خواهی بود»

بحمدالله و المنة، نظر در جمیع بیان کراراً و مراراً به دقت نموده ام و مواظب و تأکیدات آنرا که در اطاعت من یظهره الله جل ذکره فرموده اند دیده ام، این کلمه که نوشته اید که احتیاط را نفی فرموده اند از حضرت عالی استدعا می نمایم که هر وقت مطلبی از بیان ذکر میفرمائید قبل و بعد مطلب را هم بیان فرمائید و اصل عبارت را هم تغییر و تبدیل ندهید. بلی در باب خامس عشر از واحد ثالث است تا آنجا که میفرماید «**ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحہ فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کل من آمن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود آن احتیاط در نار بوده و هست**» عیب جایی است که سرکار عالی با وجود آنکه شاید چند بیان به خط خود مرقوم نموده باشی به نظر چنان میرسد که بیان را مطلقاً دقت در معانی و اشارات آن نفرموده باشی زیرا که اول بیان الی آخر بیان هر بابی دلالت صریح دارد که این مدعی من یظهره الله موعود بیان نیست و به هیچ وجه من الوجود نمیتوان این ادعا را نسبت داد که از اشارات بیان و کلمات آن این ادعا صحیح می آید بلکه در هر بابی بطلان این ادعای مدعی را میرساند چنانکه بعضی از آنها را در همین اوراق به جای خود ذکر خواهیم نمود و معلوم و معین است که در هر بابی که

حکمی از احکام را ذکر فرموده اند شمره آن حکم راجع به من یظهره الله و ظهور او است. تعجب جایی است که سرکار و همگان سرکار ظهور به آن اعظم واضح و اقدس حضرت ربّ اعلی را که زلزله در ارکان عالم انداخت و هیاهو و ولوله و غافله در جمیع ملل و ادیان افکند و اساس و بنیاد خرافات همه ملل و ادیان را بر انداخت و چه قدر ها نفوس در راه و از جان و مال و عیال و عرض و آبرو گذشتند و چه قدر ها جان دادند، یکدفعه کان لم یکن و لم یظهر پنداشتید که در جمیع احکام آن نباید یکی به عرصه ظهور و شهود آید و خلاقیت کلام حق معلوم شود و حال آنکه در بسیاری از ابواب بیان صریحاً دلالت دارد که جمیع احکام بیان به عرصه شهود خواهد رسید و عنقریب بعضی از آنها را در همین اوراق می نگارم، و عجیب تر این است که این ادعای نا مربوط بی سر و ته مدعی را مثل ظهور رسول الله و نقطه بیان دانسته اید و نوشته اید:

«اگر میگوئید به چه دلیل این ظهور همان ظهور موعود است میگویم همان دلیلی که حضرت اعلی را شناختی و قبل از او محمد رسول الله را که آیات الله بوده باشد.

همینکه مدعی این ادعا نمود امری را که کل منتظر آند و اتیان نمود به چیزی که مظاهر الهیه لزال به آن ثابت نموده اند حقیقت خود را، دیگر مفری از برای احدی نمیماند، الا آنکه تصدیق نمایند و اگر انکار نمایند لازم می آید انکار جمیع سابقین.»

حضرتعالی هرگاه دقت و تفکر در ظهور حضرت ربّ اعلی نموده بودید، ظهور مدعی را نسبت به ظهور حضرت نقطه بیان ابدان نمیدادید. اولاً ما هنوز منتظر ظهوری نیستیم و ظهور به آن ارفع و اصنع و اقدسی که شده هنوز در مقام نطفه و نقطه است چنانکه در باب هفتم از واحد دوم فی بیان یوم القیمة تا آنجا که میفرماید «و از حین ظهور شجره بیان الی مایغرب قیامت رسول الله (ص) است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود تا آنجا که میفرماید زیرا که شیء تا بمقام کمال نرسد قیامت آن نمی شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند» الی آخر.

از شما انصاف می طلبم ظهوری که هنوز کسی به یک حکم از احکام آن عامل نشده، یعنی هنوز کسی ندانسته که عامل شود و کسی از ترس معاندین جرئت نگاهداشتن بیان را در خانه خود ندارد، سهل است از ترس اهل و عیال و خانواده خودش هم اضطراب دارد نگاه دارد یا بخواند و هنوز در مقام نطفه و نقطه است کی به کمال رسید که من یظهره الله ظاهر شده ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند؟ چه ایام فترت و جاهلیت روی داده که انتظار ظهور داشته باشیم؟ مرآت و قائم مقام نقطه بیان که حکایت از مجلی خود که حضرت ربّ اعلی باشد میکند در میان است و همان حقیقت و تجلی که در مرآت وجود حضرت ربّ اعلی متعلق بود در مرآت وجود حضرت

ثمره متنتطق است که خطاب «هذا كتاب من الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم» به او می نمایند و در توقیع منیع ««أَنْتَ أَنْوَأَنَا أَنْتَ هُوَ وَأَنَا هُوَ وَأَنْتَ اللَّهُ وَاَنَا اللَّهُ»» به او ذکر شده و مانند مجلی خود نقطه بیان مانند غیث هاضل آیات و خطب و مناجات و شئون علمیه و فارسیه در تفسیر بیان و قرآن و توحید خالق مَنان از لسان او جاری است و حکم او به حکم کتاب که در اخر باب سابع از واحد سادس ذکر شده مهیمن بر کتاب است در میان است و دیگر اینکه نوشته بودید «به همان دلیل که حضرت اعلی را شناختی»، بلی! حضرت اعلی را به آن دلیل شناختیم که بعد از غروب شمس محمدی الی هزار و دویست و پنجاه سال آثار مثل قرآن از کسی ظاهر نشد و علماء و عرفاء و حکماء که در ظل فرقان خلق شده بودند جمیعاً به ظن و رأی خود عامل بودند و فترت و جاهلیت روی عالم را فرا گرفته بود و علم به حق و حقیقت بالمره از میان رفته بود و جهل و جاهلیت از هر طرف علم بر افراشته انتظار مهدی موعود را داشتیم که بیاید و رفع جهل و جهالت را بنماید و حق و حقیقت را ظاهر فرماید. شخص امی که بیست و چهار سال از روی فطرت متنتطق شد به آیات، و بلا فکر و تأمل و سکون قلم در پنجساعت هزار بیت تفسیرات بر قرآن نوشت مثل شرح سوره و سوره کوثر بقره و سوره العصر و تفسیر بسم الله و شرح سوره قل هو الله و سوره انا انزلناه و تفسیر آیات بسیار مثل تفسیر آیه نور و غیره و معنی احادیث غامضه بسیار به شأن صور علمیه متداوله و هفتصد سوره کتاب به شأن آیات قرآن و چندین صحیفه به شأن مناجات و خطبات لاتعد و لاتحصی در طبق ادعا آورد که آن شرح و آن تفسیر به آن به آن و طیره و سبک و معنی از روزی که قرآن نازل شده بود تا روز ظهور او از هیچکسی به آن نوع تفسیر و تأویل نشده بود حتی از ائمه، اینها از جمله آثاری بود که در ضمن ادعای بابیت از او به ظهور رسید و بعد که مدعی مقام شمسیت و حقیقت محمدی شد در طبق ادعای کتاب بیان در احکام فارسی و عربی و نسخ احکام قرآن و تجدید نمودن دین حتی از برای سنه و ماه و هفته و روز از برای هر کدام اسمی معین فرمود و کتاب اسماء و کلشئ و کتاب جزاء و الی مالانهایه از آثار و آیات او به ظهور رسید که از اتیان به مثل آنجا جمیع ما علی الأرض عاجز شدند و کسی هم در مقابل بر نخواست که اتیان به مثل نماید و علومى از او به ظهور و شهود آمد که هیچکس دارای آن علم نبود سهل است که به خاطر هیچکس خطور ننموده بود و کشف جمیع مسائل غامضه که هیچکس نتوانسته بود یکی از آنها را حل نماید مثل معنی ساعقه و موت و حیات در قبر، سؤال نکیرین، صراط، میزان، کتاب، جنت و نار که در کتاب بیان فارسی ذکر فرموده که هیچکس معنی آنها را به حق و حقیقت نشکافته، جمیعاً را معنی نموده به این جهت چاره ای جز تصدیق و اذعان امرش نداشتیم شما را به حق نقطه حقیقت قسم میدهم ادعای این مدعی را به چه مناسبت میتوان نسبت به ظهور نقطه بیان داد؟ کدام علمی از او به ظهور رسیده که اهل بیان دانای آن علم نبودند؟ کدام مسائل مشکلی را در این ایام حل نمود؟ کدام

شرح و تفسیری در آثار و کلمات نقطه اولی نوشت؟ کدام آثار جدیدی از او به ظهور رسیده؟ بلی! مدعی یک کتاب خالوئیه نوشت که حال اسم آن کتاب را تبدیل به ایقان نموده، آنهم پیش از ادعا در تطبیق احادیث و در اثبات ظهور نقطه بیانو حال آنکه اولاً خود نقطه اولی تطبیق احادیث قبل را در اثبات امر خودش در ادله سابعه و الواح دیگر مع تطبیق آیات قرآنی در ذکر ساعت و قیامت در توقیع جناب ملا محمد ازغندی به تفصیل تفسیر و تطبیق به ظهور خود نموده بود و جناب آقا سید هادی برزنده هم در تطبیق و توفیق احادیث ائمه به ظهور حضرت اعلی خلی و واضحتر و بهتر و بیشتر قبل از خالوئیه نوشته بود و خود سرکار هم کتاب او را دیده اید و به چه طور میتوان نسبت مدعی را به مرآت و قائم مقام حضرت اعلی یعنی حضرت ازل روحی و روح المحبین له الفداء داد که در نوزده سالگی، سال ششم ظهور منتطق شد به آیات و خطبات و مناجات و صور علمیه با وجود امی و عاری بودن از این شئونات به تصدیق خود مدعی که در الواح خود در اظهار عبودیت به او ذکر تنطق به فطرت او را نموده و افتخار کرده و قلاده عبودیت او را به گردن انداخت و چون الواح او را خدمت حضرت اعلی بردند چه قدر مباهات و اظهار سرور و بهجت در ظهور او فرمود و نوشت «ولکن الی حیث بفطره محضه غیر تلک المرآت ماضهت» الی آخر که تا امروز کسی به فطرت محصنه مثل او ظاهر نشده و در هنگامیکه جناب ملا عبدالکریم در الواح آیات او را نوشت و به جهت حضرت اعلی فرستاد توقیع از برای او نازل فرمود

«بسم الله الكرم ذی الكارمین بسم الله الكرم ذی الكرماء قد بهجتی ان یا اسمی فی المرآت الازلیه حیث قد حکى عن الله ربه و دل على الله موجه و الحمد لله لجلیه كما هو اهله و مستحضر کمال تراقب اول در حفظ آن و ثانی در شوق و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکان هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنکه بتکون آید و چند لوح مطرز از آثار اون به خط ابهی با روح و ربحان فرستاده باش و کمال حفظ را در آثار الله چه ازلاً و چه بدیعاً و شئونات ثمره بهیه را در لوح تذکار آورده حتی ینصرکم الله به انه نصار قدیم» الخ و در توقیع دیگر به جناب ملا عبد الکریم «الله اکبر تکبیرا کبیرا ان یا کریم انا قد و هیناک واحداً من واحد الاول لتجمعن البیان و لتبلغن الی اسم الوحید و لتسئلن عن ینکتب آیات الله و ما انتم مراد الله لا تعلمون» و در توقیع خود آن حضرت میفرماید «لثناء الازلیه الله اکبر تکبیر کبیرا هذا کتاب من الله القیوم المیمین الی الله المیمین القیوم قل کل من الله لیبدون قل کل الی الله لیرجعون هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل ان یا سم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق عظیم» و در توقیع ذات حروف سبع آقا سید حسین می فرماید «ان یا اولی البیان فلتمسکن بحیه فانکم انتم به لتنجون لا اله الا الله و ان علیا قبل نبیل نفس الله و ان اسم الأزل الوحید ذات الله» از این بیانات ثابت شد که از حضرت ربّ اعلی با وجود امی بودن آنهمه آثار و تفاسیر که ذکر شد به ظهور به ظهور رسید و از حضرت ثمره ازلیه همچنین با وجود امی بودن از روی فطرت

متنطق شد و آنهمه آثار از او به ظهور رسیده و میرسد از این مدعی که ظهور او را نسبت به ظهور حضرت اعلی می‌دهی چه به ظهور رسیده؟ و اینکه نوشته بودید «و اگر به اشارات کتاب مستمسک میشوید، اولاً در بیان ذکر ظهور بعد از او به نحوی فرموده اند که اگر کسی درست نظر نماید در آن هیچ مجال توقف از برای او نمی‌ماند در این ظهور چه که در هر مقامات به عبارات صریح بیان فرموده اند ظهور بعد از او هیچ علامتی قرار نرفته اند به مثل کتب قبل مثلاً در توریة ذکر بعد به اشاره خفیه شده و علمای آن به زعم خود چنان معنی نموده اند که مخالف مراد الهی بوده و عوام هم اتکال بر آنها انموده از ظهور روح الله محبوب ماندند و همچنین از ظهور محمدی ص و از طلوع ربّ اعلی و ظهور اقدس ابهی جمیعاً الان ممنوع و محبوب و مهجور مانده و همچنین اهل انجیل به عباراتی متمسک میشدند در وصف ظهور بعد از ظهورات الهیه محتجب ماندند و همچنین اهل فرقان را میدانید که به چه موهومات گرفتار بوده و هستند و در فرقان به رمز و اشاره بیان ظهور بعد از فرموده اند چنانچه به لفظ ساعت تعبیر شده و یوم یأتی ربّک و یوم یأتی الله فی کلّ من الغمام و اذ السماء انشقت و امثال اینها که خود میدانید که چه معنی میکنند و از طلوع شمس حقیقت محتجب مانده اند و اما در بیان بهانه از برای احدی نگذارده اند و حجت را منحصر به آیات فرموده اند و به قدر قول بلی تأخیر در اجابت و توقف را جایز ندانسته اند، بلی! چیزی که به حسب ظاهر مختلف مینماید به جهة امتحان عباد وقت ظهور را به لفظ مستغاث ذکر فرموده اند»

اما اینکه مرقوم فرموده اید «در توریة ذکر ظهور بعد به اشاره خفیه شده و اهل انجیل به عباراتی متمسک شدند در وصف ظهور بعد و اهل فرقان به چه موهومات گرفتار بوده و هستند» الی آخر، حقیر یقین دارم که در اول ظهور قرآن و انجیل و توریة آنهایی که به نور شمس حقیقت مستضی شده بودند نزد همه آنها از اعلی و ادنی مراد واضح بوده و همه عالم دانا به مطلب بودند ولی بعد از زمانها که زمان فترت و جاهلیت شد و منصوصان به نصّ خاص از میان رفتند و ابواب و کسانی که به نور منصوصین خاص مستضی بودند آنها هم از میان رفتند کم کم ظلمت جهل عالم را فرا گرفت متمسک شدند اهل ظلمت به ظنّ خود و تأویلهای موهوم باشند و خیلی متشکر و ممنونم که از اول این عبارات و لکن به اشارات کتاب متمسک میشوید تا آنجا که نوشته اید «به جهة امتحان عباد وقت ظهور را به لفظ مستغاث ذکر فرموده اند» همین دو کلمه آخر، خودتان، جواب خود را داده اید به شرط آنکه لفظ امتحان که بر آن افزوده اید بردارید. بلی! در بیان در باب شانزدهم از واحد ثانی در آخر باب میفرمایند «و من یتبع امری فی اسم المستغاث یدخل فی الجنة حیث لامرد له من عندالله» و در باب عاشر از واحد سابع میفرمایند «فلتحرزن کل نفس هیکل اسم المستغاث فی حین تولده و لاینبغی لاحد ان یترکه» تا آنجا که میفرمایند «از اینجهت امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدأ ظهور تا

ظهور را جز خدا دانا است که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در باب هفدهم از واحد ثانی میفرمایند «و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیآید الا آنکه مبدل به نور میگردند» تا آنجا که میفرماید «الی این دو اسم ظاهر خواهد شد» و در باب شانزدهم از واحد ثانی به لفظ فارسی عدد مستغاث را به دو هزار و یک معین نموده اند به این لفظ که «اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت گل مکلف بابتها و تضرع هستی نه این است که مثل یهود مانده که عیسی بیاید و نه به مثل نصاری که محمد بیاید و نه به مثل محمد که قائم آل محمد ظاهر شود و بمانید» الی آخر.

این لفظ دوهزار و یک از برای این است که تبعه مدعی تأویل نکنند که مراد آحاد اسم مستغاث است که هدفه بوده باشد و خود جناب مدعی ان لوح هیاکل علم حروف که حضرت اعلی نزول آنرا هم یکی از معجزات خود قرار داده و آن یازده سطر است و هر سطر یازده اسم و در سطر یازدهم اسم آخر آن هوالمستغاث یا هوالمستیغث به اختلاف نخستین ختم میفرمایند تأویل به مالایرضی صاحبه نکند که به نوزده ختم میشود و به بیست نمرسد ظهور را ختم نموده. ما که در مقام تأویل نیستیم، ما کی میگوئیم هیچ رمز و اشاره در بیان نیست به جهت ظهور بعد و در همه جا ذکر لیل اللیل و طول لیل و ارتفاع احکامات بیان و به ظهور رسیدن و مرتفع شدن احکام و کلمات آن و بنا و بر پا شدن بیت و طواف بیت و ساختن مساجد ثمانیه عشر، چنانچه میفرمایند در باب ثانی از واحد خامس «فی ذکر مساجد الثمانیه من قبل العشر ملخص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هجده مسجد جدا جدا با اسم حروف حی من یظهره الله بنا کند که مدل باشد از برای حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را گویا دیده میشود که بعدد اسم مستغاث در آن مساجد لنتر های مرتفع آویخته که مثل کوبک سماء مشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین بخدا و آیات او» تا آنجا که میفرماید «الان هم به همین جهت این مساجد بر پا می شود و بهمین جهت از قبل بر پا شده که اگر و من یعمر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد بر پا میشد» الی آخر. حقیر این باب را به جهت حاجی محمد هاشم ریزی خواندم به طریق سخریه، گفت دلتان آن گیلاسه را میخواهد و منتظر گیلاسهائی، گفتم جناب! خلاقیت کلام حق را منتظرم، هرگاه در ظل این کلمات خلقی، خلق نشود کلام حقی نیست. الحال هم همین سؤال را از سرکار مینمایم، چه جواب میدهید؟ آیا جواب خواهید فرمود به جهت امتحان عبارات تبعه مدعی که خواندن بیان را جایز نمیدانند و منع مینمایند مردم را از خواندن آن که عبارات بیان و احکامات آن شما را مغشوش مینماید؟ الحق! راست میگویند، هرگاه کسی به دقت تمام در هر بابی از ابواب بیان من اوله الی آخره تفکر نماید بطلان ادعای مدعی را یقین مینماید. و آنجا که نوشته اید:

«ولکن در مقام دیگر میفرماید احدی غیر از نفس ظهور مطلع نیست به وقت آن، هر وقت که ظاهر شود باید شکر الهی را به جا آورند»

این عبارت را چون در بعد هم مرقوم فرموده اید به جهت اینکه مطلب مکرر نشود در مقام جواب بر نیامدم و معترضی جواب نشدم، ولی عنقریب عین عبارات بیان و جواب آن نوشته میشود و بطلان ادعای جناب مدعی را واضح و آشکار مینمایم و آنجا که مرقوم فرموده اید:

«که در مقامی میفرمایند اگر الان بخواهد ظاهر شود مختار و قادر است»

حقیر استدعا از سرکار عالی مینمایم که این لفظ «الان و الحین بخواهد ظاهر شود مختار است» بنمائید و بیان فرمائید که در کجا است؟ زیرا که در جمیع بیان و کلمات آنحضرت هرچه تجسس و تفحص نمودیم که کلمه «الان و حینی» که دلالت بر حال بکند نیافتیم و پیدا نمودیم و همگان جنابعالی یعنی تبعه مدعی هم همین استدعا را نمودیم که هر جا آن لفظ «الحین و الان» را پیدا نمودید از کلمات حضرت ربّ اعلی بنمائید و بیان فرمائید در کجا است؟ تا حال که کسی ننموده و بیان نفرموده. بلی! در باب ثانی از واحد ثامن بعد از بیاناتی میفرماید «کل باید در درجه یقین و بصیرت بحدتی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای آن یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتطوفوا اگر فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل میگردد» الی آخر. همین عبارت بیان هم که ذکر شد دلیل بر بطلان ادعای این مدعی است. باری، ما آنچه فی الحین در آثار و کلمات بیان دیده ایم این نوع بوده، «فی الحین» که دلالت بر حال بکند ندیده ایم و حال اینکه من بظهر عین من ظهر است و من ظهر عین من بظهر است و دو حجت کلیه در زمان حیات و عرض یکدیگر محال است مگر آنکه معتقد به دو خدا شویم و اینکه نوشته اید «در مقامی سنه نهم میفرمایند ظاهر میشود»، اینهم از جعلیات است. از حضرتعالی استدعا مینمایم مرقوم فرمائید که در کجا این سنه نهم ذکر شده که ظاهر می شوند؟ مگر اینکه در بیان عربی در باب خامس عشر از واحد ششم میفرمایند «فلتقو من انتم کلم اجمعون اذا تسمعن ذکر من بظهره الله باسم القائم ولتراقبن فرق القائم و القيوم ثم فی السنة التسع کل خیر تدرکون» این عبارت چه مناسبت به ظهور جناب مدعی و ادعای او دارد؟ و آنجا که نوشته اید:

«باری، کلّ اینها رفعش به همان حجت میشود که در ید اوست و مهیمن است بر کلّ این معلوم است که سنت الهی بر این جاری شده است که حجت خود را ظاهر فرماید میان گُمّلین اهل زمان که خلق نزد آنها خاضع اند هرگاه مدعی در میان آنها ظاهر شد و اتیان امری نمود که آنها عاجز شدند از اتیان به مثل آن عجز کلّ خلق ظاهر میشود همین قدر که گُمّلین اتیان بمثل ننمودند عجزشان بر کلّ ظاهر است و عجز دیگران به طریق اولی ظاهر میشود مثلاً در زمان رسول الله افتخار کلّ به علم و فصاحت و بلاغت

و انشاء قصاید عربیه و اشعار بود، آنحضرت ظاهر شدند به آیات بینات به نحوی که فصحا عاجز شدند چنانچه در مدت هزار و دو بیست و هفتاد سنه احدی اتیان ننمود به آیه به آن نحو تا آنکه حضرت اعلیٰ جَلَّ شَأْنُهُ ظاهر شدند کمترین اهل زمان کسانی بودند که در توحید و معارف و بواطن قرآن و تأویلات آن و احادیث مشکله گفتگو مینمودند آنحضرت ظاهر شدند به آیات بینات و در میع این مقامات چنان تکلم فرمودند که کل عاجز ماندند و در پنج ساعت هزار بیت نازل فرمودند معلوم است که کمترین اهل این زمان کسانی هستند که در ظَلَّ آن سدرهٔ الهیه تربیت شده اند و به سبک آیات و مناجات در مقم خود و شأن خود تکلم مینمایند، حال این ظهور بدیع در میان این جماعت ظاهر شد و در ساعتی هزار و دو بیست بیت نازل میفرماید و چون کاتب از عهده تحریر بر نمی آید تبتانی قرائت میفرمایند تا آنکه در ساعتی هشتصد بیت نازل میشود»

اما الجواب، از آنجا که نوشته اید «باری کَلَّ اینها رفعش به همان حجت میشود» و اثبات ظهور حضرت اعلیٰ را بیان فرموده اید که از حضرت ظاهر شدند به آیات بینات و در جمیع این مقامات تکلم فرمودند که کل عاجز ماندند و در پنج ساعت هزار بیت نازل فرمودند جمیعاً صدق و صحیح است. بلی! حضرت اعلیٰ در باب اول از واحد ثانی «فی بیان معرفة الحجة و الدلیل» میفرمایند «و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنعاً بر کل شیء قرار داده و اگر کل ما علی الأرض جمع شوند آیهٔ بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند» تا آنجا که فرموده «و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا رب تصدیق در علو امرالله می نماید زیرا که از نفسیکه بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومیکه کل بآنها متعلم می گشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت می نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج سات هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر شئون علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید که کل علماء و حکما در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک آنها نموده شبه نیست که کل من عندالله است» تا آنجا که میفرماید «و اگر می گویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمی نمایند بآیهٔ مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسب و سرقت» الی آخر.

از همین لفظ «نه بنحو تکسب و سرقت» معلوم میشود که به نحو تکسب و سرقت هم میشود آیه به هم بافت و تلفیق نمود. این ادعایی که نقطهٔ بیان جَلَّ و عز فرموده در امی بودن از علوم متداوله و «در پنج ساعت هزار بیت بدون فکر و تأمل و سکون قلم» علی رؤس الأشهاد علاوه بر اینکه به شهود رسیده و جماعتی دیده اند و مقررند از مقبل و غیره خود آثار که الحال در دست است و شهادت بر اثبات ادعا میدهد و ادعا را ثابت مینماید به جهت آنکه از اول امر تا یوم شهادت شش سال دو ماه و کثری به آنچه مشهور است هفت سال طول کشید و اکثر این مدت و ایام در سفر و حبس و موکل و مفتش داشتند که مبادا چیزی بنویسند و سد طرق آمد و شد در حضور مبارکش

که لامحاله نصف این مدّت بلکه دو ثلث این مدّت در سفر و حبس و گرفتار بودند که ایداً فرصت تحریر نداشتند و علاوه بر نداشتن فرصت تحریر بسیاری از نوشتجات و آثار حضرت را در غارت و تاراج خانه خودش چه در چاه ریختند، چه پاره کردند، چه شستند و از بین بردند و در سفر حجاز هم مقدار کثیری که در خورجین سفری حضرت بود با خورجین دزد برد، چنانچه در صحیفه تاسعه موسوم به صحیفه رضویه مرقوم فرموده «ولقد فصل فی ذلک الكتاب کل ما خرج من یدی من سنه ۱۲۶۰ الی سنه ۱۲۶۲ و هو اربعة کتاب محکم و عشرة صحیفه متفنة التي کل واحدة منها تکفی فی الحجیته علی الصبوریة» و یک یک را تفصیل میدهد و اسماء چهار کتاب و ده صحیفه را میبرد و بعد میفرماید «و اما ما خرج من یدی و سرق فی السبیل الحج قد ذکر تفصیله فی صحیفه الرضویة» باز هم آثاری که حال موجود و حاضر است شهادت بر اثبات ادعا میدهد مثل اینکه حقیر که اقل اقل و ادنی ادنی اصحاب و مددقین بیان هستم اقلّاً دویست هزار بیت آنحضرت را موجود دارم و شما در اثبات امر جناب مدعی مینویسید «این ظهور بدیع در ساعتی هزار و دویست بیت نازل می فرماید و چون کاتب از عهده بر نمی آید ساعتی هشتصد بیت نازل مینماید» حقیر الحق و الانصاف خیلی از سر کار عالی ممنونم که ساعتی هزار و دویست بیت ذکر نموده اید، جناب ملّا حسین ریزی که به تبلیغ حقیر آمده بود میفرمود حضرت ربّ اعلی در پنج ساعت هزار بیت آثار از او به ظهور رسید و از جناب بهاء در یکساعت پنج هزار بیت نازل مینماید و از قلم ایشان جاری میشود، به او جواب دادم که این فرمایش سرکار مانند همان حدیث جعلی است که در فضایل حضرت امیر المؤمنین علی ص شیعان اهل فرقان ذکر میکنند که در حین تولّد در همان آن جمیع، صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد را قرائت فرمودند و هرگاه کسی منکر این حدیث بشود تکفیرش مینمایند که انکار قدرت الهی را میکنی و سلب قدرت از حق مینمائی، چطور جرئت میتوان نمود که بگوئی منکر قدرت خدا نیستی و لیکن مشیت به امر محال تعلق نمیگیرد بنده قاری های سر قبرستان را دیده ام، یکی از آنها اینقدر تند و در هم و جویده قرآن میخواند که هیچ معلوم نمیشد چه میگوید، در صد کلمه او نمی شد تشخیص بدهی یک کلمه آنرا، مع ذلک هشت هزار بیت قرآن را نمیتوانست که در عرض چهارده ساعت قرائت نموده و ختم نماید، چطور در یکساعت پنج هزار بیت نازل مینماید و از قلم او جاری میشود.

الحال هم به جناب عالی عرض مینمایم آیا تصور این مطلب را که در یک ساعت هزار و دویست بیت یا هشتصد بیت بتائی قرائت نمودن را که کاتب از عهده بیشتر بر نمی آید نموده اید و نوشته اید و یا بی تصور مرقوم فرموده اید، جناب مدعی اقلّاً بیست سال است از اول ادعا تا بحال با آن فراغت بال، این مدّت زمان چند هزار بیت آثار از ایشان منتشر و موجود است و که از او مشاهده نزول آیات نموده؟ هرکس از این ولایت در اینجا به قصد زیارت خدمت ایشان مشرف شد و مراجعت نمود، دیدن

نمودم و به خود ایشان او را قسم دادم و پرسیدم که شما خود حضوراً سؤال نمودید؟ و نزول آیات را دیدید؟ یکی از آنها گفت: «از هیبت و صلابت جمال مبارک که طاعت نشستن در حضور او دارد؟ یا جرئت پرسیدن مطلبی از ایشان؟ باید مطلب را به جناب خادم الله عرض کرد که او خدمت ایشان عرض نماید و جواب از ایشان گرفته و بیاورد.» و یکی دیگر از آنها گفت: «در پشت پرده صدای شر و شر قلم را میشنیدم که به چه سرعت مینوشتند جوابی به او دادم مطابق قول خودش و بهترین از مهاجرین آقا میرزا مصطفی برزنجی بود قبل هم بسیار با او مراوده و دوستی داشتم، بعد از مراجعت به دیدن او رفتم. بعد از تعریفات بسیار و خوش گذشتن در سفر از او سؤال نمودم که شما سؤالی در حضور ایشان نمودید؟ مشاهده نزول آیات را کردید؟ جواب گفت سؤالی نداشتم و شک و شایبه برایم باقی نمانده بود و نداشتم که استدعای نزول آیات را حضور او بنمایم، ولی چیزی که خیلی به نظر او جلوه نموده بود و دلش را ربوده بود و تعریف بسیار مینمود، دستمال و مولوی پسر کردن غصن اکبر بود که خیلی تحسین و تمجید و تعریف میکرد و دلیل بر حقانیت و کرامت و معجزه میدانست، دیگر چیزی از او نشنیدم، به حق خدا خجالت میکشتم کلمات او و دیگران را که بعد از مراجعتشان شنیده ام ذکر نمایم و بنویسم و کاملترین همه مهاجرین، حاجی محمد هاشم ریزی بود. بعد از مراجعت از سفر در شهر او را ملاقات نمودم، از او جویا شدم چه دیدی؟ چه تحفه؟ چه تازه آوردی؟ ذکرش اغلب اوقات در هر مجلس این بود: چون وجهی داده بودند آنجا ببرند مع دو قالیچه در بین راه شخصی به حيله و تزویر قالیچه ها را از آنها برده بود، معلوم شد قالیچه ها را به باد داده بودند. آنجا که رفته بودند، میگفت: خیلی خجالت کشیدیم، حضرت ایشان خیلی ملامت به ما نمودند که باید شماها اصحاب حق فطن و زیرک و دانا باشید، نه آنکه از بلاهت و نادانی و بی شعوری قالیچه ها را به باد بدهید. حقیر از آنها چیزی دستگیرم نشد، خود حضرت عالی هم هرگاه بخواهید از آثار موجوده جناب مدعی اثبات این ادعائی که بی تصور و ملاحظه مرقوم فرموده اید که «ساعتی هزار و دویست» بود و یا «ساعتی هشتصد بیت نازل شده» بنمائید که نمیتوانید! به جهت آنکه از اول نوشتجات تا آخر از قبل از ادعا و بعد از ادعا، در این مدت مدیده با آن فراغت بال جمیع نمائید، البته شصت هزار بیت نمی شود که روی هم رفته روزی یا هفته و ماهی هشتصد حرف یا هزار و دویست حرف، آنهم با فکر و تأمل به ظهور آمده باشد. و دیگر آنکه نوشته اید:

«در مقام توحید و معانی بیان و فرقان و انجیل تکلم میفرمایند و مثال آنها را از قعر آن بیرون می آورند که عقلها حیران میماند»

اولاً، تا بحال که نه یک کلمه تفسیری بر قرآن نوشته و نه در شرح و نه معانی در بیان، بلی! جناب آقا سید یوسف مبلغ حقیر، مذکور نمود که من سؤال از علامات ظهور نمودم در کربلا و به توسط عسکر صاحب به بغداد نزد ایشان فرستادم. سفر اول دو دانه قند کوچک از برای من و اخوی فرستادند و وعده سفر دیگر را داده بودند که

جواب را مینویسم و میدهم و سفر دوم رافع مطالبه جواب را جدّاً نموده بود آن عبارت انجیل است که به عربی اصلاً ترجمه بوده و ایشان ترجمه عربی را تأویل نموده که جمیع آن هشتصد بیت من اوله الی آخره اگر بشود و در آخر آن نوشته عذر خواسته به این عبارت «ولکن ما وجدنا الفرصة و ما شهدنا المهلة من هذه المسافر الذی جاء من عندکم و کان عجولاً فی امر و راکضاً فی الحکم لذا قد اختصرنا و اکتفینا و ما اتمنا ذکر الاسفار و تمامها» الی آخر. که حال نزد ما موسوم به خالوئی عربی است و در خالوئی فارسی هم همان عبارات را به فارسی تأویل و ترجمه فرموده. الحق و الأنصاف، در همه نوشتجات ایشان، بهتر از این دو کتاب که قبل از ادعا نوشته در جمیع الواح و آثار او نیست و اما آثاریکه بعد از ادعا از او به ظهور رسیده که مرقوم داشته اید: «اگر آیات بدیعه را ندیده اید و حال طلب کنید و نظر نمائید تا بر شما معلوم شود.»

اگر چه جواب این فرمایشات سرکار که ذکر مینمایم خالی از نزاکت است و بالنسبه به جناب مدعی هم جسارت است ولكن به مضمون لا حياء فی الدین لابدم در جواب حضرتعالی عرض نمایم : بلی! حقیر اکثر الواح و نوشتجات بعد از ادعا را دیده ام. از اول لوح تا آخر آن که میخوانی آن یا علی، آن یا احمد، آن یا امه الله آن یا مریم، ننه من غریم تو سُرْمه میکشی، آن یا اماء الله انکحلن عیونکن بعدالذی بیکی عیون القدم، تو وسمه میگذاری، تو سرخاب میزنی، آن یا امائی اتحمرن وجوهکن و اصفر وجه الله من الظلمات البغضاء، من چنینم، من چنانم. از سر تا پای لوح ذکر گرفتاری، اشاره اخاذی، تملق مرید، اظهار بینوائی و بیچیزی و تنگدستی جعلی. یک کلمه از عرفان و توحید ندیدم، مگر پیش از ادعا تصرف به بعض کلمات عرفای قبل و صوفیه نموده مانند هفت وادی شیخ عطار و تفسیر و تأویل بر شعر مثنوی، چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد و غیره .. سرکار عالی را به همان نقطه حقیقت قسم میدهم در جمیع نوشتجات که ایشان نوشته اند مثل یک شرح بسم الله یا شرح قل هوالله یا انا انزلناه یا شرح سوره یوسف یا شرح والعصر یا شرح سوره کوثر یا جواب سؤالهائی که از حضرت رب اعلی نموده اند دیده؟ از آنها گذشته، باز تو را به حقیقت نقطه اولی قسم میدهم یک لوح، یک نوشته مثل نوشتجات و کتابهای حضرت ثمره در همه کتابهای ایشان دیده؟ و هست؟ مثل تفسیر معوذتین، تفسیر سوره مریم، تفسیر سوره الرحمن، تفسیر سوره اذا وقعت الواقعة، تفسیر سوره هل اتی، تفسیر سوره والمرسلات، شرح تمام سوره بقره، تفسیر آیه معراج، تفسیر آیه ماکان محمد ابا احد من رجالکم، تفسیر قصیده های عربی و فارسی و کتاب احرفیه یا کتاب حیات، یا مثل کتاب نور که جناب مدعی به خود سرکار نوشتند «کتاب نور ارسال نشد تا آنکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملا زین العابدین صلوات علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند فو رب السموات و الأرض انه لکتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم ان اکتبوه باحسن الخط علی کمال

ما انتم تستطیعون ان تکتبون ثم اقرؤه بالحب ان تُحبون الی سموات الجذاب تعرجون
اولی عماءات القدس تصعدون» تعجب مینمایم از اینکه خود سرکار اقلًا به قدر پنجاه
هزار بیت از آثار و کتب حضرت ثمره دیده و نوشته و همین نوشته که ذکر شد جناب
مدعی کتاب نور از برای سرکار فرستادند و تکلیف به نوشتن آن خود شما را نمودند
و قسم باز نموده اند به این مضمون «فَو رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٍ مَّحْبُوبٍ
وَ آيَاتٍ مَّهِيمَةٍ قِيَوْمَ انْ اَكْتَبُوهُ بِاِحْسَنِ الْخَطِّ عَلٰی كَمَالٍ مَا اَنْتُمْ تَسْتَطِيعُونَ انْ تَكْتُبُونَ» الی
آخر. مگر از خاطرتان محو شده که نوشته اید :

«اگر عربی نمیفهمید در فارسی ها نظر کنید ببینید تا حال کسی اتیان نموده و احدی
قدرت دارد که اتیان به مثل نماید کیست و کجا است و آنچه اتیان نموده کدام است
شما بگیرید و بخوانید تا معلوم شود و صنع خدا از صنع بشر ممتاز است و آن فوق
لک بشر است و فوقیت آثار از خود کلام معلوم میشود احتیاج به دلیل خارج نیست و
هرگاه فوقیت کلام معلوم شد معلوم است که متکلم کیست»

بلی! فوقیت کلام جناب مدعی همان الواح تملق از مرید و اظهار بی نوائی و اخاذی و
تنگدستی، دیگر فوقیت کلام از این بیشتر نمی شود، شاید بفرمائی از کجا در
نوشتجات ایشان تملق بوده. اول خطی که از برای سرکار نوشتند و سرکار از همان
خط که اول صفحه آن نوشته بودند «انا احببناک خلق السموات و الأرض» به همین
«انا احببناک» فریفته او شدید، این «انا احببناک» از برای ملا علی؟ بان هم نوشت و
او را خیلی بیشتر از سرکار برداشت نمود و تملق گفت حتی نوشته بود «گفته ملا
علی گفته من است اطاعت امر او را بنمائید و امر به ملا علی نموده بود که بخوان و
دعوت نما مردم را بسوی خدا و محبوب خودت» و همان نوشته را دست گردته بود و
به تبعه جناب مدعی مینمود و میگفت «ببینید! این لوح، خط محبوب شماست و مرا
مقرر فرموده شما ها را به محبوب خود بخوانم. محبوب من حضرت ثمره است، شما
ها حسب الأمر او در این خط باید اطاعت محبوب مرا نمائید» و دیگر لوح سلطان
است، الحق خیلی دیدنی است که چقدر خود را عبد ذلیل و تملق از سلطان شقی
اشقی از شمر و یزید نموده. کم از توقیع قهریه نیست که حضرت اعلی به جهت
حاجی میرزا آقاسی نوشت و به توسط ملا محمد زنجانی برای او فرستاد، با وجود
آنکه در حبس او بود کمتر عبارت طعن و ذقی، که از برای صدر اعظم بالاتر از شاه
در رساله قهریه مرقوم فرموده اند. این عبارت بود که تو برای علیخان حاکم ماکو
مینویسی «روحی فداک»؟! و من خدا را گواه میگیرم اگر الاغی داشته باشم علیخان
را لایق و شایسته مهتری او نمیدانم، روح تو لایق فدائی چنین شخصی است و جناب
مدعی هم با وجود آنکه در حبس این سلطان نبود چه قدر تملق و «این عبد» و «این
عبد» ذکر نموده. او که سلطان بود و جای خود داشت، کاش از برای یک عامی
جاهل فاسق فاجری نمینوشت که «موسی و عیسی آرزوی نائل شدن بمقام تو را
داشتند». معنی این میشود که مرتبه تو از عیسی و موسی العیاذ بالله بالا تر است! در

آن مجلسی که این لوح را مبلغین مدعی از برای او خواندند یکی از دوستان من گفت «به آنها چه خدمتی این شخص به دین یا به خلق یا به حقّ نموده که مورد این همه عنایات گشته؟ گفتم ساکت شو که دیگر این مدعی هیچ عظمی از برای نقاط حقیقت باقی نگذاشته، منحصر به این شخص نیست بلکه از برای هر فاسق و هر اوباش و ارازی بدتر و پست تر از این شخص، بیشتر از این و بالاتر از اینها را ستوده و نگاشته و ارسال داشته و اما لوح اخاذی به هرکجا و هرکس مثل اینکه خطاب به اهل اردستان که «مدتی است اظهار محبت و مودتی از شما ها بروز نموده و بعرضه ظهور نرسیده» تا دایره کشیدند و هشتصد تومان از برای او فرستادند. و آنجا که نوشته اید:

«هرگز مشتبه نمیشود کلام خدا به کلام خلق، مراد از کلام خدا کلام نقطه اولی است که تعبیر به مشیت اولیه میشود و آن فوق کلام بشر است»

هرگاه مرادتان از نقطه اولی حضرت اعلی است، ما که در حقّ حضرت اعلی معتقد به این بیانات که مرقوم فرموده اید هستیم و هرگاه مرادتان جناب مدعی است که کلمات او غیر از تناقض و متکلم بنفس و هوا و هر ساعت ساز و نوائی مخالف چیز دیگر نیست و اینکه نوشته:

«و ثانیاً در حین ظهور باید ناظر به خود ظهور و مایظهر عنده شد، دلیل آیه نه به کتاب قبل و آنچه در او نازل شده متمسک شوند و از صاحب کتاب از ظهور بعد اعراض نمایند چنانچه همه امم به همین مرض گرفتارند و حضرت اعلی در بیان صریحاً میفرمایند که در ظهور بعد متمسک به بیان نشوید و بر او احتجاج کنید و از او محتجب بمانید زیرا که بیان کلام قبل او است از سخن او باحتجاج نکنید»

اما اینکه نوشته «در حین ظهور باید به خود ظهور و ما یظهر من عنده شد دلیل آیه» بلی! مایظهر من عنده جناب مدعی همانهایی بود که قبل نوشتیم. در اکثر نوشتجات و الواح او هر لوح را که از اول لوح میخوانی اول اظهار گرفتاری و بیکسی و بی معینی و غم و اندوه جعلی بخصوص در الواح نسوان و بعد مراتب بی اندازه و شمار و مقامات لاتعد و لاتحصی به جهت صاحب لوح چیز دیگر دیده نمیشود، و نوشته اید «حضرت اعلی در بیان صریحاً میفرمایند که در ظهور بعد متمسک به بیان نشوید. از این تقریرات سرکار چنان مفهوم میشود که نزول بیان از برای اضلال خلق بوده نه از جهت هدایت، و بخصوص میبینیم که همگان جنابعالی بابتی از بیان باز میکنند و دو کلمه که شباهت به مطالبشان خیالاً دارد، همان دو کلمه را میخوانند و دلیل بر حقانیت ادعای جناب مدعی می آورند و مطلقاً قبل و بعد مطلب را هیچ نمیخوانند و نمیگذارند کسی بخواند. مثل آنکه در مجلس یکی از مبلغین آنها که مرا دعوت نموده بود رفتیم، کتاب بیان آورد، باز نمود، این باب را که ملخص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الا بسوی من یظهره الله، دیگر نگذاشت که اول و آخر مطلب خوانده شود و آنچه جدّ و جهد کردم که این باب را تماماً بخوانید کتاب را هم گذاشت. گفتم مدّ نظر توریه نیست الا بسوی مسیح و مدّ نظر انجیل نیست الا بسوی حضرت رسول و مدّ

نظر قرآن نیست الاً به قائم این دو کلمه از یک باب بیان خواندن نتیجه چه شد؟ ما که مفریم که هر بابی از بیان و همه احکام و کلمات حضرت اعلیٰ، ثمره و نتیجه آن متعلق به من یظهره الله و ظهور آن حضرت و اطاعت او است. این دو کلمه کجا اثبات ادعای جناب مدعی را مینماید؟ مثلاً در باب سابع از واحد ثانی «فی بیان یوم القیمة» میفرماید «ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن کرده هزار و دویست و هفاد سال افتخار به اسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود» تا آنجا که میفرماید «ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را خود را باطل کنید» الی آخر. هر کجا ایراد به شما ها بنمائیم لیل چه شد؟ برزخ فیما بین الظهورین کجا رفت؟ جواب میدهید به کلمات بیان محتجب نشوید! اما خودتان دو کلمه از یک باب بیان که به جهت اثبات ادعای مدعی بتوانید مغلطه نمائید ذکر میکنید و دلیل می آورید مثل اینکه حضرتعالی همین دو کلمه با یک سطر از یک باب از بیان را که خیالاً شباهت به مقصد و مطلبتان دارد ذکر میکنید و قبل و بعد عبارت را ذکر نمیکنید و نوشته اید:

«و اگر به کلمات اهل حجاب ناظرید، آنها گاهی میگویند که حال وقت ظهور نشده است و زود است، این سخن صریحاً مخالف بیان است که میفرماید کسی عالم به وقت آن نیست، هر وقت که شد باید شکر الهی بجا آورند پس این مقام شکر است نه شکایت»

حقیر از حضرتعالی استدعا نمودم و حال هم استدعا مینمایم که هروقت مطالبی یا عبارت را از بیان ذکر میفرمائید قبل و بعد مطلب را هم بیان نمائید، نه اینکه مقدم و مؤخر مطلب را بیندازید و دو کلمه از وسط مطلب دلیل بر مطالب خیالی خود بیاورید و عین عبارت را تماماً ذکر ننمائید. بلی! در باب خامس عشر از واحد ثالث است که میفرماید «اگر چه امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور به اوامر عالیه خود در الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم به ظهور نیست غیرالله هر وقت شود باید کل تصدیق نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد» از حضرتعالی سؤال مینمایم این جمله کجا دلالت بر مطلب شما دارد که دلیل از برای ظهور جناب مدعی آورده اید؟ آیا میفرماید کسی عالم به ظهور نیست غیرالله، خود حضرت اعلیٰ عالم به ظهور نبود که من یظهره الله در زمان حیات او حاضر باشد و خود از او محجوب باشد و نظر توجه به زمان غیث و مستغاث داشته باشد و حال آنکه اعتقاد کلّ بیانیین این است که همان حقیقتی که در لسان من یظهره الله متنتق است و در نقاط حقیقت قبل متنتق بوده همان حقیقت متنتق به لسان نقطه بیان است هر گاه غیر از این کسی اعتقاد داشته باشد مشرک است یعنی به چندین خدا باید قائل

شود! چنانچه خود حضرت نقطه بیان مثل زده به شمسی که اگر مالانهایه طلوع و غروب نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و همچنین در باب سیزدهم از واحد ثالث میفرماید «مختصر نموده سوالات خود را از محبوب خود الآ در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست میدارد آفنده ئی که دلالت نکنند الی علی الله و بر حبّ او و ارواح و نفوس و اجسادیکه دلالت نکنند الآ بر حروف حیّ او که همانست حروف حیّ بیان و همان بوده بعینه حروف حیّ فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی ینتهی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نگذشته الآ دوازده هزار سال و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الآ نقطه بیان ذات حروف السبع و نه حروف حیّ آن الا حروف حیّ بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و اوست که معروف است نزد کلسئی به نبی و کتابیکه منسوب الی الله مینماید ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الا مؤمنین بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره الله را که او است بعینه مشیت اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا مدل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عز و جل و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز له الخلق و المر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل میشود و از اینجهت است که رسول خدا ص نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است است که عیسی از حد خود ترقی نموده و بسن حد رسیده و همچنین من یظهره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیء رو بعلو است نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کمکم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده سالگی میرسد» الی آخرالباب از همین عبارات که حضرت نقطه بیان خود را جوان دوازده ساله ذکر فرموده و حضرت من یظهره الله را محبوب چهارده ساله ، وقت ظهور حضرت من یظهره الله را در عدد مستغاث که دوهزار و یکسال باشد، ظاهر و واضح و صریح و هویدا مینماید. آیا جواب همه اینها را خواهید فرمود که به بیان و کلمات بیان از من یظهر ما که جناب مدعی باشد محتجب نشوید؟! و اینکه نوشته اید

«و همچنین مخالف عقل قاطع است و باید سلب قدرت و اختیار از خدا نمود چه او قادر و مختار است در این صورت هر وقت بخواهد ظاهر شود احدی را نمرسد که لم و بم بگوید و اگر به اختیار و اراده مردم باشد یهود و نصاری هنوز میگویند وقت ظهور نشده، نزدیک است. باری، دست خدا مغلول نیست و امر او محدود نه، یظهر کیف مایشاء لا اله الا هوالمقتدر المختار»

هرگاه سرکار لحظه ای بدقت تفکر و تدبیر فرمائید ملتفت میشوید که چقدر امر بر حضرتعالی مشتبّه شده در ادّعی جناب مدّعی و حال آنکه به صد هزار دلیل و برهان عقل قاطع است و هیچوقت سنت الهی بر این جاری نشده که شمس حقیقت نماید و دینی و احکامی که یک هزار و دویست و هفتاد سال مردم به آن عامل بوده اند چون به کمال رسیده نسخ فرماید و کتاب و جمیع احکام آنرا تجدید نماید، حتی سنه و ماه و هفته و یوم، و امر فرماید خلق را بساختن بیت و به طواف بیت و در کتاب خود ذکر نماید لیل لیل اللیل وارد شدن و ادّعاهای علمای بیان که یکی میگوید من حجة الاسلام، یکی میگوید امام جمعه، یکی شیخ الاسلام، یکی مجتهد بیانم و همچنین قبور واحد بیان و مرتفع نمودن قبور و بقاء ادلای قبل من جمله جمیع احکامات بیان که خودت دیده و شاید چند بیان هم نوشته و در زمان حیات خود شخص معین حاضری را که حضرت ثمره بوده باشد وصی و قائم مقام و حافظ احکام و مبین کتاب خود او را نصب فرموده باشد، هنوز هیچکدام از این احکام بعرضه ظهور نرسیده، سهل است بسیاری از مصدّقین آنحضرت یکی از احکام آن بگوششان نرسیده سهل است کتاب بیان را ندیده و فرصت نشده یک مجلس فراهم شود که ذکری از این مطالب بنمایند شخصی بعد از نه سال یا چهارده سال بعد از عروج شمس حقیقت ظاهر شود باسم من یظهره الله و حال آنکه من یظهره الله عین من ظهور است. اولاً، وصی و قائم مقام او را بعد از تصدیق و چهارده سال عبودیت انکار نماید و جمیع آن احکامات کتاب را کفو شمرد و مطالب آنرا لغو و بیجا بنمایاند اگر چه در ظاهر ذکر باطل نماید ولی باطناً لغو و بیجا بنمایاند و حضرتعالی نسبت این مطلب را مثل و مانند یهود و نصاری تشبیه نموده اید که یهود و نصاری هر کدام جمیع اعمال و احکام کتابشان را عامل شدند و در لیل اللیل و برزخ بین الظهورین هرکدام هزار سال یا پانصد سال طول کشید وارد شدند، فترت و جاهلیت بر آنها مستولی گشت مقتضی شد ظهور بعد را به چه ملاحظه این ظهور و این ادّعا را تشبیه به آنها مینمائید و مرقوم میفرمائید «باید سلب قدرت و اختیار از خدا نمود»، جناب مخدوم! مشیت و قدرت الهی بر امر محال تعلق نگرفته و تعلق نخواهد گرفت. باری، لازم دانستم که بعضی از عبارات بعضی از ابواب بیان را بنویسم که ملتفت شوند تبعه جناب مدّعی و سرکار عالی هم ملتفت شوید که این من یظهره الله جعلی شما را با هیچ سریشم عرفان و سقّد توجیه نمیتوان به موعود بیان چسبانید. در باب ثالث از واحد ثانی «**فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کلشی**» تا آنجا که میفرماید «**اگرچه امروز نظر در آیات خداوند نمیکند ولی عنقریب همین آیات را**

باعلی علو ذکر نموده و بیانهای هزار مثقالی ذهبی تمام نموده و بان افتخار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیست و سه سال نازل شده کسی بهم نرسید که اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوة الله علیه بر شانه گوسفند و الواح ممکنه دیگر ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء مذکور است و امروز دیده می شود که بمالاعدله قرآن نوشته شده آن بهاء الف الف گرفته تا به هزار دینار ختم میشود چنانچه چایی آن باین بهاء در عضد اکثر خلق هست این است حد خلق عندالله و شبه نیست که خداوند تفصیل کلشی را باعلی علو تفصیل در حجت باقیه نازل فرموده و هرکس بگوید که شیء هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان باو نیاورده یقین قطع»» الی آخر.

و در باب چهاردهم از واحد ثالث «»فی حکم حفظ البیان با عزّ مایمکن عند کل نفس ملخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلقه بانها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر میشود و جایز نیست الواح خفیفه الا آنکه مجلد شود و بنحو ما هو الا عزّ عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هرگوشه مسجدی الواح متفرقه او بغیر ماینبعی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان صرف نمیکند الا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بذریه او و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را باعلی مایمکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در اینست نه اینست که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال مضطر باشد بل گل فی حده حیث لایخفی علی اهله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود الا آنکه مضاعف میشود حسنات او و روزی بما لاعد از ملائکه مالک کلشی بر او صلوات میفرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علوصنع آن و خفت وزن آن و عظم خط و طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن نوشته شود مثل آنچه داب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و مجمل قول در این باب آنکه هرکس در صقع خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیء باشد اگر چه فوق او بمالا نهاییه دون آن بمالانهاییه باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکر در او که کل منتهی بعمل بانچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که مدد روح آن بتلاوت او است»» الی آخر باب.

و همچنین در لوح و توقیعی که جواب سؤالات چند از عالم بعد از موت و رجعت شده بعد از جواب سؤالات در آخر آن لوح میفرمایند «»و بحفاظ کلمات رسانده که امروز هیچ امری اعظمتر از حفظ این کلمات عندالله نبوده و نیست آنچه فوت شده سعی نموده پیدا شود و تغافل نورزیده که یک حرف آن اعز است نزد خدا از هزار کلمه

حسنه و نزد مؤمن از هزار مثقال ذهب و بعد از علم بحفاظ آن که یومی می آید که این کلمات نوشته میشود با حسن خط چگونه می بینی امروز عز کتاب را همان قسم خداوند خواهد مرتفع فرمود کلمات مظهر امر خود را و او بوده قادر بر هر شی و خواهد بود» تا آنجا که میفرماید «و برسانید این را به کتاب آیات حقیات که ثبت نمایند و قدر خود را دانند و ثواب اعمال خود را در نفس عمل مشاهده نمایند تا یومیکه خداوند مایترفع علیه آن را در حق آنها جاری فرمایند و یک حرف از بیان را که چقدر حروف مالانهایه در ظل او میتوانند مستظل شوند و بکثرت از وحدت محتجب میشود که کل این کثرت اسلام راجع بنص رسول الله می شود و همچنین کل کثرت بیان یوم من یظهره الله راجع بان میشود والله یبدء کلشی ثم یعیده و هو علی کلشی وکیل» و در باب هفدهم از واحد ثالث میفرماید در آخر باب:

«گویا در این جبل مشاهده میشود که بیانهای مطرز نزد اهل بیان هست و بتلاوت آن متلذذ میگردند و بانها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد من یظهره الله وافد گردند که وفور علی الله بوده و هست»

هرگاه کسی انصاف پیشه، و بدقت تفکر در این کلمات نماید که میفرماید یومی می آید که این کلمات نوشته میشود با حسن خط و میفرماید ولی عنقریب همین آیات را باعلی علو ذکر نموده و بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده ملتفت میشود که اینها البته باید به ظهور و بروز آید و خلاق کلام حق معلوم شود. به حق خداوند قسم، هرکس اندک شعوری داشته باشد و در این کلمات از چند باب بیان که ذکر شد، بلکه در هر بابی از اول الی آخر بیان بدقت غور و تفکر نماید بخوبی مستشعر میشود و درک مینماید که این مدعی من یظهره الله، موعود بیان نیست ولی رؤسای تبعه مدعی با این همه تأکید و مبالغه حضرت اعلی در نوشتن و داشتن و خواندن بیان به قوت هرچه تمامتر حتی الامکان منع مینمایند مردم را از نگاه کردن در بیان چه رسد به داشتن و نوشتن و خواندن بیان به جهت آنکه بطلان ادعای مدعی را ملتفت نشوند و لکن والله یثبت الحق یرهق الباطل ولو کره المشرکون، اگرچه جواب همان است که فرموده اید و رؤسای تبعه مدعی هم میفرمایند و تأکید می نمایند که از بیانات حضرت اعلی در کتاب بیان و الواح دیگر از این من یظهره جعلی و عملی ما محجوب نشوید بالجمله در باب رابع از واحد سادس میفرماید :

«ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان» تا آنجا که میفرماید «زیرا که در ظهور فرقان مکه مبداء اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذره مالا یحبه الله نماند که اگر قدرت مشاهده میشد هر آینه امر میشد که از افق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئی محبوب محیط نگردد ولی حال که در قوه این خلق ممتنع است الا ان یشاء» تا آنجا که میفرماید «و همین قسم در یوم ظهور من یظهره الله فرض کن که آنچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکون میشود باو است اگر

چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد گل از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شیئی واحدی است که مثل آن مثل شمس است اگر بمالاعد طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع و اگر غارب گردد واحد بنفس است در علو اختراع»

آیا این عبارت که میفرماید خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد بعد زمان ظهور و ایام من یظهره الله را نمیرساند؟ و آیا امکان دارد که حضرت نقطه بیان در زمان حیات او من یظهره الله حاضر و ظاهر موجود و معین باشد و حضرت او را نشناسد و این عبارت را در کتاب خود که بیان باشد بنویسد؟! و آیا اینکه میفرماید اگرچه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه از برای شیر گریه کند الی آخر باب واضح نمینماید که من یظهره الله موعود بیان در امت بیان تولد یابد؟ و در باب خامس از واحد سادس فی حکم التسلیم تا آنجا که میفرماید

«و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنها این امر نماید ولی چون در لیل الیل چشمها نبیند او را لعل کل ببرکت اون محزون نشوند و گل بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند بخلق خود و بفرماید که منم همان صاحب بیانی که امروز گل به احکام آن عمل میکنید و اینکه گل در یوم قیامت در ظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که می بینند پر شده سموات و ارض و ما بینهما از اوامر قبل او» تا آنجا که میفرماید

«منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبداء ظهور محتجب نگریدی» الی آخر اگر چه آنجا نوشتید باشارات کتاب از او محتجب نشوید اینجا خواهید فرمود بمحکمت و همه کتاب از اول بیان الی آخر و از جمع کتب و کلمات حضرت اعلی از این من یظهر ما محتجب نشوید یعنی خواندن بیان شما را به ظلال می اندازد مثل اینکه مانند اهل فرقان که اهل بیان را ظال و مضل و کافر و حشر با آنها را اذنب لایغفر میداند و کتب و آثار نقطه بیان را کتب ظلال می شمارند و خواندن آنها را گناه عظیم در شمار آرند و خلق را از نگاه کردن در آنها منع مینمایند. رؤسای تبعه هم بعینها مثل آنها حتی الامکان نمیگذارند یکنفر آن تبعه مدعی با اهل بیان مراوده نماید یا که بیان را ببیند یا بخواند بسبب اینکه شاید یک صاحب هوش و جربره پیدا شود و بدقت در این عبارات غور نماید و سؤال کند که در این باب میفرماید «در لیل الیل چون چشمها نبیند»، (لیل الیل) کی و کدام وقت بوده؟ و میفرماید «از این جهت است که می بینند پر شده سموات و ارض و ما بینهما از اوامر قبل او»، کدام اوامر و احکام را کسی از اهل بیان تا حال دیده که به آن اوامر عامل شوند؟ و میفرماید «و در آخر هر ظهور بارتفاع آن ظهور از مبداء ظهور محتجب نگریدی»، کدام ارتفاع؟ الحال که

قریب بیست سال از ادّعی مدّعی میگذرد هنوز کسیکه فی الجمله موسوم باین اسم است جرئت ندارد کتابهای بیان را از ترس معاندین در خانواده خودش نگاهداری نماید یا از ترس اهل خانه و خانواده خودش علانین بخواند چنانچه اهل فرقان اگر ملتفت شوند در خانه که کتاب بیان در آن باشد اگر خانه را آتش زنند و خراب نکنند اقلّاً تاراج مینمایند مثل آنکه خانه خود سرکار را تاراج نمودند و کتابها را تماماً بردند. و در باب حادی عشر از واحد سادس «فی انّ لا یجوز ضرب المعلم الطفل از ید من خمس خفیفة و قبل ان یتبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز از ید من خمسة لاعلی بل یضرب علی اللباس» تا آنجا که میفرماید «و ثمره این اوامر این است لعل بر آن نفسی که گل از بحر جود او منوجد میگردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلّم نمی شناسد معلّم خود و گل را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در نقطه بیان بیست و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مدّتر فعموده باشد از عمر لایعرف که همان ایام خوشی او است» الی آخر.

حضرتعالی در این باب چه میفرمائید؟ در وقتی که حضرت ربّ اعلی این باب را مرقوم فرمودند این طفل مکتبی که سنّاً بزرگتر از حضرت اعلی بودند! پس این باب من اوله الی آخره العیاذ باللّٰه لغو و بیهوده نوشته شده؟ آیا باز هم خواهید فرمود که بکلمات بیان محتجب نشوید؟ نه تنها سرکار این کلمه را میفرمائید بلکه همگان سرکار هم مثل سرکار چنان در قلوب و اذهان تبعه مدّعی این کلمه را نفوذ داده اند که جمیع تبعه مدّعی همین عقیده را دارند، چنانکه دو نفر از تبعه مدّعی که آنها را ایادی مینامند به خود حقیر مواجهه گفت: «تو را آن کتابهای حضرت اعلی که چندین جلد تحصیل نموده و داری همان آنها تو را از ظهور جمال مبارک محبوب ساخت». گفتم همین طور است که میگوئید در جمیع آن کتابها روشن و واضح می نماید و دلالت دارد که این شخص مدّعی موعود بیان نیست و غاصب حق من یظهره الله موعود بیان است و جمیع ابواب بیان دال بر این است که من یظهره الله موعود بیان در امت نقطه بیان تولد می یابد و ظاهر میشود، مثل آنکه امت موسی ص که انتظار ظهور موعود خود را که موسی خیر داده بود داشتند، حضرت عیسی ظاهر شد. دیگر محال است موعود و قائم عیسی در امت موسی ظاهر شود بلکه باید از خود امت عیسی تولد یابد و ظاهر شود، همین طور موعود حضرت عیسی که حضرت رسول باشد در امت عیسی ظاهر شد، محال و ممتنع است که که قائم آل محمد هم باز از امت عیسی ظاهر شود بلکه باید قائم و موعود محمد در خود امت محمد تولد یابد و ظاهر شود چنانکه تا حال بهمین نهج در همه امم جاری بوده و همچنین قائم آل محمد که حضرت ربّ اعلی بود از امت محمد ظاهر شد، محال و ممتنع است که موعود و قائم حضرت اعلی که من یظهره الله بوده باشد باز در امت محمد ظاهر شود بلکه باید در امت حضرت ربّ اعلی تولد یابد و ظاهر شود چنانکه اکثر ابواب بیان صریحاً مدل بر اینمطلب است مثل حکم

معلم اطفال که ذکر شد و مثل احترام ذریات لاجل و الدین من یظهره الله و مثل حکم طهارت نطفه من یظهره الله و غیره و غیره، و در باب خامس از واحد سادس در آخر باب میفرمایند

«منتهی دقت را نموده در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء ظهور محتجب نگردی که این است جواهر علم اگر توانی ادراک نمود» و در باب سیزدهم از واحد رابع فی ارتفاع بقاع الواحد میفرمایند «طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای این مقاعد ممتنع مرتفعه که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهی شد و مروی از برای مشیت الله نبوده و نیست زیرا که او قادر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات» تا آنجا که میفرماید «و آنچه امروز در بقاع هست فوق ارض از برای کسی نیست تصرف کند الا آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست» الی آخر. و در باب ثانی عشر از واحد رابع «فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الأرض ملخص اینباب آنکه در هر ظهوری که من عندالله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله میبیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی آنها را نمیدانند چگونه و محل قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که در فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوریکه نسبت بانبیاء قبل میدهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت» تا آنجا که میفرماید «و بعد از ظهور نقطه بیان هر سنه میبینی که چقدر خلق بمکه میروند و طواف میکنند و حال آنکه کسیکه کعبه بقول او کعبه است در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله هست زیرا که مثل امرالله مثل شمس است اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل باو قائم هستند این است که در هر ظهوری بعدی ظهور الله اشرف است در حق مظهر بشأنی که ظاهر است که کل ظهورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل محمد ص خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد ص از برای من یظهره الله خلق شده و همچنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من یظهره الله از برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد بعد من یظهره الله خلق شده و همچنین الی مالانهایه شمس حقیقت طالع و غارب میگردد و از برای او بدئی و نهائی نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر بشئون قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه بعثت رسول الله ص شده و آنچه که از دین عیسی ص مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده و همچنین اگر در ظهور من یظهره الله نظر کنند می بینی که آنچه که در بیان واقع شده بظهور ذات حروف سبعه بوده و آن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محتجب از او نمیانند بظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالانهایه خوابیده و بان مفتخر و عاملند

چنانچه امروز دیده میشود که کَل این ظهورات بیانیه نزد او در ظلّ یک کلمه او است که بفرماید قد ارفعناه ولی آنرا رفع نمیفرماید تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قسم بین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر بارتفاع نمیفرماید **والله علی گَلشبیّ قدیر»**

و اینها که تا حال نوشتیم از بعضی از ابواب بیان نوشتیم هیچکدام متشابهات و مطلب غامض و رمز و اشاره نیست و تأویل لازم ندارد که مثلاً بفرمائید در ظهور قائم اهل فرقان انتظار خروج دجال و خر بدان اوصاف صیحه آسمانی و طلوع شمس از مغرب و تکوّر شمس یا انشقاق قمر و زلزال الأرض و انفطار سماء و امثال اینها که در علامت ظهور قائم ذکر شده که محتاج به تأویل بوده باشد و یا عباراتی که در انجیل است مثل بی نور شدن و از افاضه ممنوع گردیدن آفتاب و سیاه شدن ماه و ریختن ستارگان و غیره که باید تأویل نمود. اینهایی که در بیان است هیچ نسبت به آن علامات ندارد. در اینجا میفرماید «اگر آنروز نظر بمبداء امر نمایند محتجب نیممانند بظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالانهایه خوابیده و بآن مفتخر و عاملند» کو ارتفاع بیان؟ کجایند نفوس مالانهایه؟ که به احکام بیان عاملند؟ کسیکه هنوز وارد در بیان نشده و قدر قلبی که وارد شده اند تمکّن پیدا ننموده اند که بیان را بخوانند تا چه رسد که احکام آنرا عامل شوند و آنوقت بیان کلمه «قد ارفعناه» آن احکام را نسخ و رفع نمایند و میفرماید «تا خداوند اعظم از ظهور قبل نازل نفرماید امر بارتفاع نمیفرماید» این مدعی چه احکام اعظم تر از آن احکام بیان آورده؟ بلی! جناب مدعی خبائث و منهیات بیان را حکم بجواز داده مثل شرب دخان و شرب قهوه و اکل پیاز و گندنا و ترب و غیره .. دیگر احکام از این اعظم تر نمی شود و سبب تجویز نمودن هم چون خود او قبل از ادعا و بعد از ادعا نتوانست ترک این محرّمات و خبائث را بنماید علانیه و علی رؤس الأشهار عامل بود. البته چنین کسی نمیتواند حکم بتبعه و بسایرین در منع آنها بنماید.

حضرت موسی علی نبینا و علی السلام در توریة، یکی از احکام او این است که هرکس که طفل او متولد میشود باید دو قربانی از برای تولد آن طفل بنماید بقدر وسعت خودش دو گاو، یا دو گوسفند، یا دو بره، حتی دو کبوتر. از اول که این حکم را حضرت موسی نمود تا وقتیکه حضرت عیسی متولد شد در امت حضرت موسی چنین فقیر و پریشان و بی اوضاعی بهم نرسید که برای تولد طفلش دو کبوتر قربانی کند مگر مریم مادر حضرت مسیح که از شدت تنگدستی و فقر اقتدار بیش از دو کبوتر را نداشت و دو کبوتر از برای طفلش قربانی نمود و این یک حکم موسی هم آخر ظهور تکون بهم رسانید. شما ها گمان نکنید که این احکام بیان همین طور بزمین ماند و خلقی در ظلش خلق نمیشود که عامل باشند، اینها کلمات الله و احکام الهی است البته خلقی در ظلش خلق خواهد شد و کلمات و احکامات من اولّه الی آخره بعرضه ظهور خواهد آمد و تا این احکام چون من جانب الله است من اولّه الی آخره بظهور

نرسد من یظهره اللّٰهی که که موعود بیان است ظهور نخواهد فرمود. چنانچه در باب ثامن از واحد خامس میفرماید :

«فی انّ لكل نفس ان یقرء آیات البیان» تا آنجا که میفرماید «و کَل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میدهد تجارت کند مالک آن من یظهره الله است که بنفوس مؤمنه بنقطه بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید بهر جزئی حکمی بمالانهایه نفوس در آن متبحر هستند چنانچه امروز می بینی که اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن تجارت دین در دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس بگیرد همه خود را عمیاء میکنند و در یوم من یظهره الله تصور کن که این جنت را بر پا نموده که آنروز اخذ حدائق کند یک حدقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود را و مایتفرع بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز میبینی در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه باین اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء را از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من یظهره الله الی مالانهایه تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب» الی آخر.

حیرت مینمایم و تعجب میکنم از کسی که شاید چند جلد کتاب بیان را نوشته باشد و این کلمات و عبارات را خوانده باشد و اعتقاد داشته باشد که این کلمات کلمات الله است چگونه این مدعی را مصدق میشود و تصدیق مینماید که من یظهره الله موعود بیان است و جد و جهد دارد که مردم هم بمثل خود او این مدعی را تصدیق نمایند و مکتوب مینویسد و بولایات میفرستد و مردم را به امر این مدعی دعوت مینماید مثل این مکتوب که به حقیر نگارنده نوشته و تبلیغ نموده. حضرتعالی را به خدا قسم میدهم، هیچ میشود تصور نمود که دین بیان که هنوز در مقام نطفه و نقطه است، نمو ننموده و هیچ معلوم نشده و یک حکم از احکام او را کسی عامل نشده و هنوز کسی ندانسته که عامل شود این من یظهره الله شما ظاهر شد و نسخ نمود؟ ثمرات او چه بود که این همه کلمات را در ماکو و در حبس با آن همه مستحفظ و نگهبان که مبادا کسی در نزد او رفت و آمد نماید یا نوشته بنویسد و به اصحاب بدهد، با آن همه زحمات و مشقات آنها را نوشت جمیعاً لغو و بی فائده باشد! بحق خداوند قسم که اگر از اول الی امروز نقطه نفی و شرک و کفری در مقابل نقاط حقیقت مثل این مدعی قیام نموده باشد و تا امروز هیچ دهری و هیچ کس از کسانی که قائل به دین نیستند و دین و مذهب را پوچ و لغو و بازیچه میشمارند مثل این مدعی توانسته اند که ابطال و الغاء کلمات نقاط حقیقت و خود نقاط را بنمایند؟ هم فعلاً و هم قولاً. هرگاه بدقت تصور نمائید ظلم او را در حق نقطه بیان هزار مرتبه بالاتر است از کسانی که حضرت را تیرباران نمودند. پنج کروار آثار آیات و کلمات که از نقطه بیان به ظهور رسیده همه

همه را کان لم ينطق و لم يظهر نمود و آنچه توانست از میان برد و مرآت و قائم و وصی او را بعد از تصدیق و چهارده سال اظهار عبودیت به او انکار نمود و آنچه توانست و در قوه داشت در ظلم و ستم و اذیت و افتری و اهانت و استهزاء بر او هیچ کوتاهی ننمود و غاصب حق من یظهره الله موعود بیان گردید و از همه ظلمها بالاتر و بدترین همه شرکها آنکه میرزا آقاخان اقرع صابونی کاشانی را که اول من آمن او بود مقام و مرتبه او را اعلی و افضل تر از نقطه بیان ذکر نموده که یک عالم کذب و بهتان و افتری و شیطنت و نفاق و سمحه و ریا باشد. از تقریرات مؤمنینی که مدت مدیدی در بغداد با او معاشرت داشته اند امثال آقا محمد باقر کرب باف و دیگران حالات و افعال و مکرها و نفاق با همه کس حتی بخود مدعی را ذکر مینمودند. آیا هیچکس توانسته به این طور توهین فعلی به نقطه بیان وارد آورد؟ لا والله در قوه احدی تا بحال نبوده.

و در باب اول از واحد سابق فی تجدید الکتب میفرماید «ملخص اینباب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کلشیی جدید شود و از اینجهت امر فرموده که هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفس ما یملک خود را از کتب مجدد کند باینکه در ماء عذب ریزد یا آنکه به نفسی عطا کند لعل عین عبدی بر حرفی نیفتد که کره از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته میشود هفتاد هزار ملک بر او موکلند و همچنین حین محو که حفظ میکنند او را و اگر امروز نظر کنی در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود» تا آنجا که میفرماید «و کل خواهند کرد بیانهای خود را مجدد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از هر ارض که مشرق گردد که بان در یوم ظهور مسترزق و متلذذ شوند» الی آخر.

حضرتعالی جواب مرقومات این باب را چه خواهید فرمود آیا جواب خواهید گفت اینها را در جبل ماکو العیاذ بالله نقطه بیان واهی از پیش خود گفته و کلمات الهی نیست؟ هر گاه اقرار نمائی که اینها کلمات الله است که به لسان نقطه بیان جاری گشته پس باید خلقی در ظل این کلمات خلق شود که این احکام را عامل شوند تا خلایق کلام الله ظاهر گردد.

و در باب ثالث عشر از واحد خامس «فی بیان کتاب الوصیه للاموات» تا آنجا که میفرماید «و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اقرار بوحدانیت او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اقرار بنقطه الهیه و حروف حی او و اظهار حب بمظاهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد محبوب او و آنچه که تمنا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن یظهره الله» تا آنجا که میفرماید «و حفظ آن باوراث او است که یداً بید الی من یظهره الله رسیده بر احسن خط و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبین است و حفظ ما بینهما نزد کل اسهل از هر شیئی است» الی آخر.

و در باب ناسع عشر از واحد رابع «**فی ان النساء باللیل یدخل المسجد**» تا آنجا که میفرماید «**و خداوند امر فرموده والدین را که در حق ذریه خود با منتهای حبی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و اون را حب خود خوانده اعضاماً لمن ینظیره الله و امر فرموده گل ذریات را با ابوبین و اخوین و اولوالقربانه خود بر شئون ادبیه که داب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من ینظیره الله و اولوالقربانه او گل از برای یک نفس است که خلق میشوند**» الی آخر.

انسان مات و متحیر میماند از کسی که شاید چندین دفعه این باب را دیده و خوانده و نوشته باشد به چه دلیل و به چه برهان این مدعی را من ینظیره الله موعود بیان تصدیق و اعتبار میکنند؟! در وقتی که حضرت نقطه بیان این کلمات را مرقوم فرمودند که والدین این مدعی من ینظیره که اصلاً در حیات نبودند که این امر بوالدین در حق ذریه لاجل اجلال والدین من ینظیره الله بوده باشد! باری، از اول بیان الی آخر بیان و جمیع نوشتجات و آثار های حضرت اعلی که شاید یک کرور پیشود که فعلاً موجود است غیر از آنهایی که از بین رفته و مفقود شده و جناب مدعی از هر جا سراغ و دسترس داشته باسم حضرت ثمره فرستاده و گرفته و نوشتجاتی که نزد حضرت ثمره بوده و به رسم امانت نزد مدعی بوده و حیرت ثمره مطالبه نمودند و نداده تماماً دلالت دارد بر ابطال این ادعا و واضح و هویدا مینماید که این من ینظیره الله جعلی است و موعود نقطه بیان نیست و غاصب حق من ینظیره الله موعود بیان است و الحال هم حقیر لابد و ناچارم مکتوبی که نوشته و دلیل بر اثبات ادعای مدعی آورده جواب بگویم و بنویسم، شاید حضرتعالی و همگنان سرکار متنبه شده از این اشتباه بزرگ و شبهه سترگ که نموده اید خداوند تفضلی فرماید ملتفت شوید و از ضلالت بدر آئید. اگر چه هرگاه به کلمات و نصوصات حضرت اعلی در حقیقت حضرت ثمره از روی حقیقت و راستی تصدیق نموده بودید همان کلمه اولی که رد فرمودند مدعی را تصدیق مینمودید که حضرت اعلی به لسان حضرت ثمره او را رد فرمودند، زیرا که حضرت ثمره آنچه تنطق مینماید و آثار از او ظاهر میشود جمیعاً از لسان مجلی خود، نقطه اولی است یعنی همان حقیقت که بلسان نقطه اولی متنطق بود به لسان او متنطق است، دیگر ضرورت به این تطویل نگارشها نبود چنانچه حضرت رب اعلی خطاب به حضرت ثمره میفرماید «**قُلْ اِنَّ مَثَلْ مَا نَزَلَ اللهُ عَلٰی كَمَثَلْ مَا نَزَلَ اللهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ رَسُوْلُ اللهِ مِنْ قَبْلِ و كَمَثَلْ مَا نَزَلَ اللهُ عَلٰی نَقْطَةِ الْبَيَانِ و مَا يَنْزِلُ عَلٰی مَنْ يَنْظِرُهُ دَارَ الْاٰخِرَةِ**» الخ. بالجمله اینکه نوشته :

«و گاهی میگویند که وصی حضرت اعلی موجود است و تا هست من ینظیره الله ظاهر نمیشود. اولاً در بیان لفظ وصایت نیست ابداً و جز شمس و مرآت و حروف واحد و حروف حی و ادلاء و شهداء و اینگونه عبارات و نقطه اولی را که صاحب ظهور بدیع باشد تعبیر به شمس فرموده اند و مؤمنین به او را که قلوب آنها به نور معرفت و ایمان به او منور شده تعبیر به مرآت فرموده اند زیرا که مرآت حکایت از شمس میکند چنانچه

مؤمنین به ظهور به قدریکه حامل ظهورات نقطه اولی هستند حکایت از او میکنند و آن نفوس اولیه که سبقت گرفتند بر گل به حروف حی تعبیر شده و جمیع بیانرا راجع به آنها میفرمایند و آنها را به واحد بلاعدد میفرمایند که در یوم ظهور او اگر مرایای ظهور قبل ایمان به ظهور بعد آوردند به آنچه مقصود از خلق آنهاست رسیده اند و الا ادنی میشوند زیرا که علی وجود مرایا بانطباق شمس است در آنها و حالی بودن آنها از او و هرگاه منحرف شدند معلوم است که چه میشود و همچنین میفرماید که در آنروز متمسک به حروفات نشوید در احتجاب از حق که بسا هست که ادلاء نور من از او محتجب میمانند»

و اما الجواب: که «گاهی میگویند وصی حضرت اعلی موجود است و تا او هست من بظهره الله ظاهر نمیشود» و نوشته «در بیان لفظ وصایت نیست جز شمس و مرآت و حروف واحد و حروفات حی ..» صحیح نوشته اید. بلی! حضرت رب اعلی بعد از آنکه تجدید نمود شرایع و سنن و احکام را و حتی اسماء و سنه و ماه و هفته و یوم را تجدید فرمود و تغییر داد همینطور که در ظهورات قبل نقطه اولیه که هجت کلیه باشد موسوم به نبی بود و قائم مقام او موسوم به وصی، تغییر داد و تجدید نمود نقطه اولیه را به لفظ شمس و وصی و قائم مقام او را به لفظ مرآت و چهارده معصوم و نواب اربعه را تجدید نمود به حروف حی. اینهم از احاطه و استیلاء جلالت و همینت ظهور او است بر ظهورات قبل چنانچه در باب ثانی از واحد اول میفرماید:

«اگرچه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجح آن ولکن چون ظاهر شد به ظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای او است اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشانرا در این کور به حروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که کلاً عدد حی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوائی آنها مهتدی هستند بهدای ایشان» تا آنجا که میفرماید «و هر نفسیکه مؤمن به محمد بوده با دون آن رجح نموده در ظل او» الی آخر.

البته معلوم است که محمد راجع به دنیا شد با مؤمن به او و دون او، ابوجهل هم راجع به دنیا شد و همچنین در مقابل ائمه اثنی عشر که یک یک را میفرماید راجع به دنیا شدند با هرکه مؤمن به آنها بود و دون آن . محقق است که در مقابل مرآت و قائم مقام نقطه اولیه خلفاء ثلاث هم رجعت نموده اند، وانگهی از اینها گذشته ما ثابت نمودیم آن حقیقتی که در لسان حضرت اعلی متکلم بود همان حقیقتی است که در لسان حضرت من بظهره الله متکلم میشود. یک حقیقت است و دو نیست. هرگاه این مدعی همان من بظهره الله موعود بیان است با کمال ادب به او عرض مینمایم: «من چه تقصیر دارم؟ تو کتاب بیان را نوشتی و شخص بخصوصی را که حضرت ثمره بوده باشد این قدر تمجید و توصیف در حق او نمودی و ما را به اطاعتش امر فرمودی و در توقیع به او

نوشتی «هذا كتاب من الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم هذا كتاب من علي قبل نبيل ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله للعالمين» الى آخر و صراط حق عظيمش خواندى و همان شخص بخصوص را خودت با همين هيكل حالیه، چهارده سال قلاده عبودیت او به گردن انداختی و الواح و کلماتی که در عبودیت و اطاعت بالنسبه به او نوشته و وصیتهائی که به خلق در اطاعت او امر نموده و نوشته جمیعاً موجود است. حال به چه جهت همان شخص بخصوص ردّ نموده و سر از زیر امر و اطاعتش کشیده و او را العیاذ بالله شیطانش میخوانی! اگر او شیطان بود، تو که خودت چهارده سال شیطان پرست بودی! و اطاعت شیطان مینمودی! من به چه دلیل و به چه برهان به چه نوع تصدیق نمایم که تو همان من بظهره الله موعود بیانی و حقیقت که در لسان تو متکلم است همان حقیقت است که در لسان نقطه بیان متنطق بوده با این تناقض اقوال و افعال هرگاه سرکار عالی در کمال دقت و تفکر در این جمله و این نکته که حال عرض شد فرمان جواب همه این مکتوب من اوله الی آخره که مرقوم فرموده داده شده و بطلان ادعای مدعی کالشمس فی وسط النهار معلوم و واضح گردیده و هیچ لازم به جواب نوشتن باقی مکتوب نیست ولی لابد و لاعلاجم که در مقابل دلیلهائی که در اثبات ادعای مدعی ذکر نموده جواب عرض نمایم.

باری، حضرتعالی هرگاه ثابت نمودی که این مدعی من بظهره الله موعود بیان است همه اینها که نوشته صحیح است ولی ثبت الارش ثم النقش.

و دیگر نوشته: «و ثانیاً بر فرض آنکه وصی باشد و لفظ وصایت باشد، این لفظ مثل سایر اسماء کل آنچه در خلق هست از عطیه صاحب ظهور است به هرکس هرچه بخواهد میدهد و هرچه میخواهد اخذ میکند آیا بعد از آنکه موصی خودش ظاهر شد وصی چه شأنی دارد در نزد او؟ اگر ایمان به او آورد رتبه اش بالاتر میرود و الا معلوم است که چه میشود صد هزار وصی و مرآت را صاحب ظهور به یک کلمه خلق میکند و صد هزار اعلی را به یک کلمه ادن میکند. مثلاً اگر بفرماید که اولاد فلان الی یوم القیمة صاحب فلان منصب اند آیا کسی قدرت دارد که از آنها منع کند؟ این همه بزرگی که در احرف فرقانیه ظاهر شد به جهت کلام رسول الله بود که اگر او نمی فرمود ظاهر نمی شد. حضرت اعلی کل بیان و خلق انرا موقوف به قول من بظهره الله داشته اند میفرمایند به یک کلمه غلاغی او جمیع منفی میشوند و به یک کلمه «بلی» اثبات میشوند.»

اگر چه در جواب جمله قبل ذکر نمودم و نوشتم که حقیقتی که متنطق و متکلم به لسان من بظهره الله و حضرت اعلی و جمیع نقاط حقیقت است یکی است و ثابت نمودم با دلیل و برهان که این مدعی را به هیچ وجه من الوجوه نمیتوان موعود بیان دانست و در ردیف سلسله نقاط حقیقت به شمار آورد ولی چون مطالبی که نوشته در اثبات ادعای مدعی از جمله مکررات است اگرچه لفظاً تفاوت دارد ولی در معنی مقصودت یکی است حقیر هم لابداً مقابل کلمات سرکار جواب میدهم اگر چه لفظاً تفاوت دارد ولی در معنی همان جوابهائی است که قبل ذکر نموده ام.

اما اینکه نوشته «بر فرض آنکه وصی باشد تا آنجا که بعد از آنکه موصی خودش ظاهر شد وصی چه شأنی دارد» اولاً فرمایشات شמוש حقیقت یا نسبت به شخص حاضر و خصوصی است یا نسبت به اشخاص غایب و عمومی، قدری دقت نمائید و ملاحظه نموده که خاطر مبحث نشود در این نکته خیلی توجه و تفکر و دقت فرمائید که تمام اشتباهات سرکار در همین یک نکته است که شخص حاضر و خصوصی را شخص غایب و عمومی فرض نموده اید، هرگاه شמוש حقیقت یکی است و موصی که حضرت ربّ اعلی بوده باشد همین مدّعی است در فرمایشات خصوصی خود به شخص معین حاضری که حضرت ثمره باشد آن همه نصوصات و فرمایشات در حق او ذکر فرموده باشد و وصی و نگهبان دین و هادی خلق و قائم مقام خود او را نموده باشد چگونه ممکن است باز خود آن موصی همان شخص مبین حاضر را ردّ نماید؟ و العیاذ بالله شیطانش بخواند و حال آنکه این مدّعی که او را موصی و صاحب ظهور گمان نموده و نوشته صد هزار وصی و مرآت را به یک کلمه خلق میکند و صد هزار اعلی را به یک کلمه ادنی میکند چندین سال به نفس نفیس خود چاکر و خادم درگاه این وصی بوده و به عبودیت و چاکری او افتخار مینموده و به جمیع بلاد نوشته ها و اظهار عبودیتها نوشته و خود را به مثل نمله حقیر به درگاه او میدانسته و ذکر نموده و گاهی مقام او را مقام شمع هدایت و مقام خودش را فانوس که آن شمع هدایت را از تند واد حوادث حفظ مینماید ذکر مینموده. یک وقت خیال و هوای ریاست به سر او زده ادعا مینماید و مولا و آقای خودش را ردّ میکند و شما میگوئید بدون حجت و دلیل بیائید ادعای او را قبول نمائید با وجود آنکه این وصی که شما رتبه و مرتبه او را مثل علمای آخر ظهور پنداشته اید هزار مثل این مدّعی را خلق کرده و خلق مینماید.

چنانکه از طایفان حول حریم جلالش آثار و شئوناتی ظاهر میشود که آنها از نزد مدّعی ظاهر نشده و میگوئید چون ادعای واهی مدّعی را قبول ننمود از مراتب افتاد! آخر چه مانع شد؟ چه از او ناقص گشت؟ به حق خداوند قسم است ظلمی که این مدّعی به نقطه بیان نمود جمیع منکرین اهل قرآن صد یک آنرا ننمودند نه اینکه به نقطه بیان تنها ظلم نمود بلکه حق من یظهره الله را غصب نمود که در وقت ظهور او او را منکر شوند و اختلاف و نفاق در میان اهل بیان انداخت و انکار حق وصی و مرآت نقطه بیان را نمود و اذیتها و ظلمهای لاتعد و لاتحصی به او وارد آورد چنانچه عنقریب قدر قلیلی از آنها ذکر خواهد شد و بسیاری از نوشتجات و الواح و آثارهای نقطه بیان را از میان برد و به اسم حضرت ثمره ازلیه فرستاد در اطراف و اکناف که هرکه هرچه آثار و الواح به خط حضرت اعلی دارد حضرت ازل خواسته اند و خلق از روی صدق دادند و هیچ گمان خدعه نمینمودند که ایشان کرده باشند. مثل آنکه جناب آقا میرزا محمد حسین اوینی به خود حقیر فرمودند که چند لوح از خط مبارک حضرت اعلی نزد من بود جناب حاج میرزا رضا قلی آمدند و گفتند حضرت ثمره نوشتجات و الواح و آثار خط نقطه اولی را خواسته، من هم تکلیف و اطاعت به امر حضرت تسلیم نمودم، بعدها

معلوم شد که حضرت ثمره ازلیه نخواستہ بودند و این خدعه و تزویر را مدعی نموده بود. و دیگر نوشته «و اگر وجود او مانع از ظهور بود پس چرا منع ظهور حضرت اعلی را نکرد؟ آنوقت هم که او ظاهر بود. حال باید از او پرسید که چرا به صاحب ظهور و خالق خود که به یک کلمه خلق تو را نمود ایمان نیاوردی، نه بر صاحب ظهور اعتراض کنی که چرا او که بود تو ظاهر شدی؟»

خداوند را قسم میدهم به حق نقاط حقیقت که همگی را از خواب غفلت بیدار نماید و به صراطی که رضای خود او است هدایت فرماید. حقیر چندین مرتبه اینجا که نوشته «اگر وجود او مانع از ظهور بود ...» تا آنجا که «چرا او که بود تو ظاهر شدی؟» خواندم، چیزی دستگیرم نشد که مراد سرکار چیست! آیا مراد شما این است که جناب مدعی چرا منع ظهور حضرت اعلی را نکرد و آنوقت هم که او ظاهر بود یا مراد حضرت ثمره است که اگر وجود او مانع از ظهور بود چرا منع ظهور حضرت اعلی را نکرد، آنوقت هم که او ظاهر بود، یا مراد حضرت ثمره است؟ که اگر وجود او مانع از ظهور بود چرا منع ظهور حضرت اعلی را نکرد، آنوقت هم که او ظاهر بود، چرا منع ظهور حضرت اعلی را نکرد، آنوقت هم که او ظاهر بود، قطعاً مراد حضرت ثمره است این ایراد سرکار به حضرت اعلی وارد می آید که جناب مدعی که در زمان حیات او حاضر بود و من یظهره الله مجلی او بود چرا او را بخلق به اسم و رسم شناسانید و نگفت که این کس من یظهره الله است و امر بر اطاعت او ننمود و بر عکس کسیکه من یظهره الله حاضر در زمان او را رد مینماید و تصدیق او را نمیکند و تکذیب مینمایند او را به اسم و رسم. این قدر نصوصات و اینقدر تمجیدات در حق او نوشت و خلق را به اطاعتش امر و تأکید نمود و همه را در ضلالت افکند. این هر دو که برادر بودند و در زمان حیات او هم هر دو حاضر بودند مگر العیاذ بالله حضرت اعلی آنها را شناخت و عالم در حق و حقیقت آنها نبود؟ و حال آنکه من ظاهر عین من یظهر است. به حق خداوند قسم که شما ها از برای خود نقاط حقیقت و کلمات آنها به قدر خردل و ذره دیگر عظم باقی نگذاردید.

باری، نه با رمل و نه با اسطراب نه با فکر، به هیچ وجه من الوجوه بیش از این نتوانستم بفهمم معنی این کلمات عرش قدسی لاهوتی عالی متعالی را. استدعا مینمایم که خود سرکار این کلمات متعالی را معنی نمایند تا مراد و مقصود حضرت عالی را بفهمم. سرکار که ملتفت هستید حقیر عامی و بیسواد میباشم هرگاه مقصودتان غیر از این بود که نوشتم بیان فرمائید و الا از جواب اینجمله عذر میخواهم، خواهید بخشید.

و دیگر نوشته «باری، این سخنها مثل این است که کسی نکوید شمس طالع شد. در جواب بگویند دیشب شمعی روشن بود خوب نوری داشت. بلی! اگر شمع بهبوب اریاح افتتانیه خاموش نشود هم در روز نور ندارد چه جای آنکه منطقی شود و به زجاج اقبال به صاحب ظهور خود را حفظ نماید و در حصن توکل او در نیاید. باری، یوم یوم مکاشفه و شهود است، اقبال و اعراض من علای الارض برای کسی حجت

نمیشود. هرکس به نفسه باید او را بنفسه و ما یظهر من عنده بشناسد نه به اقوال این و آن» این که نوشته اید:

«این سخنها مثل این است که کسی بگوید شمس طالع شد در جواب بگویند دیشب شمعی روشن بود خوب نوری داشت» بلی! صحیح و محقق است پیش نور شمع، چراغ روشنائی ندارد. هرچند جسارت است ولی مرات قلب سرکار معوج است و دیده سرکار واژگون میبیند، الان فروغ نور شمس حقیقت بیان تابان است و از مرات نفس نقطه بیان که سرکار تشبیه به شمع نموده و منطقی شدن او را ذکر نموده آیات و خطب و مناجات و صور علمیه همچون مجلی خود کالغیث الهاطل نازل و نمایان، جنابعالی یک چراغ موشی روشن نموده و میگوئید بیائید این آفتاب والله العلی الغالب به نظر دقت و حقیقت هر که نظر کند نزد فروعات کلمات نقطه بیان و آثار مرات او به قدر چراغ موشی هم ضوء و روشنی ندارد، استغفرالله من هذا التحدید الكثير!

و اینکه نوشته «و گاهی ذکر عصمت میکنند که او معصوم است. حضرت اعلی جل شأنه عصمت را در بیان معنی فرموده اند که عصمت آنکسی دارد که در ظهور من یظهره الله تصدیق نماید و توقف نکند چنانچه معنی عدالت را هم به همین نحو فرموده اند و در صورتیکه شخص اعراض از ظهور نمود عصمت و عدالت کجا میماند از برای او و اگر میگویند معنی عصمت آن است که به احکام کتاب قبل عمل نماید حال شما به دیده انصاف و بصیرت نظر نمائید بکدام حکم آن عامل شده اند؟»

و اما اینکه نوشته اید «گاهی ذکر عصمت میکنند که او معصوم است» الی آخر. از این فقرات معلوم میشود که مقررید بر عصمت و معصوم بودن حضرت ثمره (ولی) میگوئید، چون به مدعی معتقد نشد و ادعای او را قبول ننمود. کجا عصمت و عدالت باقی میماند. اما حضرات اهل بیان یعنی متابعین مرات و قائم مقام حضرت اعلی میگویند آیا کسیکه مدعی حجیت کلیه است و ادعای او این است که همان حقیقتی است که به لسان حضرت اعلی منتطق بود منم و پیش از این ادعا از خود او جمیع منهیات که خود او به لسان حضرت اعلی در بیان ذکر نموده و منع شدید در ارتکاب آنها کرده خود همان شخص عامل باشد و از او علی رؤس الأشهاد مشاهده شده باشد مثل شرب قهوه و شرب دخان و اکل پیاز و غیره و غیره. آیا این شخص همان حجت کلیه و حامل مشیت و مورد تجلی انوار الهی است؟ ایراد و حرف آنها این است که چنان مدعی گذشته از اینکه در زمان اسلام قبل از ظهور بیان بسیاری از اعیان که از ادعای مدعی خبر یافتند گفتند و میگویند که این چه ادعائی است میرزا حسینعلی مینماید؟ ما با او چندین مجلس مرتکب فواحش و شرب خمر و قمار بوده ایم و اهل خانواده خودشان میگویند اکثر مال میرزا بزرگ را میرزا حسینعلی صرف هرزگی کرد و تمام نمود ولی ما به کلمات و اقوال اغیار قبل از ایمان آوردن او به نقطه بیان یا اعمال او کاری نداریم، ایراد و حرف ما در منهیات خبائث در بیان است که قبل از ادعا علی رؤس الأشهاد عامل بود. ما میگوئیم آیا این شخص را میشود نسبت داد به حضرت رب اعلی

و گفته شود این شخص هم مانند حضرت رسول و حضرت ربّ اعلیٰ حامل مشیت و حجت کلیه است و دیگر اینکه اول من آمن او که باید رتبه و مرتبه حضرت اعلیٰ را داشته باشد و خود مدعی او را افضل از حضرت ربّ اعلیٰ ذکر نموده میرزا آقا جان اقرع کاشانی باشد که حالات او را قبل در این اوراق ذکر نمودم که یک عالم کذب و بهتان و افتری و شیطنت و نفاق و سمحه و ریا است.

و اینکه نوشته «به کدام حکم از بیان عامل شده اند؟» ما هم که همین را میگوئیم تا حال اکثر از مصدقین حضرت ربّ اعلیٰ بیان را ندیده اند و به یک حکم از احکام بیان هیچکس عامل نشده و یک حکم آن به تکون نیامده و به ظهور نرسیده که مدعی آمده و آنها را نسخ نموده.

و اینکه نوشته «در بیان میفرمایند اگر ظاهر شد کسی به آیات و اظهار آن نمود که محبوب شما هستیم به یقین بدانید که او است و از غیر او محال است که آیات الله ظاهر شود و اگر میگویند که ممکن است باز هم اگر چنین کسی ظاهر شد رد نکنید و او را دوست بدارید اجلاً لاسم محبوبکم»

چون بعد هم اشاره به بایی که این کلمات در او است نموده اینجا متعرض جواب نشدم عنقریب خود عبارات این باب را بدون کم و زیاد با جواب آها به تفصیل ذکر خواهم نمود. و اینکه نوشته

«حالی که این ظهور قدس صمدانی ظاهر شده قلم برداشته و به تمام همت و قدرت و قوتی که دارند رد مینویسند چنانچه شنیده و میشنوید از اعلیٰ و ادنای آنها یعنی معترضین به این عمل که مخالف صریح بیان است عامل اند.»

کسانی که مدعی را رد نموده اند و رد بر او نوشته اند از حالات او و تناقض اقوال و افعال او آگاه بوده اند و هرکدام در علم و کمال و آگاهی مطالب از حضرت رسول و ائمه و نقطه بیان از او بیشتر داشته اند آثار و آیات و کلمات و خطبات و مناجات بسیار از آنها به ظهور رسیده و کمتر از مدعی در این آثار نبوده اند مثل آنکه از جناب آخوند ملا محمد جعفر نراقی سلام الله علیه کتابهای به طرز آیات و مناجات و خطب و اشعار در عبودیت حضرت نقطه بیان و حضرت ازل صلوات الله علیها نوشته اند و موجود است و حقیر بعضی از آنها را دیده ام و همچنین جناب ملا رجبعلی قهیر و جناب حاجی میرزا احمد کرمانی که اغلب آیات و خطبات و مناجاتهای او را به خط خود حاضر دارم. بعد از آنکه میبینند شخصی را که تناقضات اقوال و افعال او بر ضد سنن جمیع اخبار و اولیاء و حضرت رسول و حضرت ربّ اعلیٰ است مثل اینکه خلیفه ثانی را ترجیح بر حضرت امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه میدهد و ابوحنیفه را بر حضرت صادق و جعفر کذاب را بر ابواب اربعه که جمیعاً در ضد کلمات و آثار حضرت ربّ اعلیٰ است و با خود این تناقضات ادعای من یظهره الله موعود بیان را مینماید و خلقی متابعت او را نموده از نادانی و به ضلالت افتاده اند لابد ملکف میشوند بر اینکه در مقام رد و جواب بر آیند و کذب ادعای او را به ادله و براهین و

کلمات حضرت ربّ اعلیٰ بنویسند و بخلق واضح نمایند و ابطال او را ظاهر سازند. حقیر هیچ گمان نمی‌نمودم که مدعی و تبعه او خلیفه ثانی را ترجیح بر حضرت امیر و جعفر کذاب را به نواب اربعه داده باشد تا سفر اول که به طهران آمدم و در کاروانسرای گردن کج منزل نمودم آقا علی‌محمد خیاط که از تبعه مدعی بود ملتفت شد به منزل حقیر آمد و بعضی صحبتها از همین دوئیت با یکدیگر نمودیم بعد وعده از حقیر گرفت که شخصی می‌خواهد تو را ملاقات نماید در منزل خودش وعده دادم و به منزل او رفتم ولی تنها نفرتم رفیقی که همسفر بود با حقیر همراه خود بردم چون به منزل وارد شدیم اول که او را ندیده بودم و نمی‌شناختم بعد که جویا شدم گفتند این شخص حاجی آخوند است گفتم اسم او چیست، گفتند حاجی ملا علی اکبر شهیر زاری. معلوم شد یکی از عمده مبلغین حضرات است. بعد از نشستن و تعارفات رسمی به جهت تسلی بعضی از گرفتاریها و اذیت‌های مردم به حقیر ذکر نمود در عالم گرفتاری بلایا بسیار است به جهت مؤمنین، مؤمن باید در هر حال راضی به قضایای الهی و پلایای او بوده باشد. گفتم، هرگز شاکي نبوده ام، البته رضا به قضاء الله و تسلیم الامر و به جهت اینکه مرا تنها وعده گرفته بودند و من رفیق همراه خود برده بودم گفت در هر طائفه اوباش و ارازل دارد به جهت کشتن بعضی از حضرات ازلی را، این طایفه ازلیها می‌ترسند، مراوده با ما ها نمیکنند از ترس، ولی چنین نیست، ما با همه کس محبت داریم و مولای ما فرموده عاشرو الأعدیان مع الروح و الریحان. بعد گفت من چند دفعه گرفتار شدم، این دفعه اخری که ریختند در خانه من و مرا گرفتند و بردند در منزل نایب السلطنه چون به منزل نایب السلطنه رسیدم دیدم کتابهای مرا پیش از ورود من آورده بودند از آنجمله کتاب شرح سوره بقره و فلان کتاب و فلان کتاب بود، بعد گفت ما و شما همه در یک رشته بودیم تا آنجائی که همراهی با هم داشته باشیم که داریم و از آنجا که اختلاف فیما بین بهم رسانیده ایم شما دلیل بیاورید تا ما اطاعت شما را بنمائیم و یا ما دلیل می آوریم شما مطلب ما را قبول نمائید. بسیار چیزها است که مشهور و معروف است در میان خلق خصوصاً در طایفه شیعه که اصلاً صحیح نبوده مثل آنکه مشهور و معروف نموده اند جعفر صادق را به جعفر کذاب با وجود آنکه آنچه او گفت در باره موت و ظهور قائم حق گفت و صدق، و نواب اربعه آنچه گفتند خلاف بود و دیگر آنکه خلیفه ثانی را مورد لعن و طعن میدانند و او را لعن میکنند و حال آنکه تقویت و تصرّفی که او در دین اسلام و قرآن نمود هیچکس ننمود و حضرت امیر علی ع راضی به اعمال و افعال او بودند و اصلاً کلمه ردی بر او ذکر ننمودند و چون بر اعمال خلیفه سوم راضی نبودند اسباب چینی نمود او را کشتند و آنچه صبر نمودم که کلام را قطع نماید و جواب به او بدهم قطع ننمود. اخراً امر طاقم طاق شد در بین کلام او را قطع نمودم و گفتم سرکار اول دفعه فرمودید وقتی که مرا بردند منزل نایب السلطنه کتابهای مرا پیش از خود من آورده بودند و یکی از کتابها شرح سوره بقره بود از کتابهای حضرت رب اعلیٰ، شما هیچوقت

آن کتاب را نخواندید که از اول الی آخر اغلب آیات آن کتاب به چه نحو ردّ خلفای ثلث را نموده و نقتت حق را در باره آنها ثابت فرموده و کافرین آنها را خوانده و بعضی از آیات کتاب را خواندم، صم و بکم عمی فهم لایتجعون اوکصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق آن سه نفر را تأویل نموده به صم و بکم و ایضا بظلمات و رعد و برق و در آخر آیه والله محیط بالکافرین را تأویل نموده که علی علیه السلام احاطه به این کافرین دارد. جواب گفت «جان من حضرت اعلی در بحبوحه جماعت شیعه ادعا نمودند خواست به سبک و تیره آنها کلام بگوید که آنها پیش بیایند و یکدفعه مضطرب نشوند»، گفتم خوب بود در میان اهل تسنن برود و به تیره و سبک آنها کلام بگوید، آنها که هم جمعیتشان زیادتیر بود و تا یک اندازه وحشیگری آنها کمتر بود. تو خودت میفهمی چه جواب میگوئی؟ به اعتقاد شما حجت خدا، شخصی که مورد تحسین است او را مذمت مینماید؟ آیا ظلم از این بالاتر میشود و دلیل نه جهت بطلان ادعای این مدعی از این واضحتر تصور میتوان نمود که مسلم جمیع بیانیین است که متکلم به لسان موسی و عیسی و محمد و حضرت اعلی و من ینظره الله یک حقیقت و یک تجلی است، آیا میشود تصور نمود که حضرت اعلی کتابی که هشت هزار بیت میشود که مقابل همه قرآن باشد در تفسیر دو جزء و نیم قرآن که سوره بقره باشد اغلب آیات آنرا تأویل نماید و در ردّ خلفای ثلث و تجلیل امیر المؤمنین علی ع و بعد از قلیل مدتی نه سال یا چهارده سال همان متکلم به لسان حضرت اعلی به لسان حضرت من ینظره الله بر خلاف آن ذکر نماید آیا تناقض و تخالف از این بالاتر میشود؟ همچنین، در حق حضرت ثمره روحی روح جمیع المحبین له الفداء و در خصوص نواب اربعه، آیا صحیفه عدلیه را هیچ ندیده و نخوانده که حضرت اعلی میفرماید «هرگاه کسی منکر فضلی از فضایل آخر نواب اربعه بشود منکر جمیع انبیاء و اولیاء بوده». شما جعفر کذاب را که مردود امام ع است بر آنها ترجیح میدهید و خجلت از کلام خود نمیکشید و برخواستیم از مجلس.

هرگاه کسی دقت و تفکر نماید، دلیلی برای حقیقت و بر حق بودن مذهب شیعه که بالاتر و محکمتر و متقن تر از آن نیست، همان ظاهر شدن قائم است در مذهب شیعه ولی مدعی و تبعه مدعی در مقام ابطال مذهب شیعه به جدّ و جهد میکوشند. و اینکه نوشته «بیان فارسی را بگیر و آن بابی را که هر نوزده روز یکمرتبه باید خواند شود بخوان تا بر شما معلوم شود.»

پلی! در باب ثامن از واحد سادس فی ان من استدل بغير کتاب الله و آیات البیان ..» تا آنجا کی میفرماید «و ظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نمیتواند مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شجره حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شئونیکه نزد اهل متصور است با وجود این امتناع که غیر از من ینظره الله کسی بتواند مدعی شد این امر را» الی آخر.

عجب این است که سرکار و تبعه مدعی این کلمات را در اثبات ادعای این مدعی ذکر میکنند با وجود آنکه تکسب او در مدت چهل سال بر همه خلق چه اهل بیان و چه اهل غیر بیان واضح است که آثار او از روی فطرت نیست و جمیعاً تکسب است و اقتباس از آثار حضرت ربّ اعلی و دیگران. وانگهی، جمیع ابواب بیان دلالت تامّه دارد که باید دین بیان ترقی کند و احکام او بالتمام جاری و خلق عامل شوند و کروارها خلق در ظلّ بیان خلق شوند. چنانچه بعضی از آنها را در این اوراق نوشتم، این کلمات و عبارات من باب مبالغه و تأکید است از برای علمای آخر ظهور که مثل علمای فرقان به جهت به هم نخوردن ریاستشان بعضی از کلمات بیان را به خیال خود استخراج نموده ایراد به من بظهره الله آورده محتجب شوند. این مطلب نه از برای امروز است که ابداً بیان را کسی ندیده و به یک حکمی از احکام آن عامل نشده شماها تمام فرمایشات حضرت اعلی را لغو و بی ثمر و بی حقیقت و بیجا پنداشته اید.

باری، حضرت ربّ اعلی در صحیفه شرح دعای غیبت عنوان «الباب الثانی فی وصیة الهیة» میفرماید «فیا ایهاالشاهد فی تلك الورقات اقبل وصیتی ثم امشی علی الصراط ولا تخف فان الله یحرسک عن الشک و الوسوسة التي هی رمی الشیطان و اتکل علی الله حسبی الله و لاحول و لا قوة الا بالله و علیه فلیتوکل المؤمنون فیا الانسان اذا ورد علیک امر فی الدین دق بصرک و صف نظرک الا تلبس الباطل علیک بالحق فان الامر ان حق و باطل فان اتبعت الحق فانک عبدت الله و ان اتبعت الباطل فانک عبودت الشیطان و ان الحق لو خلس و انکشف لم یرده احد و ان الباطل لو خلس و لم یمزجه حق لم یتبعه احد و ان الله هو الحق و الذین یدعون من دونه اولیائهم الطاغوت و ان آثار الحق بمثل وجود الله ظاهر لا شک فیہ ولو لم یکن امر من الله لم یک ظاهراً بمثل نورالله الذی اصناء کلشیئ فیہ و اتق الله اذ لا تتبع هو یک فان امرالله لاختفاء له و دین الله لاستر علیه و ان کلمة الحق اظهر من الشمس فی وسط الزوال انظر الی الذین و یدعوا الی الله ان کان فی یدیه حجة من مولاه بحیث لایقدر ان بآیته بمثله احد و ذاک حق لا شک فیہ اتبعه و لا تقبل لم و بهم فانک قبل ان تقوله حجة لو تسمع کل الحق منه تکذبه بوهم الشیطان هذا ربما ان یکون من علوم السجین لانک لم تری الواقع تسمع کلمات الحق بمثل الباطل و قبل ان تسکن فوادک بحجة حجة لا مفر لک الا بان تکذبه بان ما اجابک مما تسئله من صور السجین و ان تقر علی حجة حجتة لا مفر لک الا ان تبعه ولو کان یقول بالدلیل نهار و بالسم سکر و بالكذب صدق و بالعلم جهل و من هذا السبیل الدقیق قد خرجوا کل الطاغین من ولایة الحق الا هنالک الولاية الله الحق ولو ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية علی ص و حجة ما فی یدیه لم یخرجوا بهم المصحف بقوله الحق انا کلام الله الناطق الی ان قال جل و عز فیا ایها الناظر اتق الله ان لا تبطل الحجة فان بعدها دلیل لک فی التصدیق و کل العلماء و یدعون الحق و الكل یدعون علم القرآن و السنة و لیس لک دلیل بعد جهد الحجة للتصدیق ابدأ لان الاختلاف فی هذه الغمته و کل المذاهب باقیة ولا یشتب الحق عند احد الا من کان فی

یدیه حجة حق الذی عجز الكل عن مثلها و الا بالمسائل والدلائل من القرآن والاحادیث
لا یثبت حق الواضح و کفی بما لقیتم لک فی ذلک الوصیة لمن اتبع و اهتدی الی الله
سبیلاً. انتهى کلامه جل و عز»

از سرکار عالی انصاف میطلبم این مدعی کجا عجز ما علی الأرض را رسانید؟ هرکدام
از اصحاب این آثار تکسیبی که او دارد کلام ندارند. جناب ملا محمد جعفر نراقی
سلام الله علیه کتاب مناجات و خطب و کتاب به شأن آیات مثل آثار مدعی دارد و
آنها را که او حکم داد شهید نمودند مثل جناب قهیر و جناب حاجی سید محمد و
جناب حاجی میرزا احمد کاتب و دیگران از کدام یک آثار از آنها در عرصه ظهور
نیامده و کدام کمتر از او بودند از علوم ظاهره؟

حضرت ثمره که در مقابل مثل سد سکندر ایستاده که در نوزده سالگی بی تعلّم از علوم
متداوله و امّی بودن متنطق شد به آیات و از روی فطرت بودن آیات و آثار او، و خود
نقطه بیان تصدیق نمود و به همه اهل بیان اطاعت او را امر فرمود و مباهات نمود، از
وجود او و توقیعات و نصوصات بسیار در حق او نوشت و خطاب «انت انا و انا انت»

به او فرمود.

با بودن چنین کسی در مقبل که بعینه مثل آثار نقطه بیان به همان طور مینویسد کجا
این مدعی عجز کل را رسانید؟ و در اینکه پیش از اینکه ادعایش بروز نماید مشق
نوشتن آیات مینموده و میشته. نزد بسیاری از بیانین مشهور است چنانکه از چند
نفر که هرکدام از بغداد آمده بودند جويا میشدم میگفتند ایشان آیات نازل مینمایند،
چون خلق قوه شنیدن آنها را ندارند میشوند و در دجله میریزند. کسبیکه مدت چهل
سال که بیست سال آن با عرفا و حکما و اهل تصوف معاشر بوده و اکثر کتب حکماء
و فصحاء و عرفاء را تصفح مینموده و بیست سال هم در آثار حضرت ربّ اعلی و
نوشتجات و بزرگان اهل بیان کسب معارف مینموده، با وجود این همه تکسب و
اقتباس از آثار بیان و حضرت ثمره و مشق آیات نویسی چه علمی را مخترع شد؟ چه
آثار جدیدی از او ظاهر شد؟ چه مسائلی را حل نمود؟ چه مشکلاتی اهل بیان داشته اند
که ایشان آن مشکل را آسان فرمود؟

از اول تا آخر بیان خصوصاً این باب ثامن از واحد سادس دلالت دارد که این مدعی
من یظهره الله موعود بیان نیست و مطلقاً از روی فطرت تکلم ننموده. علاوه بر همه آن
دلالتی که ذکر آنها را در این اوراق نمودم، فوق جمیع این دلایل بر ابطال ادعاهای
مدعی، شهادت حضرت ثمره است که شهادت او شهادت نقطه بیان و شهادت الله است.
و دیگر اینکه نوشته «حکم قتل را در بیان برداشته اند حتی آنکه میفرمایند اگر کسی
چنان قتل کسی را نماید از دین خارج میشود. چه جای حکم و ارتکاب آن. حال شما
پرسید که دین را که حضرت اعلی در مدح او کلماتی فرموده اند که فوق آن متصور
نمیشود به فتوای که کشته شد؟ همچنین حکم قتل صاحب این ظهور را که داد؟ در
کتاب مستیقظ نظر کنید تا معلوم شود.»

اینکه نوشته «حکم قتل را در بیان برداشته اند» تا آنجا که «حال شما بپرسید که دیان به فتوای که کشته شد؟» حقیر از حضرت ثمره روحی له الفداء سؤال نمودم که ایراد حضرات یکی این است که ردّ کسی نمودن و فتوای قتل در بیان حرام است و شما دیان را ردّ نمودید و حکم قتل دادید. جواب فرمودند «تا کسی سبقت نگرفت در ردّ نمودن حضرت اعلیٰ من او را ردّ ننمودم و حکم به قتل هم ننمودم ولی جاری نمود خداوند بر لسان من «سیظهر محمدا فی الغمام و یضربک بالسیف» الخ. در آنوقت که این کلمات را خداوند به لسان من جاری نمود نه محمّدی پیدا بود و نه کسی» و شخصی از موثقین که خودش میرزا محمّد مازندرانی قاتل دیان را که یکی از جمله بقیه السیف اصحاب قلعه طبرسیه بوده ملاقات کرده بود. از قول خود میرزا محمّد ذکر نمود که من با دیان دوست بودم و مکرر از او میشنیدم به حضرت ربّ اعلیٰ و حضرت ثمره جسارت میکرد و خیلی متغیر میشدم تا آنکه روزی در محضر جمعی ذکر کرد که من بقیچه بزرگی که تمام آن از الواح و آثار خط اصل نقطه اولی و دیگران بود داشتم چون دیدم همه آنها نامربوط و غلط است بقیچه بسته را در بخاری آتش انداخته همه را سوختم. من که این اقرار از زبان خود دیان شنیدم قتل او را واجب دانستم و کمر قتل او را بستم و چندی بعد موفق شدم و در خلوت او را کشتم و در لوحی که جناب مدّعی به جناب میرزا هادی قزوینی نوشته افتخار مینماید جاری نمودن حکم خدا را در کشتن دیان و مینویسد «فعل من بر دین من باشد گواه» سواد همان توقیع را که به خط جناب آقا سید یوسف است موجود دارم، عنقریب به جای خود بعضی از فقرات آنرا که لازم به نگارش است در همین اوراق خواهم نوشت. ولی حکم جناب مدّعی در شهید نمودن جماعتی از اهل بیان واضح است. مثل جناب قهیر و اخوی او آقا علیمحمد، اخوین حرم نقطه اولی و حاجی میرزا احمد کاتب و آقا سید اسمعیل ذبیح و حاجی سید محمّد و جناب میرزا محمّد رضا و دیگران که خود سرکار بهتر و بیشتر میدانمی. بلی! آنها خونشان حلال بود به جهت اینکه تصدیق ادّعی بیجای واهی جناب مدّعی را ننمودند!

و اینکه نوشته «و همچنین حکم قتل صاحب این ظهور را که داد؟ در کتاب مستیقظ نظر کنید تا معلوم شود.»

اولاً، کتاب مستیقظ قبل از ادّعی این مدّعی نوشته شده و مطلقاً حکم قتل مدّعی در او نیست. ثانیاً، این مطلب هم یکی از آن افتراها و دروغهائی است که مدّعی و تبعه مدّعی نسبت به حضرت ثمره سلام الله علیه داده اند. چنانچه حضرت ثمره در لوحی که در جواب یکی از مؤمنین به شان آیات تکذیب مدّعی و تبعه او را در این افترا که نسبت به او داده اند مرقوم فرموده، تا آنجا که میفرماید:

«و ما امر الأزل الحی بقتل احدٍ و لا بقتل اخاء ولا یرضی بما قضوه بینهم و یحکم الله بالحق انه قوی حفیظ و ان هذا وجه وحید ظلم الذین سموا باخوته و اعتدوا علیه من دون حق و انهم کانوا من الخاسئین و ما کان وجه الله ان یظلم من احد و لا ببیده

منشارالسوء يومئذ بل الذين اتبعوا اياه اذ اقاموا عليه بدون حق واعتدوا عن حدودالله و كانوا يومئذ من المنكرين»
و همچنین در لوح دیگر بعد از جواب سؤالات چند به شأن مناجات ذکر فرموده تا آنجا که میفرماید :

«فقد تعلم يا الهی بانی ما افتیت علی دم احد من عشرتی و ما رضیت به قتل اخای و ما امرت بذلك و ذلك مما زعم و مكر في انفسه و اراد ان يخزینی بین عبادك و يفضح نفسي كما فعل بدون حق و نسب الی ما لا ينبغي لی و اراد ان يفسد فی الدین»
تا آنجا که میفرماید «فانی استغفرک من امتی علی دم احدا و ارضی ان یقتل ذلك الاخ الشرير بل انه اراد ان یحییج روح الذین کفروا علی و یسفک دمی بدون حق و یفتی علی بدون اذنک كما فعل بی بما انت تشهد و تبصر و تعلم کل ذلك و لا یخفی علیک من شیء و انت الشهید الخیر علی و العلیم البصیر بی سبحانک استغفرک مما ذکر بعد ذلك عن ذکر السم فانی اتوب الیک من ان احظر بقلبی ذلك او اواجه بوجهی بل ذلك من فعل الذین کفروا و نسبوا انفسهم الیک فانی ما فعلت كذلك و ان افعل ابدا ولا یفعل من حق كذلك ولا یرضی من احد ان یسمم احدا بل ذلك من افعال الذین کفروا ان هم الا قوم ظالمون و اشهدک اللهم بانی ما افتیت علی دم و ما اردت ان اضره فی شأن و ما شرکت فی دمه كما تری بانه هو حی يومئذ و ما فعل به سوء من احد بل انه شرک فی دمی بما اسس اساس الظلم و اراد ان یخری نفسک و یفضح وجهک بما نسب فعله» الی آخر اللوح.

و همچنین در لوح دیگر حضرت ثمره به شأن خطب و بعد از خطبه غراء خطاب به مدعی می نماید و بعضی از اقوال و افعال سوء و ظلمهای مدعی را که به خود حضرت ثمره و نقطه بیان نموده مخاطبا له میفرماید. در این موضع لازم دانستم بنویسم شاید خوانندگان این اوراق بعد از دقت به مضمون آنها متنبه شوند که سرکار و همگنان سرکار چه نوع مطلب را به عکس و خلاف جلوه میدهند و با وجود ظلمها و افتراهای مالانهایه به آن حضرت خود را مظلوم قلم داده و شکایت از او مینماید. بلکه انشاء الله تعالی الرحمن بدام ضلالت مدعی نیفتند و آنتهایی هم که بدام ضلالت او افتاده شاید خداوند تفضلی به آنها فرماید از دام ضلالت و گمراهی رهائی یابند و آن این است:

هوالله الواحد الحى المتعالى الكافى الازلى

حمد الله الذى و خلص الكافوريات و امتاز الجوهريات عن العوضيات و جود السازجيات عن الشبهات و الشبقيات و طرز الكينونيات بالهويات و زين الذاتيات بالحديات و مجد القيوميات بالقدسيات سبحانه ذوت وجهه بالضياء و طرز قمصه بالسناء و قدس نفسه عن ذكر البهاء و نزه ذاته من اهل الانشاء قدسانه لك الملك والامر منه والحكم بيديه ولا بشئ من قبض ولا من بسط الا بعد اذنه الخلق و بعث الرسل و نزل الكتب و اقام المناهج و شرع الشرايع و انتهى الامر من اول البدء الى صفيه و من ذلك الى بخيه و من ذلك الى خليله ثم الى موسى كليمه و ثم عيسى روح نبيله ثم الى محمد حبيبه فلما جردت الوالم عن ذكر العوضيات و الثقليات اذ انتهى الامر الى طلعة غيبه و نفس كنهه النقطة الاولى و الشجرة العظمى و الكينونية العلباء والكافورية الاعلى و تجلى به المرآء والكائيات و زجاجات الممكنات و تعكس فى كل افئده و ارواح و انفس و اجساد فكل من كان مطهراً عن ذكر غيره و خالصاً عن شوائب دونه اذا انعكس بما جلى ذلك المجلى فيه و تجلى بماشاء الله و حكى عن نفس تجليه فكل من رآى فى نفسه غير تجلى فى نفسه غير تجلى ربه و جليان بارئه و اشتبه على الضعفاء امر مبدعه اذا ادبر عن قمص خالقه و نفس منشئه و ظن فى نفس ظلمه بان فيه غيره هذه الشمس و ما عليه دون تجليات ذلك الوجه فان بمثل ذلك ظهر الذين ادعو فى البيان و قاموا فى ارض الايمان و شاهدوا فى انفسهم دون تجليات الرحمن و ضادوا نقطة البيان فى سرهم و ذلك الوجه فى علانيتهم فكل من اتبعهم فى النار الا الذين تابوا الى الله ربك و ربهم و سكنوا دارالقرار فمن هو «لا» الكذب من ينسب الى وجه الله و انه الكذب من هو «لا» و اشر لما انه يعلم امر ربه و يحيط بنفس افكه مع ذلك يفسد فى امر بارئه و يعبد هوائه بمازين له حب المتاع فى زخرف الفناء بانه لما تجلى بما جلى المجلى فى البيان و تعلم الفاضلاً من ارشاح ذلك الماء و الاحسان اذا ارتاب فى دين ربه و ارتد على سبيل بارئه و اشتبه على العوام امر الملك الذى لانيام و اجمع فى حوله بعضاً من الكلاب المنتنة من هو «لا» الفسقة فسييله كان بافك و افتراء و ظلم و بغضاء و يوسوس فى صدور الناس بما يلقيه الخناس فيصيد البعض بدينار و بعض بزخرف الكلام و الاثار و بعضاً بما يطعمهم او يكسبهم او يعطيهم من حلو المتاع فيلقى العداوة و البغضاء من ذلك الوجه الى احبته و يصددهم بمؤتفكات نفسه كذباً او افتراء فقد ربي اخبث الناس فى بيته و اشر الخلق فى نسائه و وعده و عدا علم الله ما صنعوه و ذلك شبه ماوضى من قبل و عدل ماوضى فى اول البدء و ثم لم يسكن بما فعل بل يبعث من ارض الى ارض من رسل كذبة و الواح مفترية و ينسب كذب نفسه الى الحق و مؤتفكات سره الى الوجه الازل فمن اتبعه فى ذلك الصراط اولئك هم اصحاب الضلال فاقول مخاطباً له تا لله يا اخى من دون الحقيقة اشبهت الامر على نفسك و صددت الناس عن سبيل بارئك و اهرقت دم خالك و اهدمت بيت مبدعك و فعلت بى ما لا فعل اصحاب يزيد مع ابن علي فقد منعوه هؤلاء عن قطرة ماء يوماً و احداً و ما كان يزيد اخاه و لكنك مع نسبتك الى قد

جعلت بي اشد من هو آء و سعيت في تخريب بيتي بما استطعت و سددت علي ابواب معيشتي و جعلتني في ضيق و والقيت عداوتي في قلوب نسوتي هنالك ثم من معي و احبتي و كتب بما القيت في قلب اخاك بانه خان الف تومان و كتب ما كتب الي الحكام و الولاة رفضي الله قوما افتروا و لعن الله جمهوراً كذبوا ثم قد القيت الي مودتك يكتبوا الي اباطيلهم و ينسب الي سؤات انفسهم انصف بالله هل انك خزنت الدينار ام الحي الازل نفس ربك القهار ام انت عشت في ظواهر الأمر بالطعام و الحلويات و سكنت في سرائر العز و الارغاد ام الوجه الازل وجه ربك الجبار لو انصفت لقد لمت نفسك و جعلتها ارباً اربا و سكنت في الرماد و رثت رثاً بما فعلت علي نفس ربكو قتلت وجه بارئك و خربت بيت الهك و مبدعك كل ذلك لاجل ايام معدودة والتذاذ غير مخدورة و كذب و افتراء و زخارف مردودة اف لك و لما اكتسبت تلقى زخرف القول الي الجهاد و تنسب فعلك الي ربك المتعال اما تعلم ان ربك لب المرصاد و انه يعلم مايقضي من العباد و مصير الكل اليه يوم التتار فكم من ظلم فعلت بي و اسائه اكتسبتها في حقي و جريرة احتملتها في شأني و خطبته فعلتها و نسبتها الي اما جعلتك في مقامي بين هو آء هل يكسب حقاً كذلك و يفعل من يدعي الربوبيته كذلك فاني اشهدالله و ملائكته و رسله و انبيائه و خلصائه و شهدائه و خلقه باني متبرء منك و ممن تبعك و نحن احبك و من يقول انت حق و لايتبرئني منك و اجعل ذلك و دية في كتابي الي يوم يكشف الاستار فما كنت راد الك من قبل و ما فعلت بك شيئاً فلما فعلت و اشتبهت علي الكل و اكتسبت في حقي ما اكتسبت و كفوت بالله جهرة بما صنعت اذا كفوت بك و اعتزلت و ما عبت من دون الله تب الي الله عما فعلت لعل الله يغفر لك ما كسبت تالله تنصرم الي الله بعد ايام و تموت ميتة جاهلية و تقضي عني حيوتي و ارجع الي الله بارئي و تعود انت الي مقرك و تكسبي بالتراب و تكون للعالمين مثلاً اعوذ بالله من الشيطان الرجيم انه ليس له سلطان علي الذين امنو و اتقوا انما سلطانه علي الذين يتولونه و يريدونه انه لاحول ولا قوة الا بالله ذلك رب العالمين حسبى الله عليه توكلت و انه معي يكفين»

ايضاً در لوح ديگر بعد از چند آية عربى به شأن فارسى خطاب به مدعى باز هم از اعمال و افعال و تعديات سوء او را بالنسبة به خود، ذكر مينمايد و آنهاهم اين است:

سبحان من محص عباده بما قضى بينهم و جعل فتنة لبعض ان ذلك من ذكر رحمة الله انه كان علياً حكيماً و هو الذى يدعى الروح فيمن يشاء من عباده و ينزل في الكتاب ما يشاء انه كان قواماً لطيفاً فلما امتحن الله الذين اعتدوا قد زار البعض بغضاً لوجه ربهم و اعرض الذين اعتدوا و كانوا من الظالمين في اللوح مكتوباً فمنهم من ظلمني بدون حق و منهم من قائم علي و منهم من افتري علي كذباً بما وسوس في صدورهم الشيطان انهم كانوا باسم الرحيم في ملكوت الله مذكورا احمد الله و اذكره بما خصك بالهدى يومئذ و التب الي من علي رضك ما قضى هنا لك و علم كل نفس هذيتها لان تكون من العالمين من لدى الله مشهوراً.

چنین روح الهی باین زمرهٔ ریب و کذب مینماید:

«ای برادر بی وفا چه شد تو را که عبث در هتک حرمت من شریک شدی و در خون من دست خویش بیالودی. جمعی غشوش بر گرد خود جمع نموده به این زخرف متاع و زخرف گفتار بر نفس خویش امر الهی را مشتبه نموده تا آنکه این جمع دغل را بر دشمنی من و اهل حق بر انگیزانیدی. آیا مشت خاک نبودی تو را وجود دادم؟ عظم دمیم نبودی احیای نفست نمودم، رفات بودی نسیمه حیات بر تو دمیدم، لاشی بودی تو را هستی بخشودم، فنای محض بودی در ارض بقا تو را جلوه گر ساختم، بیهوش بودی تو را هوشیار گردانیدم، بی مقدار بودی تو را قدر افزودم و در مقام خویش بر پا داشتیم، دوست خود را به اطاعتت امر نمودم.

اینک مرا در آتش گداختی و در تمامی من دامن خویش افراختی، اوباش بی مغز را به روی من عدو ساختی، بر من سخت گرفتی، ضیف تو بودم دشنام من دادی، مشافهه سب من نمودی، آنچه لایق خود بود به نفس من نسبت دادی، خدمتکاران خود را بغضاء من تلقین نمودی، حتی آنکه دلاک خود را به دستیاری خانه شاگرد خود افکیات خود را تعلیم داده شهادت ناحق در حق حق داده این فتنهٔ کبری بر پا نمودی. تا آنکه منزوی شدم و هیچ نگفتم، مطلق به کسی پیغام ندادم، ذکر حال خود ننمودم، امر من منحصر به اهل خانهٔ من گشته، در جلد اطفال و زنان افتادی تا آنکه همگی را عدوی من سازی، حتی آنکه نمودی، آنچه نمودی و مقصود خود بعمل آوردی. دوستان خود را که غیر صادق بودند ظاهراً به شغل زراعت و باطناً تلقین نموده مؤتکفات خود نوشته بزورا و بغداد و اطراف فرستادی، با وجود آنکه ظاهراً با من دوست بودی در ضیافت من حاضر شدی و طعام صدق خوردی و در باطن کذب خویش ظاهر نمودی، تا آنکه در بیست و سیم شوال در حینی که از دون حق صائم بودم، نان و آب بر روی من بستی و اسم حق به ناحق بر خویش گذاردی تا آنکه به فعل آوردی آنچه آوردی.

از زندگانی سیر شدم، به اطراف الواح نوشتتم، مکر نمودی الواح مرا اخذ نمودی و بعضی آنرا که از برای تو نفع داشت به اهل بلد نمودی. اکنون من در ضیق میباشم و تو در سعه، بر خلاف جلوه میدهی و بدون عدل آشکار مینمائی، الحق لیاقت حق بودن و بر مسند حق نشستن هم داری! سبحان الله خلق هیچ دانند و نادان چه خوانند. اعوذ بالله من کل نارٍ کان بکل شیء رقیباً»

و اینکه نوشته «حرم حضرت اعلی را تصرف نمودند و زوجات خود را حرام نموده بر دیگران رعایت حرمت آنجناب را نمودند و در باره خود چنین حکم مینمایند»
اولاً، در بیان عربی در باب عاشر از واحد عاشر میفرمایند «فلا یصبرون الحروف بعد ما تقبض حروفاتهن الا تسعین یوما و لا الحروفات بعد ما یقبض حروفهن الا خمس و تسعین یوما حدا فی کتاب الله لعلمکم تتقون لتشهدن الملک لله و کل الیه لیرجعون و ان صبروا فوق ما قد کتب الله علیهم او هن فوق ما قد کتب الله علیهن بعد ما یستطعن و یقدرن او یستطیعون و یقدرن علیهم ان ینفقون تسعین مثقالاً من ذهب و علیهن ان ینفقن خمس و تسعین مثقالاً من ذهب ان یستطعن او یستطیعون و الا یعفی عنهم و عنهن و الله ما اراد لاحد الا لحب و الرضاء لعلمکم انتم فی رضوان البیان لتشکرون»
و ثانیاً در جمیع بیان و بیانات و کلمات حضرت اعلی مطلقاً دیده نشده که ازدواج خودشان را بعد از خود به دیگران حرام فرموده باشند و ثالثاً در همان باب وصیه الهیه که قبل نوشتن حضرت رب اعلی من باب مبالغه و تأکید تا آنجا که میفرمایند «و ان تفر علی حجیه حجتہ لا مفکر ان تتبعه و لو کان یقول باللیل و نهار و بالسّم سکر و بالکذب صدق و بالعلم جهل و من هذا السبیل الدقیق قد خرجوا کل الطاغین من ولایة الحق الا ان هنا لک الولاية لله الحق ولو ان اهل الخوارج قد صدقوا بولایع علی علیه السلام و حجة ما فی یدیه لم یخرجوا یوم الصحف بقوله الحق انا کلام الله الناطق»
حضرت اعلی و تبعه مدعی هم هرگاه از روی واقع و صدق و حقیقت تصدیق به مرآتیت و قائم مقامی حضرت رب اعلی که آن حضرت انهمه تأکید در اطاعت حضرت ثمره به اهل بیان نموده اند نموده بودید مثل خوارج خارج از ولایت حقه حضرت ثمره سلام الله علیه نمیشدید و تصدیق ادعای واهی به این واضح البطلانی مدعی را نمی نمودید و این ایراد های پوچ لایعنی خود را دلیل بر خارج شدن خود از ولایت حقه حضرت ثمره نمی آوردید.

و اینکه نوشته «که گاهی میگویند که آیات در اول ظهور حضرت اعلی حجت بود و حال نیست. شما در بیان نظر کنید ببینید خصوصاً همان باب که عرض شد که حجت را منحصر به آیات میفرمایند نخواهید حال به این صریحی مخالف کتاب حکم میکنند»
هیچوقت اهل بیان نگفته اند و اعتقاد بر این نداشته اند و ندارند که آیات در اول ظهور حضرت اعلی حجت بود و حال نیست. جمیع آنها همیشه آیات را حجت میدانند ولی به شرط آنکه شخص امی از روی فطرت نازل نماید نه به نحو تکسب و سرقت و اقتباس از کلمات دیگران چنانچه در همان باب ثامن از واحد سادس هم فطرت را شرط قرار داده اند و میفرمایند «امتناع دارد از غیر او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونیکه در نزد اهل علم متصور است»

و دیگر نوشته «گاهی میگویند این آیات بدیعه که از صاحب این ظهور ظاهر شده فطری نیست بلکه کسبی است. این سخنی است که معرضین در احیان ظهورات الهیه میگفتند، چنانکه در کور فرقان گفتند او تشاء لقلنا مثل هذا و هم چنین لسان الدین

بلجدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی که میگفتند این مطلب را دیگران به لسان عجمی از کتب تعلیم محمد میکنند و این به لسان عربی میگوید و میگوید کلام خدا است. و همچنین در کور بیان میگفتند حضرت اعلی درس خوانده است و با شیخیه مراد داشته اند. حال هم همین سخنانرا میگویند و نمیدانم این تکسب از کجا شده و معلم که بوده که اینگونه علوم را تعلیم نموده.»

اتا آنجا که نوشته «گاهی میگویند این آیات بدیعه فطری نیست» تا آنجا که نوشته «و در کور فرقان هم گفتند و همچنین در کور بیان» حقیر از سرکار سؤال مینمایم هرگاه مطلبی یا کاری را به کسی افترا بزنند و کسی دیگر همان کار را کرده باشد و افترا نباشد و صدق باشد، باید گفت که به فلان کس هم این نسبت را دادند؟ در کسبی بودن کلمات و آیات و شؤونات مدعی شک و شایبه نیست. کسی که مدت چهل سال مشغول تحصیل باشد و با عرفاء و حکما و فحساء محشور باشد و منشی باشد و کتب اکثر حکماء و عرفاء و صوفیه و تواریخ اکثر ملل و صحایف انبیا را سیر و تفحص نموده باشد و چندین سال در کتب بیانین و بزرگان بیان تحصیل معارف نموده باشد کلمات چنین کسی فطری است؟ و کسبی نیست؟ کلمات فطری کلمات حضرت نقطه بیان است که در بیست و چهار سالگی از حجره تجارت یکدفعه قیام نماید و مطالبی ذکر نماید و آیات و شؤونات از او بروز کند که از هیچکس تا آن یوم بروز ننموده باشد و تفسیرات و تأویلاتی بر قرآن بنویسد که در این مدت هزار و دویست و هفتاد سال هیچیک از مفسرین به آن نوع تفسیر ننموده و نوشته باشند و مسائل مشکله غامضه که جمیع علماء و فصحاء و عرفاء و بلغاء در حل هر یک از آنها عاجز بودند حل نمایند، مثل قیامت، صراط، میزان، حیات، موت، سماء، ارض، و هزار چیز دیگر که به خاطر هیچکس خطور ننموده بود و بنویسد بی فکر و بی تأمل و بی سکون قلم در پنجساعت هزار بیت علی رؤس الشهاد و موهومات را معلوم نماید.

انصاف پیشه کن! مدعی این ظهور اعظم چه کرده؟ چه مشکلی را حل نموده؟ چه موهومی را معلوم نموده؟ چه مطلب جدیدی ذکر نموده؟ و در کتب و نوشتجاتش چه نوشته که اهل بیان آنرا ندانسته اند و در حل آن عاجز بوده اند؟

خدا را منظور نظر داشته باش و تفکر نما و انصاف پیشه کن! به چه جهت و به چه ملاحظه ظهور این مدعی را مثال ظهور حضرت رسول و حضرت اعلی تشبیه مینمائی و اعظم و افضل و اعلی تر میخوانی؟ خیلی جای تعجب و حیرت است!

چشم باز کن این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

کلمات فطری کلمات حضرت ثمره سلام الله علیه میباشد که در سن نوزده سالگی متکلم به آیات شود. در صورتیکه نه درسی خوانده باشد و نه نزد کسی تحصیل نموده باشد و نه با بزرگان اهل بیان حشری داشته باشد و این شبهه هم که ذکر میکنند که حضرت اعلی در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می شده و علم فرا میگرفته، این شبهه را هم کسی نتواند در حق حضرت ثمره ذکر نماید و آیات و آثار او را خود

حضرت اعلی بر فطری بودنش تصدیق نموده و مانند آیات حضرت رسول و آیات خودش و حضرت من یظهره الله ذکر فرموده.

چنانچه حضرت ثمره در جواب یکی از مؤمنین که سؤال از فرق آیات او و آیات حضرت ربّ اعلی نموده به طرز و شأن مناجات جواب فرموده «و انما ذکر مما اشارالفرق بین الآيات المنزلة من فطرتک او فطرة المرایا من شمس تجلیک فاشهدک اللهم بانما آیات کلها من عندک فقد اشار الیّ مظهر نفسک فی کلام مخاطبا لی قل ان مثل ما نزل الله علی کمثل ما نزل علی محمد رسول الله من قبل و کمثل ما نزل علی نقطة البیان و ما ینزل علی من یظهره دارالآخرة و ما فوق نفسک بین آیاتی او آیات نفسه بل ذکر کلها فی شأن واحد لما عندک کل سواء والنور و الظلمة علی حد الانشاء و انما آیات من عندک لا فرق بینها کما انی قد حملت آیاتک و النقطة بلغت آیاتک کلها و کل نفس تحمّل آیاتک و تحمّل آیاتک و تجری الامر بمقدار و کما تلوت هناك لقد تلاه مظهر نفسک لما لم یکن فی غیر تجلیه و تلک هی الفطرة التي فطرتها فی و انشأتها لدیّ و جعلتها فی نفسی و امرتني باتباعها فهي الاية المدلّة علیک و لایة المبنیة عنک و المستنبیة عن ذاتک و المستحکیة منک سبحانک انی کنت من الذاکرین» حیرت مینمایم و تعجب میکنم از مثل جنابعالی که چه باعث شد اینقدر مطلب مشتبه شد به سرکار و مرآت قلب سرکار اعوجاج پیدا نمود که آن همه آیات و خطبات و کلمات و مطالب علمیّه حضرت ثمره را که جمیعاً از روی فطرت است عظم بر آنها نمیگذاری و کلمات کسبی مدعی را ترجیح بر آثار او میدهی و مدعی را اعلی و ارفع تر از حضرت ربّ اعلی العیاذ بالله میخوانی! هرگاه حضرتعالی در این مناجات که نوشتیم از روی دقت و بصیرت محضاً لله و طلباً لرضائه از اول الی آخر آن ملاحظه فرمائید که حضرت ربّ اعلی خطاب به حضرت ثمره میفرماید «قل ان ما نزل الله علی کمثل ما نزل علی محمد رسول الله من قبل و کمثل ما نزل علی نقطة البیان و ما ینزل علی من یظهره دارالآخرة» هرگز این مدعی را من یظهره الله موعود بیان باور نخواهی نمود و آیات و شئون کسبی او را آیات الله نخواهی دانست. باری، بعد از متنتق شدن حضرت ثمره به آیات و به امر حضرت اعلی جمیع بزرگان و ادلاء بیان در اطاعتش اظهار عبودیت نمودند حتی خود جناب مدعی در نهایت عجز به جهت آن توفیق سفارشنامه که حضرت اعلی به جهت محافظت حضرت ثمره به ایشان مرقوم فرموده بودند و سواد آن توفیق این است :

«۲۳۸، الله اظهر بعد از آية شهدالله از عنصر ابهی سمي یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و سازج انجذاب گشته مشاهده الشکر لمجلیه جل و عز کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که اریاح مشرقه بر فؤاد آن ساکن نگرده و اسباب شوق در خطّ و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده حزنی نه سرا و نه جهرا ننماید و کمال حفظ در حق اون و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود که والله مع الصابرين»

به سبب همین توقیع اظهار عبودیت و افتخار بر اطاعت و چاکری او نمود. الحال از حضرتعالی سؤال مینمایم وقتیکه حضرت ربّ اعلی این توقیع را برای جناب مدعی مرقوم فرمود و فرستاد جناب مدعی خالق بود یا مخلوق؟ حق و خلق هر دو خالق بودند در عرض یکدیگر؟ اینکه شرک و کفر صریح است! و هرگاه جناب مدعی خالق بود به چه جهت حضرت اعلی کراراً میفرماید «اننی انالله لا اله الا و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون» و به چه جرئت و جسارت و قدرت به مجلی و خالق خود که این قدر اظهار عبودیت به او مینماید و اول مؤمن به او خود را می شمارد و جمیع ثمره بیان و احکام آنرا به جهت اطاعت و ایمان به او ذکر مینماید، او را محکوم به حکم و سفارش حضرت ثمره را به او مینماید که «کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته» الی آخر. و هرگاه مخلوق بود هیچوقت مخلوق نائل به رتبه خالقیّت نخواهد گردید و از همین توقیع معلوم و واضح است که محکوم و مخلوق بود و در اول توقیع هم که عنوان ۲۳۸ دویست و سی و هشت است ثابت مینماید که لقب بهاء را هم حضرت ربّ اعلی از برای او معین نموده و او را به همان اسم حسینعلی که عدد آن مطابق دویست و سی و هشت است خوانده و لقب بهاء را چنانچه مشهود است در بدشت یا جناب طاهره یا آقا حسن فتی او را ملقب به لقب بهاء نموده اند.

و دیگر مرقوم فرموده «آخر حضرت اعلی میزانی برای کسبیت و فطرت قرار داده اند که معلوم شود، فرمودند حاضر شود و بغتته سؤال بکن و جواب القا میشود با سرعت طوری که کاتب بنویسد، یا مینویسم که ببینی در نزد مبدء ترکیب کلمات و فکر نیست و اگر فکر سبقت بگیرد بر قلم من مشرکم. به خدا بعد از آن ببر به مشرق و مغرب ارض ببین کسی میتواند اتیان نماید به مثل آن. حال هم همان است، شما خود آیات بدیعه را بگیر و بخوان و در معانی آن نظر کن و کلمات دیگر را هم بگیر و بخوان تا بر شما معلوم شود که هر بحری لؤلؤ ندارد و محض اقتران کلمات و سجع و قافیه مقصود نیست و ملتفت معنی شو.»

بلی! همین طور است که مرقوم فرموده، این میزان کسبیت و فطرت که حضرت اعلی قرار داده اند در حق خودشان صحیح و ثابت است و علی رؤس الاشهاد به ظهور رسیده و بسیار کسان هم دیده اند و علاوه بر این آثار موجوده آنحضرت هم شهادت بر صدق و صحت ادعا میدهد چنانچه قبل هم نوشته شد ولی در باره مدعی که نوشته «حال هم همان است»، همان نیست و به هیچوجه من الوجوه این میزان در باره مدعی صادق و ثابت نیست و آثار او جمیعاً تکسب است و از روی فطرت و من جانب الله نیست چنانکه کراراً به دلیل و برهان ثابت نمودم. و دیگر نوشته اگر در شبهه هستی یک مسئله سؤال کن و بفرست نزد آنکسی که مدعی است که صاحب آیات است و نزد صاحب اینظهور هم بفرست و استدعا کن که جواب به شأن آیات نوشته شود و بعد از آن بیاور و بخوان تا معلوم شود و حال آنکه حاجت نیست همین کلماتی که حال می آورند که او تکلم نموده بخوانید لیظهر لک الحق»

اینکه نوشته اگر در شبهه هستی یک مسئله سؤال کن و بفرست، حقیر در شبهه نیستم، ولی قرار شد فیما بین مرید های جناب مدعی و حاجی غلام حسین دولت آبادی که آیه و علمه شدید القوی را آنها بنویسند به جهت جناب مدعی و تفسیر و معنی آیه را به شأن آیات جواب بخواهند و حاجی مزبور هم از حضرت ثمره سؤال نماید معنی و تفسیر آنرا. جوابها که می آید موازنه نمایند، تا روزی که جواب از حضرت ثمره آمد و از برای آنها هم آمده بود، گمان میبرم که آنها از پیش داشتند مجلسی ترتیب دادند و توقیع هر دو طرف را آوردند و هر دو را خواندند.

اول از جناب مدعی را و دوم از حضرت ثمره را، آنوقت یکی از مبلغین تبعه مدعی به حاجی گفت میدهی سواد این توقیع را برداریم، حاجی گفت البته میدهم، شما هم جواب ایشان را بدهید ما هم مسوده نمائیم، گفتند میدهیم. از حاجی را که سواد برداشتند آنچه حاجی گفت که شما هم بدهید ما سواد آنرا برداریم، ندادند و خجلت کشیدند. اینهم به خواهش مرید های مدعی امتحان شد.

حقیر همان لوحی که جناب ایشان از برای سرکار ارسال نموده بودند و اول آن لوح انا اجبناک قبل خلق السموات و الأرض نوشته بودند ملاحظه نمودم و آن توقیعی هم که حضرت ثمره از برای سرکار مرقوم فرموده و در صدر او این عنوان نگاشته بود «جناب ملا زین العابدین ملاحظه نموده از غفلت بدر آید» آنرا هم قرائت نمودم و در این موضع هم به جهت یاد آوری سر کار لازم دانستم همان توقیع را بنویسم که چقدر مرحمت و تفضل در باره تنبه سرکار فرمودند و سرکار متنبه نشدید. حال شاید لطف و مرحمت الهی شامل حال سرکار شود و متنبه شده از غفلت و ضلالت بدر آید و سواد آن توقیع این است:

جناب ملا زین العابدین ملاحظه نموده از غفلت بدر آید

هو الله الباقي المتعالی المستعان

الحمد لله الكائن القيوم الذي اشرق نور اللاهوت في ارض الناسوت و اطلع قمص الجبروت الساكنين في اري الملك ليظهر سر الملكوت الله الدائم بلازوال و الحي القائم بلا انتقال و الصمد الديموم في علو الجلال و الاحد القيوم في عمو الجمال الله السبوح بلا مقال والبار القدوس بلا مثال الذين يخلق الربوبية في خلق الانشاء و يؤتي الالوهية من يشاء و ينزع ما تدر عنن يشاء قد خلق الخلق بلا مثال و انشاء الذي بلا احتذاء و لا اشكال و اجري ماء التوحيد في انهار الكينونيات و مياه التفريد في اشطاط الذاتيات و امواه التمجيد في اودية النفسانيات و امطار التحميد في رضراض الانيات و اقطار التهليل في رياض الكافوريات و اضلال التقديس في خصاب السازجيات و اهطال التعظيم في حظائر الجوهريات و اغياث التكبير في مشاعر الصمدانيات ليخرج عن كل نفس لثاليها و عن كل ذات ما قدر ما فيه من شئونات العز و اللاهوت و آيات القدس و الجبروت الذي طرز رضوان رضائه بايات ضيائه و زين الواح عمائه بايات علائه و

اعطاء خمر الجذبات من يشاء من عباده ليرتقى من يشاء الى اوج رضائه و اوهب كاس النفهات من يشاء من ارقائه ليعرج من يشاء الى قدس لقاؤه ثم قل جلى علاء الهويات و تجلى شمس نفسه على مجمع الذاتيات اذ اجلت المرايا باسر هن تلقاء طلعتنه و حكت كلهن عن سلطان شينته و تجلت الشموس بما فيهن و عليهن لما لا خطهن بانظار عزته اذا كل مرات فيها من الكدر و القدر قامت على من مرآت نفسه و بلورة ذاته و بغت عليه من دون شئ و طاغت و اعرضت عن قمص وجهه لذا قد رجعت المرايا المنكدره الى انفسهن خائبة و استرجعت الوجوه المظلمه الى انياتهن تائهة الا من سلك مسلك البيان و رجع الى الوجه بما قد اسقاه ربه من شراب الايقان و اعرض عن فعل الشيطان و ما فعلو جنود النيران و آمن بالله خالصاً من دون شوائب الا زمان فاقول ممنحاطباً لذلك الانسان الذى اشتبه عليه امرالله الملك السبحان قم عن رقدك و ايقظ رقدتك و خف من ان تكون عاقبة امورك من دون سبيل العدل و طريق الفضل فانك فى ظماء يومئذ و مياه الفضل قد جرت فى كتوس الامكان والاكوان و انت فى عراة يومئذ و ان لباس العدل قد اعطيت لاهل الازهار والازمان خف من ان تقوم بين يدي الله يوم يحشر اليه حزب الشيطان حيثذ تكون كالذين ناكسوا رؤسهم عند ربهم و كانوا من اهل العصيان و اتق الله ربك ان لا يصدك هؤلاء ولا ماياتونك بمفتريات من انفسهم و مؤتكفات من جمودهم فأتى والله اراهم فى قعر الحسيان ياكلون النار من بطونهم و مالهم من نصيب و ملكوت الجنان قد جمعوا قوما ليسوا بصادقين و سبيلهم فى الضلال و طريقهم دارالبوار قد اهلكوا انفسهم و اشياعهم بما سولت لهم انفسهم و احبو احب المتاع من زخرف الفناء و احتجبا عن الحق بما ضدهم الشيطان عن سبيل البقاء فانهم ليس ما فى ايديهم الا كفش تذر بالريح بل ادنى من ذلك فانى لقد سمعت بانك مشيت و راء هو لاء و اشتبهت امرالله على نفسك و تهت فى تيه الضلال بل ما رضيت بذلك و سافرت الى كل ارض لتدعوا لكل الى الشيطان و تمنع الكل عن سبيل الرحمن خف عن الله ربك فان الحق لم يكسب يوماً و لن يتعلم شيئاً فشيئاً و لن يكون كذلك ان يحفظ من كلام و يركب من كلمات لاروح لها و ياتى الذين آمنو بكذب من نفسه بل انه حين ما ظهر لقد كان عالماً بما اراد الله و قادراً بماشاء الله فى حقه و لن يكون كاذباً كهو لاء بل لوكان الحق كذلك اذا يبطل كل الانبياء من قبل ليس الامر كذلك بل كل من جاء كان داعياً الى الحق الذى كان من قبله و لن يكفر به اذ لو يكفر بالذى ظهر من قبله فاذا الى من يدعوا اليه مادام حياً و ان ارفع الى الله اذ الامر فى يديه كلما سمعت من اول الذى لا اول له الى يومئذ و من بعد ذلك يكون الامر كذلك الى ان ياتى الله بمظهر نفسه و ان يظهرالله نفسه قبل يوم ظهوره اذا لوجه الحى الازل اولى من هو لاء بان يكون نفس بارئه و وجه مبدعه فان كنت فى ريب من ذلك فتبين بما نزل الله فى البيان و ما نزل الله على وجه من سبيل العلم و البرهان فان آيات التى نزلها الله معى لايقدر ان ياتى بمثلها من احد بل من اول البدء يومئذ ما نطق من ناطق كذلك كيف و هو لاء الذين ما شموا ريحاً من القدس و ما استشموا ريحانا من الله بل كانت

سبیلهم بافک و افتراء و ظلم و اشتباه بین الناس بما یلقیهم الخناس و اعوذ بالله من هؤ
 لاء الارجاس تالله ربک العدل ما ظهر من اول البدء الی یومئذ عدو الله کهؤلاء اعداء للحق
 کالذین جمعوا هنا لک عدت بالله ان اکون عدو الله و نفسه یومئذ و اعوذ بالله من ان
 اکون من الظالمین بل ربی واحد من جنود الشیطان فی ذلك البیت الافک والکینته
 الکذب و یلقى العداوة و البغضاء من ذلك الوجه فی قلوب الاخلاء اعوذ بالله من شره
 و افکه. نعم ما قال ربک فی القرآن من قبل الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقین
 الذین اتبعوا هنالك انت اجمع امرک یا ایهاالبصیر و ابصر فی منقلبک و مثویک سوف
 تنقضی عنک حیوتک و ان فی ضیق یومئذ و قد ظلمونی کیف شاؤ اوصدوا علی کل
 باب و اشتبهوا الامر علی الكل و خربوا بیت ربهم بایدیهم و حسبوا انهم یحسنون یومئذ
 ما علموا بان ذلك وقع علی الله و جرى علیه و سيعلمهم الذین ظلموا الی منقلب ینقلبون
 و انا کل الی الله راجعون.

هرگاه اینمدت الواح و آثار حق بدست دوستان رسیده بود سبیل الهی را دانسته بودند
 ولی چه چاره که سبیل عدل پر از شوک نفوس بود این جمع غدر با دغل بازی خویش
 مقرون والحق الازل فی کروب یومئذ و هم بما اوتوا فرحین و الحمدلله رب العالمین و
 انه تعالی رب العالمین. تفصیل امور چنان است که جناب الامجد حاجی سید محمد
 نگارش داشته می فرستند البته آن دوست بهوش آمده از صعق رهند انتهی
 باری، چون سرکار عالی تکلیف مینمائی مسئله سؤال کن و بفرست، جناب آقا شیخ
 علی طاری تفسیر سوره الرحمن را از حضرت ثمره خواستند و شخص دیگر سوره اذا
 وقعه را و هردو به شأن آیات، هم نزولی و هم سواد نزولی آنها حاضر است سر کار از
 ایشان استدعا نمائید این دو سوره را به شأن آیات تفسیر نمایند و از برای حقیر
 بفرستید و حقیر هم سواد این دو سوره را از برای سرکار میفرستم. جناب مخدوم!
 فطری بودن آیات و کلمات حضرت ثمره را حضرت نقطه بیان تصدیق نموده که خود
 او مخترع لفظ فطرت بود و حجت را فطرت قرار داده و الا قبل از او که میدانست
 تکسب چیست و فطرت چیست؟ و او میفرماید تا حال کسی به لسان فطرت محصنه
 به مثل او تکلم ننموده و شما کلمات و آثار مدعی را مینویسید معلم کجا بود و تکسب
 از کجا شده! چهل سال نزد عرفاء و حلما و ادلاء بیان مثل جناب قدوس، جناب باب
 الباب، جناب عظیم و جناب وحید و شیخ ابو تراب که معلم او بود و نقطه بیان و
 حضرت ثمره و صحف انبیای قبل و کتب تواریخ که در مطالعه آن میکوشیده.
 حضرتعالی هرگاه از روی انصاف دقت و تفکر نموده بودی و مرآت قلبتان اعوجاج پیدا
 ننموده بود باید در حق حضرت ثمره مرقوم فرموده باشید معلم که بود و تکسب از کجا
 شد و نه در باره جناب مدعی، تا صحیح و صدق نوشته باشی.

و دیگر مرقوم فرموده اید «حق شاهد و گواه است که در سنوات قبل در نزد یکی از
 رؤسای اهل بیان که حال نظر به حب ریاست و بغضائی که دارند از این ظهور اعراض

نموده اند، بودم. سؤال نمود که آیات حضرت اعلی را با کلمات مرآت چگونه مشاهده میکنی؟ گفتم: آن آیات مثل سلطان مقتدر مهیمن مبینم و این کلمات را در مقام رعیتی و بندگی. گفت چنین است در این ایام، به او گفتم که آن روز چنین گفته نشد و تصدیق نمودی؟ گفت خاطر من نیست.»

اما اینکه نوشته «که در سنوات قبل در نزد یکی از رؤسای بیان که حال نظر به حب ریاست و بغضائی که دارند آخ»

این حب ریاست هرگاه بر اهل اسلام دارند و حال میترسند ریاستشان از دست برود و بر هم نخورد در نزد اهل اسلام که فرق ندارد خواه بهائی و خواه ازلی، به هر کدام نسبت بدهند به یک نظر نظر میکنند. هنوز به لفظ بابی مشهورند و هرگاه بگوئی اهل اسلام از ازلیها را خوب میدانند و اگر نسبت او را به ازلیها بدهند ریاستش به هم نمیخورد، اینهم که نیست و هرگاه ریاست از برای حضرات ازلی است، حضرات ازلی که همه فقیر و بی اوضاع و پریشان و بی چیزند، چیزی نداند که به رئیس و رؤس بدهند. این احتمال حب ریاست در حق سرکار و امثال سرکار میروید زیرا که تبعه و مرید های جناب مدعی اکثر آنها از متمولین و اغنیاء و صاحبان مال و ثروت میباشند مثل افغان و پسر حاجی میرزا موسی جواهری و میرزا حسن و میرزا حسین اصفهانی و دیگران که مالها ایثار مینمایند و شما ها را رؤسا میدانند و متکفل امورات شما میشوند. چنانچه خیلی را مشاهده نمودم خصوصاً بعضی از مبلغین و ایادی را که هیچ اعتقادی به مدعی ندارند ولی لابد دیدند به جهت معیشت و امورات معیشت حالیه شان از روی احتیاج اظهار ارادت به جناب مدعی مینمایند تا به یک کاری و شغلی و خدمتی یا اعانتی مرید ها و تبعه مدعی به آنها بنمایند که امر معاششان بگذرد. چنانچه بسیاری از آنها شهریه دارند، وانگهی حضرت ثمره دعوی استقلال هیچوقت ننموده اند و میفرمایند آنچه من دارم از مجلی من حضرت نقطه بیان است و در لسان من حقیقت نقطه بیان متکلم است و در نزد حضرت نقطه بیان خود را عبد میدانند و ساجد و راکع به اوست و ما هم او را حافظ بیان و کلمات حضرت نقطه اولی میدانیم و حسب الامر نقطه اولی او را متابعت و اطاعت مینمائیم و این مطلب مسلم است. بر مراد هر کس کلمات ناشایسته گفتن اسباب رنجش و ملامت است و دیگر غل و بغضاء را ندانستم از چه جهت است. از اینطرف چیزی به او میدهند و از طرف دیگر ممانعت مینمایند که ندهند. اصلاً غل و بغضائی در میان نیست، مثل حقیر که هیچ غل و بغضائی به کسی ندارم، بعد از کوشش بسیار و مجاهدات بی حد و شمار بر حقیر ثابت و محقق شده که حضرت ثمره امروز حجت بر خلق است و طرف مقابل باطل و در باره سرکار هم اعتقاد این است که هیچ غل و بغضائی ندارید ولی امر بر شما مشتبه شده و اشتباه نموده اید چرا که خود سرکار ما را دلالت به حضرت ثمره مینمودی و او را حق میخواندی و خود مدعی هم اظهار عبودیت و بندگی نسبت به او مینمود و نوشته های او را دارم و اینکه نوشته :

«هر رتبه و مقامی را که از برای او اثبات کنند در مقام خلق است و بواسطه اعیان او است به نقطه اولی در آنظهور و همچنین هر کس که صاحب هر مقامی باشد و این تجلی تا مادامی که در او موجود است از مدحها و صفاتی که در او بوده موجود است و بعد از انکار و اعراض دیگر اگر به آن صفات بخوانی او را کاذب بوده، نظر در مرآت کن که مادام که مواجه است با شمس به قرصه و هبیت در او منطبع است که هیچ فرق نمیبینی و هرگاه منحرف شد هیچ نیست و همچنین مؤمن مادامی که عارف است به ظهور الهی و در مقام محبت و اطاعت است او را به صفات حسنه و اسماء الهیه میخوانی از قبیل مؤمن و طاهر و ورقه شجره طیبه و اهل جنت و سرور او را سرور خدا میدانی یعنی به درجات منتهی میشود به آنجا و چون منحرف شد کافر و غیر طاهر و ورقه شجره خبیثه و اهل جهیم سفلی میگوئی او را، و حال آنکه صورت و هیكل او باقی است و تغییری به حسب ظاهر مشهود نیست در او»

اینجا که نوشته «هر رتبه و مقامی را که از برای او اثبات کنند در مقام خلق است» الی آخر لب و الباب سخن و نتیجه کلام و مراد سرکار در این جمله که نوشته این مطلب میشود که حضرت ثمره مرآت بود در مقابل شمس حقیقت و حکایت از شمس مینمود و حال از شمس که مجلی او بود منحرف شده و هیچ نیست و مردود شمس است. جنابعالی! باید آثاری که دلالت بر انحراف دارد ثابت نمایید، در جائی که متکلم به لسان این من یظهرالله به اعتقاد شما، در لسان حضرت ربّ اعلی در حق این مرآت بفرمایند در توقیع ذات حروف سبع تا آنجائی که فرموده «فتمسکن بحبه فانکم انتم به لتتجون لا اله الا الله و انا علیا قبل نبیل نفس الله و ان ما فی البیان دین الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله» و وحدت و اتحاد بمرتبه رسد که «هو انا و انت انا و انا انت» در توقیع خود به او بفرمایند و «هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین» ذکر نمایند ابداً امکان ندارد در معرفت مجلی خود خطا کند و نشناسد او را حال بر فرض به اعتقاد سرکار حضرت ثمره خطا نمود و نشناخت مجلی خود را، آیا حضرت اعلی هم او را نشناخت و عارف به حق نشد که در حق من یظهره الله که عین من ظاهر است، او منکر خواهد شد و انکار خواهد نمود او را و بعد از آن هم اظهار اتحاد به امر او میفرمایند «فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق العظیم».

به حق خداوند قسم، هرگاه حضرتعالی لحظه تفکر فرمائی و دقت نمائی ملتفت میشوی که چه اشتباه عظیمی نموده. باری، آثاری که مدل باشد بر انحراف و خطای او چیست؟ هنوز که مثل غیث حاصل آیات و خطب و مناجات و جواب سؤالات خلق به مثل مجلی خود از او ظاهر میشود و دعوی استقلال هم ندارد، میگوید حقیقت حضرت اعلی به لسان من متکلم است. همین قدر که جناب مدعی لوحی نزد او فرستاد و به خود دعوت نمود، او را رد نمودند و فرمودند تکسب است. آنرا هم به میل و دلخواه خود نفرموده بلکه حقیقت حضرت اعلی که به لسان حضرت ثمره متکلم است که عین

حقیقت من بظهره الله میباشد میفرماید تکسب است و کاذب. جمیع اهل بیان به دلیل و برهان اعتقادشان این است که همان حقیقتی که در مرآت وجود حضرت رسول و حضرت اعلی و من بظهره الله متکلم است همان حقیقت در مرآت وجود حضرت ازل متکلم است، چنانچه حضرت اعلی خطاب به حضرت ثمره میفرماید «قل ان مثل ما نزل الله علی کلمثل ما نزل علی محمد رسول الله من قبل و کمثل ما نزل علی نقطه البیان و ما ینزل علی من بظهرنه دار الاخرة» که قبل هم ذکر نمودم و نوشتم. منحرف شدن یعنی چه؟! بلی! اصحاب و تبعه مدعی در همه ولایات شهرت دادند که ما نطق را از او گرفتیم و دیگر متنطق به کلامی مرآت ابداً نخواهد شد و حاجی محمد هاشم ریزی در کمال بهجت و سرور و شعف آمد به منزل حقیر و گفت که ایشان نطق را چنان از حضرت ثمره گرفتند که دیگر هیچ کلمه تنطق نخواهد نمود، هرگاه بعد از این توقیعی از حضرت ثمره آمد ایشان کاذبند و بر حق نیستند. حقیر اعتنا ننمودم و در تحقیق این مطلب بر آمدم که دیگر این چه نیرنگی است، تا یکی از اصحاب از آن ولایت آمد و نوشتجات و توقیعات بسیار آورد، از او جويا شدم این مطلب نطق گرفتن چه نیرنگ تازه بود که حضرات به آب زدند فرمود کیفیت نطق گرفتن این بود که در ادرنه میرزا موسی آمد نزد حضرت ثمره و عرض کرد این قلمدان شما ما را آسوده نمیگذارد، هر روز خط و لوحی مینویسی به ایران و به جهت این هر روز کار بر ما سخت میشود و عداوت مردم با ما زیاد. حضرت فرمود هرگاه قلمدان من باعث زحمت و مرارت شما است این قلمدان شما بروید و آسوده باشید و قلمدان را حضرت برداشته نزد میرزا موسی نهاد. بعد که از خدمت حضرت مرخص شد رفت به ولایات نوشتند و شهرت دادند که ما نطق را از حضرت ثمره گرفتیم، حضرت که ملتفت بر خدعه و تزویر آنها شدند الواح بسیار نوشت و داد به یکی از اصحاب که به ایران بیاورد. خدعه نمودند و الواح را از او گرفته و بعضی کلمات او را تغییر دادند و به اسم خودشان به ایران فرستادند. کیفیت نطق گرفتن از حضرت ثمره این بود. و دیگر نوشته :

«باری، از جمله تسویلاتی که به نظر آنها آمده و مرتکب میشوند و امر را بر خود و ضعفاء دیگر مشتبه میکنند این است که یک آیه از بیان و یکی از این ظهور منبع مینویسند و یک کلامی هم خود انشا میکنند یا از قرآن مینویسند و میدهند در دست یکی از احباء که این آیات را تمیز کن که کدام از کیست و از اینجا میخواهند بگویند که آیات حجت نیست و کسی تمیز نکند، پس چگونه متمسک میشوید و اثبات حجت میکنید؟ حال شما انصاف بدهید حضرت اعلی جل شأنه میفرمود یک حرف از آنچه من آوردم حجت است و احدی اتیان به مثل نمیکند و حال آنکه مردم به حروفات هجائیه تکلم میکنند اگر یکی از حضرات که حال ادعای ایقان به آن ظهور منبع دارند سؤال کنند هوالعزیز کلام کیست یا چند هوالعزیز یا هوالعلیم یا غیر آنها بنویسند و بگویند که شما تمیز کنید که کدام یک اینها کلام حضرت اعلی است، چه جواب میگوئید؟ بلی، حضرت اعلی میزانی قرار فرمودند از برای این مطلب که همین

که او تنطق میفرماید و دیگران عاجزند او اتیان به مثل آن و آن این است که به نحوی معانی را به جسد الفاظ بیاورد و به سرعتی آیات را نازل فرماید که کسی نتواند بگوید که از روی فکر و تکسب و اقتران کلمات است، در این صورت معلوم میشود که این کلام از علیین است و منبع و خزان فطرت او است در اینصورت یک حرف آن کلمات همین نوع است و اگر کسی در تقابل اظهار حرفی نماید معلوم است که از سچین است و اتیان به مثل نموده بلکه صور متشاکله است حال به همین میزان ملاحظه نمائید تا معلوم شود.»

و اما اینجا که نوشته اید «از جمله تسویلات که آیات مخلوط یکدیگر مینویسند الی آخر کیفیت آن قضیه این است که چند نفر از مبلغین امر مدعی در مجلس ادعا نمودند و گفتند ما مقامی را دارا هستیم که تمیز فیما بین آیات صاحب ظهور و آیات حضرت اعلی و دیگران را میدهیم و ممیز آیات فطری و کسبی هستیم. این بود که در مجلس دیگر جناب آقا میرزا یحیی لوثی که از قرای لنجان اصفهان لوحی بیرون می آورد به طرز آیات و گفت این لوح را حضرت بهاء الله نوشته و در بعضی از عبارات آن ایراد دارم و لوح را قرائت نمود و ایراداتی که در عبارات آن داشت به آنها دلیل آوردند که ایراد شما در این عبارات بیجا و بی جهت است و عبارات صحیح است. او گفت این لوح را خود من انشاء نموده ام به چه دلیل ادعا می نمائید که ما تمیز میدهیم و ممیز آیات حضرت بهاء الله و دیگران و دیگران هستیم و یکنفر از احباب هم که چند آیه از حضرت رب و جناب مدعی و از حضرت مرآت و کسان دیگر مخلوط و در هم نوشته بود که شما ها که ادعا مینمائید که ممیز آیات کسبی و فطری هستیم و آیات حضرت بهاء الله را از آیات و کلمات دیگران تمیز میدهیم، تمیز بدهید که کذب ادعاشانرا به خودشان ظاهر نمایند و آنها به سر کار ادعاهای خودشان را ذکر نمیکنند که به جهت ادعای بیجای واهی ما این کار را کردند و جواب آنها را به سرکار عرض نموده اند که آیات مخلوط یکدیگر مینویسند به ما میدهند که تمیز بدهید و سرکار هم مینویسید.

از جطله تسویلاتی به نظر آنها آمده الی آخر و الا نه اینکه آنها آیات را حجت ندانند، آیات را حجت میدانند در صورتیکه از روی فطرت باشد نه به نحو تکسب و سرقت و فرق میان سرکار و تبعه و مریدهای جناب مدعی با اهل بیان این است که حضرات اهل بیان متکلم به لسان انبیاء و اولیاء و نقاط حقیقت را یکی میدانند و از کلمات و دلایل شما چنان استنباط میشود که دو حقیقت میدانید بل متعدد و این شرک است و علاوه بر اینها از کلمات و آثار و دلایل در طلوع نمودن شمس از مغرب تأویل مینمائید که شمس حقیقت که از حضرت رسول طلوع کرد و در آخر ابواب غروب نمود و از همان رتبه ابواب که غروب نموده بود طلوع نمود که حضرت اعلی خود را به اسم باییت معروف نمود همین هم دلیل بر این است که حقیقتی که به لسان نقاط حقیقت متکلم اند به لسان ائمه و ابواب هم همان حقیقت متکلم است و کلام امام هم مدل و

ممد بر این مطلب است که میفرماید اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کنا محمد و همچنین در صحیفه عدلیه حضرت ربّ اعلی میفرماید هرگاه کسی منکر فضلی از فضایل آخر نواب اربعه بشود منکر جمیع اولیاء بوده و هیچکدام از نقاط و ائمه و ابواب تناقض در کلمات آنها دیده نمیشود ولی در کلمات جناب مدعی بسیار دیده میشود چنانکه در این اوراق قبلاً ذکر نمودم کیفیت شرح سوره بقره که حضرت اعلی اکثر آیات آنرا در دو خلفای ثلثه تفسیر فرموده و تجلیل و تعریف نموده خلیفه ثانی را حاجی ملا علی اکبر که اعظم مبلغین حضرات است و همچنین جعفر کذاب را جعفر صادق خواندن و بر ابواب اربعه تفضیل دادن که در مناظره حقیر با او به تفصیل نوشتیم.

باری، ما حضرات اهل بیان کلمات مدعی را از روی فطرت و من جانب الله نمیدانیم به دلایلی که کراراً ذکر شد. و دیگر نوشته «گاهی متمسک میشوند که حضرت اعلی او را مدح فرموده و ممدوح او چگونه مردود میشود. اولاً میگوئیم که حضرت اعلی مدح فرمودند دین را فوق این مدح ها به این نحو که او را مظهر الاحدیّه خواندند و حرف سیم مؤمن به من یظهره الله و در یک موضع از بیان میفرمایند که نطفه یکساله ظهور بعد اقوی است از جمیع ظهور قبل ملاحظه کنید او را ترجیح بر جمیع خلق بیان داده اند و فوق جمیع ذکر فرموده اند چه که او را از حروف حی من یظهره الله خوانده اند و همین نفس که حال مؤمنین به او متمسک شده و از جمال حق اعراض نموده اند ابوالشورور نامید و رد نمود، سبب چه بود؟ اگر میگویند به واسطه آن بود که به مرآت حضرت اعلی تصدیق نمود و از او اعراض نمود مردود شد در جائی که حرف حی من یظهره الله به مرآت ظهور قبل ایمان نیاورد چنین شود چگونه است؟ حال مرآت ظهور قبل اگر ایمان به من یظهره الله نیاورد و اعراض کند فهت الذی کفر»

و اما اینجا که نوشته «که گاهی متمسک میشوند که حضرت اعلی او را مدح فرمود و ممدوح او چگونه مردود میشود و حضرت اعلی مدح فرمود دین را ..» الخ. بلی! اول کسیکه در دین بیان علم مخالفت برافراشت و ادعای من یظهری نمود و این باب ادعای بیجا و باطل را مفتوح نمود او بود به اینجهت او را حقیقت حضرت ربّ اعلی، یعنی خداوند او را به لسان حضرت ثمره ابوالشورور نامید چه قدر هم این اسم ابوالشورور را مصداق شده و در باره او صادق آمد زیرا که بعد از او این همه اشخاص ادعای من یظهری نمودند و عجب آن است که شما تبعه مدعی او را حرف سیم من یظهره الله میدانید و این من یظهره الله بر کشتن او افتخار مینماید چنانچه قبل هم نوشتیم که در توقیع جناب آقا میرزا محمد هادی قزوینی که جناب مدعی به او نوشته اند بعد از کلمات بسیار و مقدمات بیشمار در اظهار عبودیت نسبت به حضرت ثمره تا آنجا که میفرماید «باری، معلوم آن جناب بوده که غیر از نیستی و عبودیت صرفه از آن حضرت چیزی نزد بنده نیست ولیکن قاصم شوکت معتدینم ابوالشورور آن سمت بود

چرا یک نفر امرالله را جاری نکرد شش ماه اهل بغداد این بنده را احاطه نمودند به فضل الله همه را مضمحل نمودم فعل من بر دین من باشد گواه ..» الی آخر. هرگاه میفرمائید دیان حرف سیم من یظهره الله موعود بیان است که او خودش ظهور ننموده که که حرف سیمش در ظل او خلق شود، آنوقت عبارت بیان را تصرف در آن نموده و تغییر میدهید عبارت را به غیر از آنچه در بیان نازل شده و مینویسید که «نطفه یکساله ظهور بعد اقوی است از جمیع ظهور قبل» و عبارت را از ربط و اسلوب انداخته اید که هرکس بخواند بگوید نطفه چگونه یکساله میشود و خواسته اید این عبارت را به سریشم توجه به دیان بچسبانید و نچسبیده بلکه بتوانید دلیل بتراشید بر رد حضرت ثمره.

باری، اصل عبارت در باب خامس عشر از واحد سابع «فی وجوب السجده عند باب مدینه یطلعن فیها نقطه الا لهیه اعظماً من الله له انه هو العزيز المحبوب» تا آنجا که میفرماید «اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه حین ظهور مثلاً یوم ظهور من یظهره الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر میشود چه مبدء ظهور مقام نطفه ظهور است اگر چه نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتواند احصا نمود این است که این نوع بیان میشود» الی آخر. استدعا مینمایم حضرتعالی تصرف در کلمات نقطه بیان نفرمائید نه خدا راضی است و نه ربّ اعلی و نه مؤمنین به حضرت ربّ اعلی. اولاً مقدم و مؤخر عبارت را که نمینویسید مقصود و معنی عبارت معلوم و فهمیده نمیشود و ثانیاً «نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل» را نوشته اید «نطفه یکساله ظهور بعد اقوی از جمیع ظهور قبل». نطفه یکساله هم نامربوط و غلط است. حال که بدون رضای خدا تصرف در کلمات بیان نموده هرگاه نوشته بودید طفل یکساله باز چیزی بود. و در همین باب هم که خواسته اید دلیل بر ردّ حضرت ثمره بیاورید بطلان ادعای مدعی را واضح و ظاهر مینمایید زیرا که میفرماید «ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه در حین ظهور مثلاً یوم ظهور من یظهره الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر می شود» حقیر به سرکار عرض مینمایم حال که قریب بیست سال است از ادعای مدعی میگذرد کو خلق بیان؟ و کو خضوع آن؟ و بعد میفرماید «چه مبدء ظهور مقام نطفه ظهور است اگر چه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل». این مطلب که نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل، آما و و صدقنا و صحیح است چنانکه مشاهده نموده ایم و مینمائیم که کسانی که تصدیق به حضرت اعلی و کلامت او نمودند و در ظلّ بیان در آمدند عوام آنها در مقام مباحثه و مطالب و دلائل علمی تفوق بر اعلم علمای اسلام داشته و دارند ولی در اینظهور اعظم سرکار که میفرمائید ارفع و اعظم تر از ظهور بیان است علمای بیست سی ساله و مبلغین و ایادی آنها نزد یکی از عوام بیانین در مقام مباحثه علمی و جواب و سؤال عاجزند و هرگاه بندرت یکی از آنها مثل سرکار بتواند دو کلمه مطالب علمی ذکر نماید کسانی هستند که سیر در بیان و کلمات حضرت اعلی داشته اند

و از این ظهور اعظم ارفع امنع به جز افتری و بهتان و مزخرفات به جهت رد نمودن حضرت ثمره چیز دیگر ندارند و مدعی مطلب دیگر به آنها گویا القا ننموده و در همین اوراق قبلاً ذکر نمودم که در سفر اول که به طهران آمدم آقا علیمحمد خیاط منزل حقیر آمده وعده ئی مرا گرفتند و مرا بردند منزل حاجی ملا علی اکبر و مباحثات و مناظرات خود را با او ذکر نمودم بعد از برخاستن از آن مجلس اهل مجلس ملامت به حاجی مزبور نموده بودند که خوب مجلسی نشد و شما اول ملاقات و اول مجلس خوب مطلبی ذکر نمودی.

باز چند روز بعد آمدند بوعده خواهی که شخص دیگر میل ملاقات تو را دارد میخواهد تو را ملاقات نماید. گفتم می آیم باز هم تنها نرفتم و همان رفیق مجلس قبل را همراه بردم. روز بود وارد بخانه شدیم و در اطاقی ما را بردند دیدم شخصی روی مخده ای نشسته و گل تاج مولوی بر سر دارد، بعد از تعارفات رسمی گفت ما با یکدیگر در یک صراط بودیم، تا آنجا که با یکدیگر بوده ایم که بوده ایم از آنجا که اختلاف فیما بین شده یا شما دلیل بیاورید تا ما تسلیم شویم یا ما دلیل می آوریم شما تسلیم شوید و بعد در مقام تسلیه بر آمد و ما را تسلی داد. آخر الامر بعد از مذاکرات بسیار گفت منم ازلی بودم و با جناب حاجی سید محمد هم نهایت اتحاد داشتیم ولی مرا منع نمودند به منزل حضرت بهاء الله رفتن و مراوده نزد تابعین او نمودن. روزی با خود گفتم نرفتن یعنی چه باید رفت و تحقیق نمود و مطلب را فهمید تا آنکه کروز رفتم (حقیر نگارنده که جانم در قدرت اوست والله علی الغالب به حق نقطه اولی که این کلمات را مینویسم بدون کم و زیاد آنچه او گفت و از گوش خود شنیدم مینویسم چون دلایل او خیلی حیرت آمیز و عبرت انگیز است کسی گمان ننماید که به جهت توهین طرف مقابل از خود اینها را ذکر مینمایم) چون وارد محضر آن حضرت شدم شخصی را دیدم که پایهای او در هفت طبقه زمین فرو رفته و سر او از هفت طبقه آسمان گذشته و تنه او شرق و غرب عالم را گرفته افتادم و بیهوش شدم بعد که به هوش آمدم چنان در حقیقت او یقین نمودم که هرگاه آدم ظاهر شود و یقین نمایم که خود آدم است و هرگاه نوح ظاهر شود و یقین نمایم که خود نوح است و هرگاه موسی و هرگاه عیسی و هرگاه حضرت رسول یک یک را ذکر نمود و همه را جدا جدا گفت که هرگاه ظاهر شوند و یقین نمایم خود آنها هستند تا بعد از همه آنها گفت و هرگاه حضرت رب اعلی روحی و روح جمیع من فی العالم له الفداء ظاهر شود و بشناسم و یقین نمایم که خود حضرت رب اعلی است و همگی بفرمایند این شخص حق نیست و باطل است قبول نخواهم نمود خوب گوش دادم و به نظر تعجب و عبرت بر او نظر نمودم و برخواستم و به رفیق خود گفتم برخیز مطلب ختم شد این شخص همه نقاط حقیقت را شمرد و یکان یکان را اسم برد و گفت هرگاه همه آنها بنفسه ظاهر شوند و بشناسم و یقین نمایم که خود آنها هستند حتی حضرت رب اعلی را که هرگاه همه اینها بفرمایند این شخص حق نیست و باطل است قبول نخواهم کرد سألنا ما دلیل بر ابطال مدعی از

کلمات نقطه اولی آوردیم این شخص میگوید خود نقطه اولی بگوید او باطل است قبول نخواهم کرد باری برخواستیم بیرون آمدیم از آن شخص که به همراهی او آمده بودیم پرسیدم که این شخص که بود؟ گفت ایشان آقا جمال بودند هیچ باور نمی نمودم گفتم تو را بخدا راست بگو همین شخص آقا جمال بود گفت چه دروغی است که من بگویم والله خود آقا جمال بود اگرچه خجلت میکشم از مثلی که از برای او در بین راه نقل نمودم بنویسم ولی با کمال خجلت مینویسم گفتم من طفل بودم و میرفتم در مغازه تمباکو خانه تمباکو پاک میکردم با اطفال دیگر سر کاری داشتیم سید حبیب نام از برای ما افسانه و قصه و سرگذشت میگفت که ما را مشغول سازد که دلتنگ نشویم میگفت یک غریبی به شهری وارد شد و پیش از صبح رفت در حمام و در خزینه حمام و از خزینه بیرون آمد روی پله خزینه نشست و سلمانی را امر به تراشیدن سر خود نمودی بین سر تراشیدن از سلمانی پرسید چقدر به صبح داریم وقت اذان شده؟ سلمانی بلند شد و دست دراز نمود و یکی از شیشه های منصوبه سقف حمام را برداشت و گفت خیر وقت اذان نشده آن شخص را دهشت و وحشت روی داد و مضطربانه بیرون دوید گفت این چه حمام و چه حلافی؟ است از او میپرسم صبح وقت اذان شده دراز شد که سر او به سقف حمام رسید و یک شیشه منصوبه سقف را برداشت و گفت اذان نشده حمامی به او گفت یعنی دراز تر و بلند تر از من بود؟ آن شخص نگاه نمود دید پاهای حمامی تا زانو زیر زمین حمام است و نصف تنه او از سقف حمام بیرون است اضطراب او زیاد تر شد دوید از حمام بیرون شخصی به او رسید پرسید تو را چه شده چنین برهنه و رخت نپوشیده و مضطربانه از حمام بیرون دویدی؟ کیفیت سلمانی و حمامی را ذکر نمود آن شخص گفت همان طول و درازی آنها را دیدی عرض و پهنای آنها را ندیدی؟ دید آن شخص پهن شد و تمام کوچه و خیابان را فرا گرفت و راه مسدود شد آن غریب بیچاره افتاد و بیهوش شد باری خیلی محزون شدم و با ملالت به منزل آمدم و متفکر و حیران بودم آن شهرت و اسم آقا جمال و این گفتگو و دلایل و معجزه او بخود گفتم اینها تالی مراتب جناب باب الباب و جناب قدوس و جناب عظیم و جناب وحید اکبر این ظهور اعظم میباشد. بعد از چند ماه دیگر اتفاق افتاد در خانه یک شخص عطاری باز مجالست با آقا جمال از او سؤال نمودم انا و «علی من نور واحد» که حضرت رسول میفرماید معنی آن حدیث چیست؟ ملتفت شد مراد مرا و جواب داد حدیث باید مقبول الطرفین باشد این حدیث را اهل تسنن قبول ندارند بعد از چند دقیقه گفت شما آن حدیث را که امام میفرماید بعد از قائم حسین ظاهر میشود چه میگوئید؟ عرض کردم بلی حدیث مقبول الطرفین است ولی «حدیث انا و علی من نور واحد» مقبول الطرفین نیست! جناب آقا چه میگوئید؟! در توفیق حضرت ثمره که حضرت رب اعلی میفرماید ««هذا کتاب من الله المہمین القیوم الی الله المہمین القیوم هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکرالله للعالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکرالله للعالمین» این توفیق حدیث «انا و علی من نور واحد» را ثابت

نمینماید؟! و چون صاحب خانه تهیه نهار از برای آنها دیده بود مطلب خود را به صاحب خانه گفتم بر خواستم بیرون آمدم. وقت دیگر هم عبدالخالق نام از دوستان حقیر اتفاقاً در منزل یکی از آنها با او برابر شده بود در بین مذاکرات آقا جمال از عبدالخالق پرسیده بود در حق رسول چه میگوئی و چه اعتقادی داری؟ جواب گفته بود از حقیقت حضرت سؤال مینمائی یا از جسد و هیكل او؟ هرگاه از جسد و هیكل او میپرسی او هم مثل من و شما آقا جمال تا این حرف را از او شنید در کمال تغیر گفته بود حرام است با شما ها مجالست و سؤال و جواب نمودن، شما رسول الله را مثل خود تشبیه مینمائید؟ عبدالخالق جواب گفته بود آقا من عرض کردم جسد و هیكل حضرت رسول خود حضرت رسول در قرآن میفرماید «انا بشر مثلكم» تحاشی و تغیر آقا جمال زیاد تر شده بود عبدالخالق گفته بود جناب آقا قلمدان و کاغذ موجود است فتوای کفر و قتل مرا مرقوم فرمائید. اینها از جمله شهداء و بزرگان و حروفات و اعظم مبلغین این ظهور اعظم میباشند! هرگاه بخواهم دلائل و کلمات متوسلین آنها را بنویسم باید یک کتاب بزرگ مزخرف بنویسم ولی مناظره و مباحثه یکی از آنها را با خود حقیر مینویسم روزی در بازار اصفهان شخصی مشهور است به آقا علی سپاه و ایشان او را آقا علی نور لقب داده اند بر من برخورد و خواهی نخواهی حقیر را برد به خانه، بعد از مصرف چاهی کتاب ادله سبعة حضرت اعلی را آورد و باز نمود که از اینجا بخوان، خواندم و «در خاص نور اشراق من صبح ازل فیلوح علی هیاكل التوحید آثاره بین و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی» تا اینجا را که خواندم گفت هرگاه هارب و مضطرب شدی دو سه مرتبه تکرار نمود گفتم هرگاه هرگاه هارب و مضطرب شدی ندارد و چرا بر عبارت کتاب حضرت اعلی از خود کلمه می افزائی؟ گفت تو بخوان باقی عبارت را خواندم «اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر که اول آن این است اللهم انی استلک من بهائک الی آخر که این فقره اشاره به رسول الله» بعد از مذاکرات معلوم شد که این اللهم انی استلک من بهائک را دلیل بر صحت ادعای جمال مبارک می آورد گفتم هرگاه خواسته باشی تأویل نمائی و دلیل بیاوری این کلمات در حق حضرت ثمره دلالت دارد که میفرماید «اللهم انی استلک من بهائک اشاره است به رسول الله و ثانی در مقام امیرالمؤمنین ع ببین تا آنکه به رتبه خامس که ذکر نور میکند که آن مقام سیدالشهداء علیه السلام است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می سوزاند از برای استضاء دیگران و این عبارت در حق حضرت ثمره ازلیه صادق می آید که یکی از اسمائی که حضرت اعلی او را نام نهاده نور است و در حدیث هم نور «اشراق من صبح الازل» ذکر شده نه بر طلعت مبارک و جمال مبارک! خیلی خلقتش تنگ شد یکی از همگنانش گفت همین افتخار و برتری جمال مبارک بر حضرت ثمره بس است که حضرت رب اعلی از برای طلعت مبارک فرستاده اند اسم ایشان را مقدم بر اسم حضرت ثمره ذکر فرموده اند که میفرمایند از

«عنصر ابهی سمی یحیی ...» آنچه ذکر نمودم جواب او را چه بگویم مثنوی، پس جواب احق اولی سکوت، لابد ساکت شدم و درخواستم بیرون آمدم. اینها بند تربیت شدگان و نطفهای این ظهور اعظم که اقوی از بلوغ ظهور قبل اند!

و دیگر نوشته «این معلوم و واضح است که خلق در هر رتبه که باشد از خود چیزی ندارند و آنکه بنفسه داراست و محتاج باحدی نیست حق است و سایرین همه محتاج به او هستند به هرکس هرچه عطا فرمود از بحر وجود و فضل اوست نه استحقاق آنها پس این مدحی که در خلق میشود نه به جهت آن است که خود بذاته چیزی داشته باشند بلکه بواسطه آن تجلی است که از حق در آنها شده است پس هرگاه اعراض نمودند دیگر اگر آن مدح ها را بگوئی صادق نیست چه جمیع اینها بر میخورد به آن تجلی که در او بود».

اما اینجا که نوشته «این معلوم و واضح است که خلق در هر رتبه که باشند چیزی از خود ندارند» الی آخر، جمیعاً صحیح است و هیچ شکی در آنها نیست ولی از حضرت عالی سؤال مینمایم مدعی در زمان ظهور حضرت اعلی حق بود یا خلق؟ اگر او حق بود باید حضرت اعلی خلق باشد و هرگاه حضرت اعلی حق بود باید او خلق باشد به جهت اینکه حق و خلق دو حق نمیشود در یک زمان باشد مثل اینکه دو قلب در یک جسد محال است باید یکی در ظل آن یکی باشد هرگاه بگوئیم دو حق در یک زمان هست مشرکیم و حضرت رب اعلی کراراً در بیان و آثار دیگر میفرمایند «انتی انالله لا اله الا انما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون» و مثل آفتاب روشن است که مدعی در زمان حضرت رب اعلی در مقام خلق بود و مبلغ او بسوی حضرت اعلی اول شیخ ابو تراب که معلم عربیت او هم پیش از ظهور بود و ثانی جناب وحید اکبر که بدلیل و ادله ثابت نمودند بر او حقیقت حضرت اعلی را و تصدیق نمود او را و خدمتها و نصرتها هم بعد از تصدیق نمودن در این امر نمود و هیچوقت امکان ندارد خلق نائل برتبه خالقیت شود و این مطلب که نوشته جمیعاً صحیح است و هیچ شک و شبه نیست که این مدعی در رتبه خلق است و کلمات و آثار او هم تکسب است و تغییر و تبدیل در رتبه خلق بوده و هست.

و دیگر نوشته «مثلاً اگر سراج را بصفاء و نور و ضیاء مدح کنی بواسطه آن است که حرارت نار به آن رسیده و او را روشن نموده پس هرگاه بادی وزیده و او را خاموش نمود اگرچه آن فتیله و پیر باقی باشد اگر مدح کنی او را به ضیاء و صفاء کذب محض است باری در خلق تغییر و تبدیل بوده و هست آنکه تغییر در او راه ندارد آنکسی است که بنفسه داراست که حق باشد میدهد به هرکه میخواهد و میگیرد از هرکه بخواهد مشتبه نشود مراد از حق بنفسه داراست نقطه اولیه است و خلق سایرین اند که از فاضل جود او و عطای او موجودند پس لفظ حق و سائر الفاظ و اسماء حسنی که اطلاق میشود به حقیقت اولیه مراد نقطه اولی است و به حقیقت بعد از حقیقت در حق دیگران ذکر میشود الی آخر الوجود و این مسئله بر بعضی مشتبه شده است و

ملاحظه نمیکنند که این اسماء گاهی در خلق استعمال میشود خلق را شریک حق میکنند و بحر خلق را در بحر حق داخل میکنند».

و اما اینکه نوشته «مثلاً اگر سراج را به صفاء و ضیاء مدح کنی الی آخر..» در این مَثَل جنابعالی حضرت ثمره را به سراج تشبیه نموده اید و وزیدن باد را ادعای جناب مدعی که او چون ادعا نمود نور حضرت ثمره تمام شد ما که مبینیم بعد از ادعای مدعی نور این سراج زیاد تر شده و کمتر نشده. همان آثار که از او به ظهور میرسیده حال هم که میرسد و هیچ تنزلی در او به هم نرسید. اشتباه سرکار عالی همین یک باب فقره است که ظهور مدعی را ظهور من یظهره الله موعود بیان تصور نموده، هرگاه موضوع صحیح و درست بود جمیع این مثلها که نوشته صحیح بود ولی چه کنم که موضوع خراب است و این مثلها در مورد مدعی به هیچ وجه من الوجود صحیح نمی آید.

و اینکه نوشته «چنانکه یکی از مغرضین ذکر نموده بود که شخصی ظاهر شده بود و حق بود حال دیگری آمده است و میگوید او باطل است، حال نظر کنید که چقدر امر مشتبه شده است بر آنها و خود بر خود مشتبه نموده اند و الا اگر در بیان نظر کنند رفع شبهات میشود»

اما اینجا که نوشته اید «چنانکه یکی از مغرضین ذکر نموده بود الی آخر ..» مراد آن شخص مغرض به قول شما این بود که حضرت ربّ اعلی ظاهر شد و نسخ نمود احکام قرآن را و کتابی آورد و احکام در آن کتاب نوشت که کتاب بیان باشد و احکام بیان را من اوله الی آخره فرمود به عرصه ظهور میرسد، مثل ساختن بیت و به لیل الیل وارد شدن و ارتفاع قبور واحد بیان و مرتفع نمودن قبور ادلای قبل و تمام نمودن بیانهای هزار مثقال ذهبی و غیره و غیره. جمیع این احکام که خودت دیده شاید چند بیان هم نوشته و بعد از ظهور خودش کراراً به ظهور من یظهره الله در زمان عدد غیاث و مستغاث وعده ظهور او را داد و هنوز هیچکدام از این احکام به عرصه ظهور نرسیده که سهل است بسیاری از مصدقین حضرت ربّ اعلی یکی از احکام آن به گوششان نرسیده و کتاب بیان را ندیده و خلقی در ظلّ آن کلمات خلق نشده، شخصی بعد از نه سال یا چهارده سال بعد از عروج او ظاهر شود به اسم من یظهره الله و جمیع احکام و بیانات و مطالبات او را لغو به شمار آرد و لغو بنمایاند اگرچه در ظاهر ذکر باطل ننماید ولی باطناً به اسم نسخ باطل و لغو بنمایاند حرف آن معروض به قول شما این است که دیگر چه عظم از برای نقاط حقیقت و کلمات آنها باقی میماند. حال سلّمنا آمدیم و تصدیق این مدعی را هم نمودیم و فرضاً به قدر حضرت نقطه بیان احکام، اوامر و نواحي و کتاب و مطالب از او ظاهر شد و باز به عرصه ظهور نرسیده و خلقی در ظلّ کلماتش خلق نشده و خلاقیّت کلام او به ظهور نرسیده، کسی دیگر بیاید و همین طور ادعا نماید، هرگاه دلیل از او بخواهم معارضه به مثل نماید همین طور بعد او و بعد بعد او و بعد بعد بعد او. آیا در اینجا عباد به چه چیز مکلف خواهند بود؟ و دیگر نوشته «و نمیدانم ظهور حضرت اعلی و نزول بیان از برای این جماعت چه

فایده بخشیده است، حضرت اعلی کشف حجاب و همیه را خواستند بفرمایند و اینها خود را بیشتر محتجب ساخته اند.»

جناب آقا ما که همین مطلب را میگوئیم که فایده نزول بیان و ظهور حضرت اعلی و این همه جان نثاری های ادلای حق و این همه ظلمها به آنها وارد آمدن و آن همه زحمات و مشقات و در بدریها و خانه خرابیها و اسیری های عیال و اطفال و شهید شدن خود حضرت رب همه بی ثمر و همه لغو و بی فائده بود؟ خوب بود این خطاب را به خودتان نموده و نوشته باشید نمیدانم ظهور حضرت اعلی و نزول بیان از برای ما که تبعه مدعی شده ایم چه ثمری بخشیده، حضرت اعلی کشف حجاب و همیه را خواستند بفرمایند و ما ها خود را محتجب تو ساخته ایم و الا اهل بیان که نه محتجب از بیان شده و نه محتجب از نقطه بیان و نه از مرآت و قائم مقام نقطه بیان و انتظار خلق در ظل بیان و خلافت کلام حق را دارند.

و دیگر نوشته «بگو شما قبل از ظهور حضرت اعلی متابعت علما را مینمودید، آنها را حق دانستید یا باطل. اگر باطل میدانستید چرا متابعت می نمودید و اگر حق میدانستید به واسطه آن بود که امام علیه السلام فرموده بود که الرار علیه الرار علینا والرار علینا الرار علی رسول الله، بعد از ظهور نقطه بیان شما از آنها اعراض نمودید و حکم به بطلان آنها دادید، چرا چگونه حق باطل میشود و اگر میگوئید به واسطه آن بود که در ظهور بدیع ایمان نیاورند باطل شدند این سخن در خلق جاری است در هر رتبه که باشند.»

اما اینکه نوشته بودید «بگو شما قبل از ظهور حضرت اعلی متابعت علما را مینمودید» خواسته اید که بطلان اهل بیان را برسانید که چرا بادعای مدعی تصدیق ننموده اند و مثل به اطاعت علما کلام امام بود که فرموده اند الرار علیه کالرار الی آخر. بلی، سبب اطاعت علما را بواسطه کلام امام میدانستیم و آن کلام که امام ع فرموده انظروا الی رجل قدروی حدیثنا و عرف احکامنا و نظر فی حلالنا و حرامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما الی آخر الحدیث در ظل کلام امام کرور ها خلق خلق شده و به جهت همین کلام امام اطاعت علما را نمودند ولی شما ها الان کلمات نقطه بیان و احکامش را به قدر کلمه یکی از ائمه قبل عظم نمیگذارید و مرآت و قائم مقام او را با آن همه نصوصات عیدیه و تأکیدات اکیده در اطاعت او مانند یکی از علمای آخر ظهور که تصدیق حضرت اعلی را نمودند تشبیه نموده اید و مرتبه او را که حضرت اعلی مخاطباً له انا انت و انت انا الله و انا الله فرموده اند مانند یکی از ائمه قبل هم اعتقاد ننموده اید کلام امام خلقی در ظلش خلق شد و شما ها جمیع کلمات نقطه بیان و احکامش را لغو و بیهوده و واهی پنداشتید چرا که هنوز خلقی در ظلش خلق نشده و هیچکدام از احکام او به ظهور نپیوسته و حال آنکه از اول کتاب بیان الی آخر دلالت دارد که این احکام جمیعا به ظهور خواهد رسید و بسیار از آنها را مرقوم فرموده اند. گویا میبینم و در علم خدا گذشته و مردی نیست که ظاهر خواهد شد که بعضی از

آنها را قبل نوشتم.

و دیگر نوشته «اگر از خود سرمایه نداشتم و دیگری به او سرمایه بدهد خواه قابل خواه
کثیر هر وقت که صاحب مال، مال خود را بگیرد او فقیر است و اگر قبل از اخذ کسی
او را غنی (میدید) به واسطه آنکه آن اموال (را) بدست او میدید به حقیقت نبود»
مراد سرکار از این مطلب این است که آثار حضرت ثمره سرمایه ایست که حضرت
اعلی به او داده و صاحب مال جناب مدعی بوده سرمایه را از او گرفته حال فقیر شده.
ما که میبینیم همان آثار، همان کلام، همان آیات، همان مناجات، همان تفسیر، همان
اجوبه خلق به مثل خود صاحب مال که حضرت اعلی باشد مانند غیث حاصل از لسان
او جاری است. حضرتعالی بفرمائید آن علامت و دلالتی که آن اموال از او پس گرفته
شده چیست؟ و حیرت و تعجب این است که بعد نوشته «و اگر قبل از اخذ کسی او را
غنی میگفت بواسطه آنکه آن اموال را در دست او میدید به حقیقت نبود» حقیر خیلی
استدعا مینمایم از جنابعالی این یک سطر که «و اگر قبل از اخذ کسی او را غنی
میگفت بواسطه آنکه آن اموال را در دست او میدید به حقیقت نبود» یعنی چه؟ این
عبارت را معنی نمائید، آنچه تفکر نمودم معنی این کلمات را بفهمم نفهمیدم چون
میهم است. نتوانسته بگوئی تا اموال نزد او بود غنی بود و بعد که گرفتند فقیر شد،
میخواهید بگوئید آنوقتی هم که اموال در دست او بود آنوقت هم به حقیقت نبود؟!
معنی چنین میشود که متعلق به لسان حضرت اعلی العیاذ بالله اشتباه نموده بود و
حضرت ثمره از روی حقیقت شایستگی اموال بدست او سپردن نداشت و حضرت
اعلی از روی علم و حقیقت این همه اموال را بدست او نسپرد، بلکه العیاذ بالله از روی
جهالت و نادانی بوده؟

و دیگر نوشته «باری الفاظ که اطلاق میشود به حقیقت اولیه بر نقطه اول اطلاق میشود
و به حقیقت ثانویه به حروفات حی و به حقیقت ثالثیه و رابعیه به سایر مراتب الی
آخر الوجود. پس لفظ حق بر خداوند اطلاق میشود به حقیقت اولیه و در رتبه خلق به
حقیقت بعد از حقیقت بواسطه آنکه در ظل حق در آمده است، پس هرگاه خارج شد
دیگر بر او صادق نیست و این مطلب را در بیان حضرت اعلی جل شانیه بیان فرموده
اند، حتی آنکه میفرماید در زیارت که میخوانی من عرفکم فقد عرف الله و من اطاعکم
فقد اطاع الله و من اتبعکم فقد احب الله در حق ائمه به حقیقت ثانویه اطلاق میشود و
در حقیقت اولیه به رسول الله اطلاق میشود مثل آنکه میفرماید ان الذین ینبوا عنکم انما
ینبوا عن الله و در حق مؤمن هم ذکر شده من سر مؤمنان فقد سر الله مقصود آنکه مطلب
را تنزل داده اند و در حق ائمه ذکر نموده اند و همچنین باز تنزل داده اند و در حق
مؤمن ذکر نموده اند و همچنین باز تنزل داده اند و در حق مؤمن ذکر نموده اند.»

جمیعاً صحیح است و هیچکس نمیتواند ایرادی در این جمله بگیرد و یا بتواند بگوید
یک نکته از این جمله را خطا نموده، جمیعاً صحیح است، ولی این مطالبات و مثلها
حقیقت مدعی را ثابت نمی نماید. سرکار عالی باید دلیل بیاورید که این مدعی نقطه

حقیقت است و من یظهره الله موعود بیان است و این مطلب را به هیچوجه من الوجوه نمیتوانید ثابت نمائید چنانکه به دلیل و برهان و ادله و برهین واضح در همین اوراق کراراً نوشتیم و ثابت نمودم که این مدعی من یظهره الله موعود بیان نیست و غاصب حق من یظهره الله موعود بیان است. و دیگر نوشته

«باری آنچه به خیال خود توهم نموده اید و از امثال خود شنیده اید و اسم آنرا علم گذاشته اید بگذارید و در کتاب الهی نظر کنید و آنچه او تعلیم فرموده است بگیرید.» جنابعالی تصور بفرمائید از این اوراق الی آخر هر مطلبی را که نوشته ام غیر از مطلبی بوده که از کتاب بیان و کلمات حضرت اعلی بوده باشد و ذکر نموده ام و دلیل آورده ام. موضع آن عبارت را در کتاب الهی بسرکار نموده ام که در فلان باب از فلان واحد این عبارت مدل است و دلالت دارد که این مدعی من یظهره الله موعود بیان نیست، هیچ مستمسک به کلام احدی از همگنان خود یا غیر همگنان خود نشده ام.

و دیگر نوشته «ای صاحب انصاف چرا به یک مدحی که نمیدانی مرجعش کیست و به چه جهت فرموده اند متمسک میشوی و این همه خضوع که در بیان میفرمایند از برای من یظهره الله ملتفت نمیشوی و قسم یاد میفرماید که او ظاهر میشود و اعلاهی خلق را ادنی میکند و این همه سفارش و تأکید که به مرا یا میفرماید که مبادا در آن ظهور محتجب بمانید.»

ای خوش انصاف اینجا که به اسم و رسم و شخص که همه اهل بیان می شناختند و آنها هم که نمیشناختند حضرت اعلی باسم و رسم به آنها شناسانید و توقیع به همه آنها بر اطاعت آن شخص موجود معین امر نمود و تو خودت در این امر مبلغ ما بودی حال می نویسی چرا به یک مدحی که نمیدانی مرجعش کیست و به چه جهت فرموده اند متمسک میشوی؟ به این جهت فرموده اند که ما را حافظ باشد و حفظ نماید از گمراه نمایندگان و به ظلالت افکنندگان و صراط حق عظیمش خواند که ما اهل بیان به اغوای هر اهریمن نفس پرست و هر شیطان متکبر مغرور و دنیا دوست در ظلالت نیفتیم و راهنمای ما باشد به سوی من یظهره الله جل ذکره. چنانکه در توقیع ملا حسین خراسانی ملقب به نازل میفرمایند «فان فی عالم الأسماء لا اله الا الله وحده و فی عالم الخلق هذا مرآت قد دلّت علی شمس الحقیقه ليقوبکم بقوة الله و بجلی علیکم بما طلع الله و لا یرید الا الله» در این توقیع واضح مینماید که مدل به شمس حقیقت که من یظهره الله باشد حضرت ثمره است که «لیقوبکم بقوة الله» و حافظ احکام و کتاب او باشد که کسی تصرف در آنها ننماید و کم و زیاد نکند و تغییر در کلمات او ندهد. چنانچه در توقیع منبع خود به او میفرماید «قل کل من نقطة البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق عظیم» و در توقیع دیگر به آن حضرت می فرماید «و احفظ نفسک ثم احفظ نفسک ثم ما نزل فی البیان ثم ما ینزلن من عندک هذا بیغی الی یوم القیمة و ینتفع به کل المؤمنین» و در توقیع جناب ملا عبدالکریم میفرمایند «ان یا کریم انا قد وهبناک و احداً من واحدالأول لتجمعن

البيان و لتبلغنّ الى اسم الوحيد» و در توقیع جناب خال میفرماید «و ان الذین قد بدء من عدل و البر و لینزلن علی اسم الوحيد انتم من هنالك تستلون» و در توقیع دیگر به حضرت ثمره میفرماید «ان یا اسم الأزل فاشهد علی انه لا اله الا العزیز المحبوب ثم اشهد علی انه لا اله الا انت المهیمن القیوم قد خلق الله کل ما خلق من اول لذی لا اوله و کل ما یخلق الی آخر الذی لا آخر له لمظهر نفسه هذا امر الله لما خلق و یخلق بحکم الله مظهر نفسه من عنده فی کل شیء کیف یشاء بامرہ انه هو العلام الحکیم اذا انقطع من ذلك العرش تتلو من آیات ربک ما یلقى علی فؤادک ذکرا من عنده انه هوالمهیمن القیوم و اتل عن نفسی من کل لیل و نهار ثم عباد الله المؤمنین اننی اناالله لا اله الا انا العلام المقتدر و ان شئت اننی انا الله لا اله الا اناالسلطان» الخ.

و در توقیع دیگر میفرماید «ان یا ثاء الأزلی کلما تکملت ذلك من لسان کل شیء حیث قد خلقناک علی هیاکل ما عرفناک فی اسمعنا البهاج المبتهج قل ان یا کل شیء و ما من اله الا الله اننی انا الأول العابدين قد خلقنی الله بامرہ و الهمنی من عنده ما یشاء و انه علام قدیر لا نصرن بما قد الهمین الله فی فؤادی من کلماته دین الحق من عنده ان انتم فی ایام الله لتشکرون قل انی ما تعلمت ما انتم تتعلمون و لا ما اعلمن ما انتم تعلمون ولكن الله قد تجلی لی بی بنفسی و انتطقن من عنده بانه لا اله الا انا العزیز المحبوب ذلك من فضل الله علی و علی الذینهم بما قد اتانی الله لیشکرون» الی آخر.

از این کلمات عالیات و آیات متعالیات حضرت اعلی که به اسم و رسم ذکر فرموده اند، آیا ثابت و معلوم سرکار شد که مرجع مدح و تمذیح حضرت اعلی، حضرت ثمره است یا هنوز نشده؟ و جهت را هم ذکر نمودم به جهت راهنمائی به من یشهره الله و گمراه نشدن از تلبیس مدعبان به باطل.

و دیگر اینکه نوشته «و این همه خضوع که در بیان میفرمایند از برای من یشهره الله ملتفت نمی شوی الی آخر» ما اهل بیان که میگوئیم پنج کرور کلمات حضرت اعلی من اوله الی آخره جمیعاً ثمره و نتیجه آن به جهت ظهور من یشهره الله و عارف شدن به او و اطاعت اوامر او است. حضرتعالی من یشهره الله موعود بیان را ثابت نمائید. همینطور که جمیع کلمات حضرت اعلی نتیجه و ثمره آن بسوی من یشهره الله است همین طور جمیع کلمات حضرت اعلی دلالت دارد که این مدعی من یشهره الله موعود بیان نیست چنانکه در کتاب پنج شأن و در توقیعی که عنوان کتاب الفاء یا ظاهره فی شأن الآیات بسم الله البهی الأبهی تا آنجا که میفرماید قل ان الله لیظهرن من یشهره الله مثل ما قد اظهر محمد رسول الله من قبل و اظهر علینا قبل محمد من بعد کیف یشاء بامرہ انه کان علی کل شیء قدیرا قل لو تریدن کل الرسله فی وجه الله تنظرون ولو تریدون کل الکتب فی کتاب الله تدرکون و لو تریدن کل خیر من عندالله تدرکون لو تریدن ان تعرفن اسماء الله ثم امثاله انتم الذین یؤمنون بمن یشهره الله تعرفون ثم اتحبون لو قل لم یکمل خلق البیان لم یشهره الله افلا تبصرون و کل ما یشهره قبل ظهوره ادلاء علی انه لا اله الا هو و کل له عابدون و قل ما خلق الله من شیء الا لیوم ظهوره اذ انتم عن

الله ربكم من شيء تمنعون» الخ. در این کلمات عالیات میفرمایند «قل لو لم يكمل الخلق البيان لم يظهره الله» از حضرتعالی سؤال مینمایم اصل خلق بیان کو؟ و که بیان را فهمید که خلق به آن تکمیل شده باشند؟ ایضاً در همین عنوان کتاب «الفاء فی شأن رابع» میفرمایند «و اشهد ان كل ظهور في لوائه مقدس عن الأمثال و منزه عن الأشكال فانظر في شمس الأسماء و لتجعلنها دليلاً لشمس الحقيقة و اجعل طلوعها في كل ظهور لطلوعها في كل يوم و ان طول ذلك اليوم طول ذلك الظهور يختلف باختلاف الأزمنة و الاوقات مثل ما تشهد من اول بديع الفطرة الي حينذ حيث لم يكن لها ميزانا مثبتة بين داود و موسى قد طال عددالمتين و بين عيسى ثم محمد رسول الله قد طال عدد المتين بازدياد جزئي او انتفاص جزئي و من اول ظهور محمد رسول الله الي ظهور نقطة البيان قد طال عدد القرابين و من ذلك الظهور الي ظهور من يظهره الله ارتفع و متنوع قدره و استعلى و استبهى ذكره انه جل جلاله يعلم و يمكن في الخلق علم ذلك مما حىء من علم الحروف اذ ابوتيه الله ذلك العلم كامله ياخذ مثل ما استخراج اشمارالرواع في ظهور نقطة البيان و عليك بالتبصر عند كل ظهور و استعلاء كلمة الاثبات على كل شيء و استعلام النفي على ما يمكن فيه و اذ اشهدت ذلك فاشهد ان في كل ظهور يصطفى الله لمنظر نفسه ما يشاء من ادلاء مستدلون و شهداء مقدسون و حفاظ حافظون و رواد صافون حيث يحفظون اوامرالله من ظهور الي ظهور و يدعون كلا الي الله في بطون الي بطون و قد اصفى الله سبحانه في ذلك الظهور مراتا ممتنعة و بلورية مرتفعة تعاكست فيها شمس الحقيقة و تجلت لديها نقطة الالهية و تحاكت فيها كينونيته الأزليه و ان ذلك من فضل الله و رحمته و جود الله و كرامته»

تا آنجا که میفرماید «و ان مما قد شاء الله في ذلك الظهور و ارتفاع شجرة البيان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها فبالها من تلك الثمرة البديعة و يا طرز احبذا ثم طرز احبذا من تلك الورقة اللطيفة و يا طوبى ثمر طوبى من ذلك القمص الممتنع و يا فخرا ثم فخرا لذلك الشجرة المرتفعة يستحين عن الله باوليته و آخريته و ظاهريته و باطنيته يستند ان على الله بكينونيته و ذاتيته و نفسانيتها و انيته و لتعكسن عن ذلك المرآت ثم ولتعكسن عن ذلك المرآت ولو اذكر الي آخر الذى لا آخر له لم يفرع حب فؤادى من تلك المتعاكسات المتكأحات و التجليات المتصاعدات ولكن الي حينذ بفطرة محضيه غير تلك المرات ما ظهرت و سيظهرالله اذا شاء انه كان على كل شيء قدبراً»

بارى، جميع اين کلمات و آیاتی که نوشتم هرگاه جنابعالی محضاً لله و طلب الرضائه به دقت ملاحظه فرمائید ملتفت میشوید که جميعاً دلالت دارد و واضح مینماید بر اینکه مدعى من يظهره الله موعود بیان نیست و اثبات مى نماید مطاعيت حضرت ثمره را بر همه خلق.

و ديگر نوشته «از همه گذشته حروف حى حضرت اعلى جل شأنه که در خلق بيان بالاتر از آنها نیست بنص بيان حال بعضى موجودند، يکى از آنها هست که از اين ظهور اعراض نموده و يکى ديگر هست که اقبال نموده و اين نمیشود که هر دو حق

باشند لابد یکی حق است و دیگری باطل. در آنجا چه میگوئی؟ پس معلوم شد که تغییر در خلق ممکن است در هر رتبه باشند.»

و اما اینکه نوشته «از همه حروف حی حضرت اعلی یکی از این ظهور اعراض کرده یکی اقبال نموده» بلی! در هر ظهور، هر نقطه حقیقتی خلقی که بر او ایمان می آوردند در زمان خود او هیچ اختلافی نداشتند و جمعاً متحد بوده اند در امر او و مبدأ اختلاف در هر ظهوری در مرآت و وصی و قائم مقام آن نقطه حقیقت بوده. این است که در کور قرآن رسول خدا فرمود «انما الاختلاف فیک یا علی» و در بیان حضرت رب اعلی در باب حدی عشر از واحد خامس «من صلوة المولود» میفرماید «و امروز میبینی که گل مؤمنند به امیرالمؤمنین به واسطه آن است که خلاف ندیده در دون محبت او پرورش ننموده و الا اگر همین نفوس در صدر اسلام میبودند همان ثلثه که در حدیث موضوع شده میدیدی» تا آنجا که میفرماید «آنچه که در امیرالمؤمنین شنیده خود ممتحن نگشته و تا دیده گنبد طلا و عز او را در نزد گل دیده و اگر در یوم او واقع میشدی و در آن ثلثه میبودی آنوقت صادق بودی و حال آنکه آنروز سلمان و ابوذر و مقدار را ذکر لایق در حق ایشان ننمود این است مبدأ اختلاف در هر ظهوری» الی آخر. و همچنین در باب ثالث عشر از واحد سادس میفرماید «فی ان بیت النقطة لاجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت الحروف ازید من خمسة» تا آنجا که میفرماید «و حال آنکه خود تعب میکشیدی و به زیارت تربت ایشان مشرف میشدی و مراجعت میکردی و به آن افتخار بر کل مینمودی و اگر در این تو صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولکن در لیل الیل بکن آنچه توانی ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر کسی در بیان زیارت کند قبور واحد را و در یوم قیامت به زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود آنچه کرده همچنین در قرآن بین و اخذ کن و محتجب مشو از مبدأ بوجود امثال و اقران عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیرالمؤمنین کسی مؤمن به رسول الله نشد واقعاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله خارج نمیگشت که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن به جواهر امر که دین بان دین میگردد چه آن اشخاصی که آنروز در مدینه به گل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان برای همان ثلثه ماند که نظر به ما بیثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند به احکام قرآنیه مثل آنکه در آنزمان گل بودند ولی حکم دون ایمان می شد و ثمر نمی بخشید این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در مجلس درست نشسته و حروف حی را وحده میبینی بلکه لایعرف این است که نمیتوانی که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و ملتفت نمیشوی» الی آخر.

هرگاه کسی به نظر دقت و بصیرت در اول الی آخر هر باب از بیان و کلمات حضرت اعلی نظر نماید و دقیق در عبارات و احکام او شود بطلان و کذب ادعای مدعی را کالشمس فی وسط النهار مشاهده مینماید. بعد از آنکه بطلان ادعای مدعی ثابت شد مقبل به اب هر که میخواهد باشد بطلان او به طریق اولی خواهد بود. به حق نقطه اولی قسم است که قسمی از آن بالاتر نیست زمانیکه پا در این دایره نگذاشته بودم کتاب یوحنا و کتاب حسنیه و کتابهای دیگر در مباحثه سنی و شیعه و غصب خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را میخواندم و حدیث خم غدیر و توصیه حضرت رسول به اصحاب خود در حق حضرت امیر و نصب حضرت امیر را در وصایت و خلافت و فرمودن «من کنت مولاه فهذا علی مولا» به آن تفصیل که در کتب احادیث و تواریخ نوشته اند و بیعت کردن اصحاب به حضرت امیر و بحج گفتن شیخین و بیعت نمودن و در همان روز عروج حضرت رسول بیعت را شکستن و در ثقیفه بنی ساعده جمع شدن و غصب خلافت نمودن، تعجب مینمودم چطور میشود این مطلب؟! ، پا به این دایره صد برابر آنرا به چشم خود دیدم و به گوش خود شنیدم.

و دیگر نوشته

«باری، اگر بعد از ملاحظه این ورقه رفع حجات شد که بسیار خوب و اگر خدای نخواست باز شبیه باقی ماند رساله استدلالیه هم نوشته شده است طلب کنید و ملاحظه نماؤد و اگر باز شبیه باقی باشد اقلأً بنویسید که چه چیز است تا انشاء الله جواب مرقوم شود.»

لله الحمد و المنته محجوب از حق نبودم که رفع حجاتم از این ورقه بشود، و کتاب الزام المعترضین که اسم او را تغییر داده اید و استدلالیه نام نهاده اید، مثل خالوئیه که حال اسمش ایقان شده است به دقت من اوله الی آخره کراراً نظر نمودم و خواندم، الحقی آن سؤالهائی که سائل نموده و جوابهائی که داده شد اول هر جواب زمین به لرزه در آمد، عرش پاره پاره میشود، زمین الحال واژگون میگردد! این کلمات حق است یا کلمات ملقی فلان شو، بعد از این همه طرق طروق! یک جواب آن اصلاً مطابق سؤال نیست. و شاید استدلالیه هم کتاب جداگانه باشد و ندیده باشم ولی الزام المعترضین مرا کفایت نمود احتیاج به دیدن کتب دیگر نیست. و دیگر نوشته

«اگر باز شبیه باقی باشد اقلأً بنویسید که چه چیز است تا انشاءالله جواب مرقوم شود.»
 جمیع آنچه در این اوراق نوشته ام مانع از تصدیق حقیر است در ادعای جناب مدعی، استدعا مینمایم جواب همه را مرقوم فرمائید. و دیگر نوشته

«شما میدانید که من هم در این امر با شما بودم و عنادی با کسی نداشتم و طالب حق بودم و به ذکر و ثنای آن نفس (مراد حضرت ثمره است) مشغول بودم، پس حال چه شده است؟ از روی عدم بصیرت نبوده است کمال مجاهده به قدر وسع و فوق آن شده است.»

عجب تعجبات حقیر هم همین است که جنابعالی سبب اقبال و تصدیق به حقیقت حضرت ثمره که ما را به او میخواندید و خود سرکار هم عجز و نیاز به ذکر و ثنای او مشغول بودید چه بود؟ و حال سبب اعراض و ادبار چیست؟ هرگاه سبب اقبال کلمات حضرت اعلی و منصوصاتی است که در حق حضرت ثمره فرموده اند که اقلّاً سه هزار بیت از نصوصات نزد حقیر موجود است سبب اعراض از آن حضرت چه بود؟ هرگاه میفرمائید به جهت ادعای مدعی به «من یظهره اللهی»، در کجا از کلمات حضرت اعلی است که فلان شخص و با اسم و رسم مثل همان طور که حضرت ثمره را به اسم و رسم ذکر فرمودند و خلق را به اطاعتش امر نمودند ذکر فرموده باشد که فلان کس من یظهره الله است، اطاعت او را نمائید و آیا امکان دارد که در زمان حضرت اعلی «من یظهره الله» چهار سال قبل از تولّد او متولّد شده باشد و حاضر و موجود باشد و حضرت او را نشناسد و کسی را که منکر میشود من یظهره الله در زمان حیات، اینقدر توصیف و تمجید نماید و نصوصات عدیده در حق او بنویسد و خلق را در طاعتش امر نماید! لا والله، ابداً امکان ندارد. و حال آنکه این لفظ من یظهره الله هم که مدعی به خود چسبانیده و نجسبیده از کلمات ابداعیه او است و هرگاه میفرمائید کلمات در باب ثامن از واحد سادس اقبال سرکار مدعی است، آنجا که فرموده «**که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شجره حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر نهج فطرت بر قدرت بدون تعلم و شئونیکه در نزد اهل علم متصور است**» هرگاه از این جهت است، تصدیق سرکار شبهه نیست که کلمات جناب مدعی تکسب است و از روی فطرت نیست به دلایلی که کراماً در این اوراق ذکر نمودم تکسب او را، و آنجائی هم که میفرماید «بر صاحب حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا او است و حال اینکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید» ملتفت شوید که باز هم فطرت را شرط قرار داده اند. هرگاه حضرتعالی باب را من اولّه الی آخره به دقت مطالعه فرمائید ملتفت میشوید که چون به حضرت اعلی اهل فرقان که منتظر به ظهور قائم بودند و دعای ندبه هر صبح میخواندند والعجل العجل میگفتند حضرت که ظاهر شد حزن و صدمه و اذیت مالانهایه باو وارد آوردند. اینقدر سفارش من باب مبالغه و تأکید فرموده اند که حضرت من یظهره الله که بعد از ارتفاع احکام بیان و کرور ها خلق که در ظلّ بیان خلق شدند و در لیل الیل که بعد از منوصیین به نص خاص است وارد شدند و همه اوامر و نواهی کتاب را بالتمام عامل گردیدند ظاهر میشود بلکه بان وجود مقدس صدمه و اذیتی وارد نیاید. فرمایشات حضرت اعلی در این باب نه از برای این زمان است که کسی نه بیان را دیده نه خلقی در ظلّ او خلق شده و نه یک حکم از احکام او را بعرضه ظهور رسیده و حال آنکه از اوّل کتاب الی آخر دلالت دارد که احکام بیان بالتمام جمعاً بعرضه ظهور

خواهد رسید و ملیونها خلق در ظل آن خلق خواهد شد، چنانچه بسیاری از آنها را مرقوم فرموده اند که گویا میبینم و در علم خدا گذشته و مردی نیست که ظاهر خواهد شد و آنجا که میفرماید «با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را» معلوم و محقق است که مراد از ظاهر این عبارت نیست زیرا که قبل از جناب بهاء چندین نفر مدعی مقام من یظهره الهی شدند و ادعای این مقام را نمودند بلکه این عبارت در باطن تأویل و معانی بسیار عالی در ضمن دارد و آن این است که خلق در زمان حضرت رسول از مراتب جسد و و نفس و روح ترقی نموده و به کمال رسیده به مقامی نائل شده بودند که واجب و لازم بود به مشعر عقل تربیت شوند، حضرت رسول ظاهر شد چون عقل کل بلکه خالق عقل بود خلق را به مشعر عقل تربیت نمود و فوق مشعر عقل در زمان او متصور نمیشد و چون مشعر عقل به کمال رسید حضرت ربّ اعلی ظاهر شد و خلق به مشعر فؤاد که فوق رتبه عقل است تربیت فرمود و در این زمان فوق مشعر فؤاد که فوق رتبه عقل است تربیت فرمود و در این زمان فوق مشعر فؤاد متصور نمیشود و حضرت من یظهره الله بعد از آنکه مشعر فؤاد به کمال رسید ظهور میفرماید و خلق را فوق مشعر فؤاد تربیت مینماید و این ادعا را غیر از من یظهره الله محال است کسی دیگر بتواند بنماید زیرا که هنوز آن مشعر در خلق، خلق نشده و خالق آن مشعر من یظهره الله است.

و اینکه نوشته «از روی عدم بصیرت نبوده استکمال مجاهده به قدر وسع و فوق آن شده است» حقیر هم در اینجا لازم دانستم که قدر قلیلی از مجاهدات خود را در تصدیق نموده این امر در این اوراق بنگارم، در اول که جناب آقا سید یوسف در مقام تبلیغ حقیر بر آمد بعد از گفتگوی بسیار و دیدن آیات و آثار بیحد و شمار مثل تفسیر سوره یوسف موسوم به قیوم الأسماء و شرح سوره بقره و تفسیر سوره والعصر و تفسیر سوره کوثر و تفسیر سوره انا انزلناه و تفسیر قل هو الله و شرح بسم الله و تفسیر حدیث ابی لبید و بیان فارسی و عربی و کتاب پنج شأن و دو جلد کتاب اسماء کلشی که جلد دوم آنرا سرکار گرفتید سواد نمائید که معاندین با نوشتجات خود سرکار از خانه سرکار بتاراج بردند و توقیعات بسیار اگرچه سواد عربی چندانی نداشتیم و حال هم ندارم ولی به دقت میخواندم و دقیق در کلمات و معانی آنها میشدم. بعد از یکسال و نیم تقریباً در نهایت دقت و مجاهده و بدقت نظر در کتاب جناب آقا سید هادی برزنی که تطبیق نموده و توفیق داده بودند علامات احادیث ظهور قائم را در امر حضرت اعلی در خود مفری جز تصدیق نمودن ندیدم و از روی تحقیق و کمال یقین و نهایت اطمینان قلب نه از روی تقلید عامیانه و کور کورانه ایمان به حضرت ربّ اعلی آوردم و با مرآت حضرت تصدیق نمودم و در کسر حدود بخداوند قسم است که در ترک هر یک گوئیا رگهای بدن مرا از سر پنجه باز میکردند و از سر مغز بیرون میکشند. کسر حدود نمودم بعد از آنکه از روی صدق و صفای وجدان و اطمینان قلب ایمان به حضرت ربّ اعلی آوردم کمال دقت و سعی در شناختن وصی و جانشین و قائم مقام او را داشتم

چون در دوره حضرت رسول بعد از صعود آن شمس حقیقت اختلاف اصحاب و غصب خلافت از حضرت امیرالمؤمنین ع چنانچه در احادیث و کتب نوشته اند و حضرت ربّ اعلی هم چند جا در بیان فارسی چنانچه ذکر شد قبلاً اشاره فرموده اند که بعد از عروج حضرت رسول سه نفر در ایمان به حق بیشتر از همه آن اصحاب باقی نماند، در مد نظرم بود از مبلغ خود جناب آقا سید یوسف جويا شدم و عرض کردم که بنده در کمال صدق و منتهای یقین به نقطه اولی ایمان دارم و اطمینان قلب از برای حقیر حاصل است، حال وصی و جانشین آن حضرت کیست؟ فرمود حضرت ازل علیها السلام، عرض کردم مدعی در مقابل هست؟ فرمودند خیر، گفتم نمی شود بی مدعی، مقابل بعد گفتم کجا تشریف دارند، فرمودند در بغداد ولی همه کس خدمت او مشرف نمیشود به جهت وصیت حضرت اعلی به او که «ان الأزل یحفظ نفسه» الی آخر. عرض کردم واسطه میان خلق و آن حضرت کیست؟ فرمود جناب بهاء، عرض کردم او مدعی مقابل دارد؟ فرمود جناب حاجی سید محمد میفرمود حضرت ازل ع در استین من است و فی الجملة کرشمه هم با جناب بهاء از افعال و آثار آنها استنباط میشود و خود حضرت ازل سلام الله علیه هم دلگیری و خلق تنگی از جناب بهاء ظاهرّاً باید داشته باشد و توقیع نقاریه که حضرت ثمره مرقوم فرموده بودند به حقیر داد و خواندم، خیلی متفکر و حیران شدم و در جستجو بر آمدم و از او سؤال نمودم که آیا کسی دیگر از مصدقین این امر هست که در این مطالب آگاه تر از سرکار شما بوده باشد و حقیر را به او رهنمائی نمائی؟ فرمودند در نجف آباد جناب ملاّ زین العابدین و در شهر اصفهان جناب آقای میرزا حبیب الله که یکی از شهداء است یعنی مشاهده نزول آیات را خود از حضرت ربّ اعلی نموده و چون مجتهد است و مرجعیت دارد و جمعی هم تقلید از او مینمایند به این جهت او را از شهداء مینامند ولی خیلی محتاط است و مشکل میدانم با تو صحبت بدارد ولی جناب آخوند ملاّ زین العابدین احتیاط چندانی ندارد، این بود که با یکدیگر به خدمت سرکار رسیدیم و این مطالبیکه نوشتم در اختلاف و توقیع نقاریه و حالات خود تماماً را به جناب عالی عرض نمودم و شما فرمودید هیچ اختلافی در میان نیست و حضرت ثمره وصی و قائم مقام و مرآت آن حضرت اند و حجت و جانشین بعد از نقطه اولی او است و به جهت توصیه حضرت اعلی در حفظ خودش همه کس در خدمت او مشرف نمیشود و جناب بهاء هم واسطه بین الخلق و الحجة میباشد و نهایت اتحاد در میان همه اصحاب و جناب بهاء و حضرت ثمره هست، شما خودتان میخواهید اختلاف درست نمائید و در دنبال اختلاف میدوید، شما را نصیحت مینمایم سبب اختلاف نشوید که هیچ اختلافی نیست و یک توقیع از نصوصات که حضرت اعلی به حضرت ثمره مرقوم داشته بودند بیرون آوردید و خواندید و به هر نوع بود حقیر را قانع و ساکت نمودید ولی آنطور که باید اطمینان در قلب حاصل شود حاصل نشد، به این جهت کسانی که از بغداد می آمدند خیلی کنجکاوی مینمودم و در جستجو بودم و از حالات جناب بهاء و مهاجرین بغداد بسیار دقیق میشدم

تا روزی در شهر رفتهم سرای طالار حجره منزل آقا محمد جعفر آقا عبدالله که از احباب بود و تازه از کربلا و بغداد مراجعت نموده بود. در بین صحبت فرمود هنگامی که من در خدمت جناب بهاء مشرف شدم جناب آقا ملا محمد جعفر نراقی هم بعد از مشرف شدن بنده آمدند منزل، جناب ایشان خیلی زیاد از اندازه تعارف و تواضع و احترام به او نمود و بعد از رفتن او جناب ایشان مذمت بسیار از او نمود حتی آنکه فرمود این شخص شیطان است، این حرف را که شنیدم وجدانم خیلی به من صدمه زد، که صفت نفاق در مؤمن از جمله گناهان کبیره و بدترین گناهان است و در حق چنان شخصی که به تصدیق و تبلیغ او جماعت بسیاری به حضرت ربّ اعلی مؤمن شده و ایمان آورده اند. در حالت تفکر و حیرت زیاد از حجره بیرون آمدم، شنیدم در منزل شیخ حسن واحدالعین اردستانی داماد مرحوم ملا محمد جعفر گندم پاک که از شهدای مازندران است و حضرت ربّ اعلی در بیان فارسی به اسم نقابت او را ذکر نموده که در میان آن همه طلاب ملازمه و علمای اصفهان گندم پاک کنی خلعت نقابت در بر نمود. یکی از همشهریهای او از بغداد آمده. با آن حال تألم و تفکر به سرعت رفتهم منزل او و آن شخص را ملاقات نمودم مذاکره و تعریف از جناب بهاء و احباب بغداد مینمود و گفت جناب بهاء همه روزه آیات مینویسند و میدهد می‌شویند و میفرماید بریزند به دجله قسمت ماهیها باشد. باز در خیال افتادم یعنی چه؟ ماهی دریا چه حظی از مرکبی که مخلوط در آب شده میبرد. به خاطرم گذشت که هرگاه اینطور است که این شخص میگوید نکند که او مشق آیات نویسی مینماید و آیات مینویسد و شاید خیال ادعا داشته باشد، باز خود را ملامت نمودم که کار پاکان را قیاس از خود مگیر، قیاس به نفس خود مینمائی، تو که خودت شاعر نیستی و میخواهی شعر بگوئی به فکر و زحمت هی می نویسی و قلم میزنی و پاک میکنی و حک و اصلاح مینمائی و دیگران را هم قیاس به نفس خود میکنی، بعد لوحی در آورد قصیده در او نگاشته گفت سه بیت از اول آن خطاب به حضرت ازل ع است که جناب بهاء انشاء نموده:

ساقی از غیب اما برقع بر افکن از عذار تا بنوشتم خمر باقی از جمال کردگار
و بعد از سه بیت اشارات از زبان حضرت ثمره به خودش خطاب مینماید :
تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه کی چشمی خمر بقا از لعل نوشین نگار

الخ. قصیده را گرفتم و سواد نمودم، آن شب را رفتهم به خانه آقا محمد باقر کورت باف که چند سال در بغداد و کاظمین مانده بود، به او گفتم که امروز در خانه شیخ حسن یکی از همشهری هاشان از بغداد آمده بود و ذکر میکرد که جناب بهاء آیات مینویسد و میدهند بشویند در طشت و در دجله بریزند که اینها قسمت ماهیها باشد، شما مدتی آنجا بوده این چه کیفیت است؟ گفت همین کار ها را میکنند، خیلی نوشتجات میرزا آقا جان می آورد می شوید، از میرزا آقا جان سؤال کردم چرا این نوشتجات را می شوئید؟

گفت مطالبی در این نوشتجات هست که حال خلق طاقت شنیدن آنها را ندارند، از این جهت حکم شستن می نمایند گفتم هرگاه خلق طاقت شنیدن آنها را ندارند چرا مینویسند و بعد بشویند؟! از اول ننویسند! باری، صبح روز دیگر روانه ده شدم و قصیده را در بین راه حفظ نمودم و منصرف از این خیالات نبودم تا وقتی حضرات را از بغداد تبعید نمودند. سلمان از بغداد آمد، دو توقیع آورد و وقتی که نقل مکان به باغی نموده بودند که بروند آنها را به توسط سلمان فرستاده بودند. یکی از آن الواح مال خود سلمان بود، فی الجمله مطالبی هم از توحید در آن لوح بود و یکی را هم به اسم حضرتعالی جناب بهاء فرستاده بودند از خود شما بود در منزل خود سرکار توقیع سلمان را از اول قرائت نمودید و بعد لوح خودتان را خواندید و در آن لوح مرقوم داشته بودند که **تزلزل نداشته باشید از این قضیه تبعید ما این مطالب و قضیه حالیه را در الواح قبل به شما خبر دادم.** عرض کردم به سرکار که در کجا به شما خبر داده اند این قضیه را و در کدام لوح است بیاورید بخوانیم، فرمودید من چنین لوحی ندارم و خبر هم به من نداده اند. همان حین به خاطرم گذشت اینها هم که در کلینۀ درویشها است او مینوسد که این وقایع حالیه یعنی تبعید و گرفتاری را در الواح قبل به شما خبر دادم، این جناب میگوید من چنین لوحی نداشته ام و هیچ خبر نداده اند و خبر هم ندارم. بعد از تحیر و حیرت جواب وجدان خود را گفتم جناب بهاء شاید در الواح خبر داده و جناب آخوند نفهمیده و ملتفت نشده. به این طور خود را ساکت نمودم تا وقتی که ادعای ایشان از زیر پرده بر ملا گردید و مطالب ادعا علنی و آشکار شد و جناب ملا رضا یزدی آمد اصفهان و احباً را دعوت به امر جناب مدعی نمود و به جهت تبلیغ هم آمده بود. آمدم در شهر و منزل او را سراغ گرفتم، گفتند امشب را خانه آقا سید ماشاء الله کاشانی است، رفتم خانه را پیدا نمودم و شب را در همان منزل ماندم. جناب آخوند بنای دعوت و تبلیغ را گذارد. اول بیان را باز نمود همان باب ثامن از واحد سادس را گفت بخوان، خواندم و بعد نوشته در آورد که اعمال حج در او بود که وقتی که به درگاه میرسی این ذکر را بخوان و چند قدم می آیی سجده بکن و چنین و چنان کن و اذکاری هم در هر موقعی نوشته بود بخوان و چه نوع طواف بکن. سؤال نمودم که کجا باید حج کرد و بیت الله کجا است؟ فرمود در بغداد، همان خانه که جناب ایشان منزل داشتند. خیلی در خیال رفتم و متفکر شدم که در بیان پنج شش باب در احکام بیت نوشته شده و حضرت اعلی بیت را در شیراز فرموده چه نوع بسازند حتی میفرمایند چنانچه خواهی رسید به یومی که محل طین الله احمد در شطری از شطران ارض اعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلیان گردد و مساجد ثمانیه عشر چطور شد؟ آنها هیچ به ظهور نرسید و حال بغداد بیت شده؟ آن شب را تا صبح مطلقاً خواب ننمودم و جمیعاً را به ذکر یا دلیل المتحیرین مشغول بودم تا صبح شد، خداحافظ گفتم و بیرون آمدم، از منزل آنها و رفتم در خانه جناب آقا میر محمد علی عطار به جناب آقا سید هاشم آقا زاده او مطالب شب گذشته را عرض نمودم و حالت تحیر خود را که این

چه اوضاع و چه فتنه ایست؟ فرمودند: بلی، روز گذشته هم یک کتاب اخوی قاتنه کتاب آقا میرزا محمد حسن برای من فرستاده و در دو سه موضع عبارات کتاب الیها را الیهاء خوانده و به جهت تبلیغ من آورده اند و اکثر این کتاب از قضایای اتفاقیه نصوصات و توقیعات حضرت ربّ اعلی است که به جهت حضرت ثمره مرقوم فرموده اند کتاب را به حقیر داد، گرفتم و آنروز را در بالا خانه خلوت آنها ماندم و خود آنها رفتند به بازار، با دقت تمام آن کتاب را مطالعه نمودم و بنای نوشتن و سواد نمودن بعضی توقیعات و نصوصات را نمودم و آن شب را هم آنجا ماندم و کراراً در آن توقیعات نظر مینمودم و میخواندم، همان قدر که شب قبل از برایم برزخ بود و بد گذشت این شب از دیدن آن کتاب و فهمیدن و کشف شدن مطالب آن از برایم سرور و بهجت بی اندازه روی داد از روی وجد و سرور این چند بیت را انشاء نمودم :

ستایش اول دفتر نمایم پاک یزدان را	که احیا کرد در ایمان من غمگین حیران را
بدین گمگشته وادی حیرت از ره رحمت	فکند اندر فؤادم از شفقت نور ایمان را
زهی شکر تو ای خالق، زهی شکر تو ای صانع	چه احسانها که بنمودی غریق بر عصیانرا
نمودی زنده قلبم را ز حبّ مهتر عالم	برایم کشف کردی راه حق و راه بطلان را
نیفتادم چه این جهال در بحر ضلالت، شکر	بتابیدی تو ای خالق به قلبم نور ایمان را
برو صباغ کن اندر تمام عمر شکر حق	که کرد اتمام بر تو نعمت و هم جود و احسان را

این رشحه قلیلی بود از مجاهدات خودم که ذکر نمودم.

و دیگر نوشته اید «در آخر کلام از راه نصیحت و محبت به آنجناب عرض میکنم که اگر به صاحب این ظهور ایمان نمی آورید در صدد ردّ و معارضه هم بر نیائید البته توقف اگر چه شأنی ندارد اولی است شاید سبب نجات شود»

حقیر در مقام معارضه بر نیامدم، این اوراق را در جواب آن ورقه نوشتم به جهت اینکه اهل خانواده خودمان از خواندن این ورقه شبهه از برای آنها روی ندهد لابد شدم و جواب آنها را نوشتم.

و دیگر نوشته اید «عریضه ایقان حضور مبارک شد امید است که به جواب فائز شوید» کیفیت عریضه این است که دو نفر از مبلغین حضرات به جهت تبلیغ منزل حقیر آمدند، بعد از مذاکرات بسیار گفتند شما آنچه میخواهید در قلبتان بگذارید و نیت نمائید و کاغذ سفید بدهید تا جواب خفیات قلب شما را بیاوریم، حقیر اعتنائی به این حرف بیهوده واهی ننمودم. یکی از این دو نفر خودش صفحه کاغذ بیرون آورد و در پاکی گذارد و با اصرار زیاد خواهی نخواهی مهر کاغذ مرا گرفت و سر پاکت را مهر نمود و برد. نه مطلبی به قلب گذرانیده بودم و نه نیتی نموده بودم و نه اعتقادی به این حرف مزخرف واهی آنها داشتم، بعد از مدتی کاغذی را که یک آیه در او مرقوم شده بود آوردند و مضمون آیه این بود : ای عبد تو هنوز واقفی در امری که شرق و غرب عالم را گرفته، اصلاً خاطر هم نبود، وقتی که آن لوح آمد ملتفت شدم که مهر مرا

گرفتند و پاکت را مهر نموده بودند. مطلب عریضه این بود خداوند را قسم میدهم به وحدانیت خودش که همه را از خواب غفلت بیدار نماید و به صراط حق عظیم هدایت فرماید، آمین یا رب العالمین.

زاید ندیدم یکی از جمله ادله که یکی از مؤمنین بیان در ابطال ادعای مدعی در حاشیه هشت بهشت نگاشته در آخر این اوراق بنگارم و آن این است :

هوالموفق الصواب، یک نکته دقیقه لطیفه از الهامات غیبیه را محض تذکر اولی الالباب می نگارد، علاوه بر آنچه از علائم و اوصاف من یظهره الله در بیان ذکر شده که هیچکدام از آنها بر این مدعی کاذب موافق و صادق نمی شود، اصل لفظ من یظهره الله همین اطلاق صوری و معنی ظاهری لفظی او بر این شخص صادق و موافق نمیگردد، چرا که من ظهر نقطه اولی بوده چگونه میشود من یظهر که مسلماً باید بعد از او به مقام تکوین برسد قبل از آن حضرت ظاهر و مکتون شده باشد؟ در این صورت چگونه لفظ من یظهر بر او موافق و صادق می آید؟ چنانچه طائفه کیسانیه محمد حنفیه را قائم منتظر و مهدی موعود میدانند و فقط دلیل آنها بر این مطلب است که حضرت رسول فرموده مهدی موعود با من در اسم و کنیه شریک است و چون اسم او محمد و کنیه ابوالقاسم بوده او را مهدی موعود میدانند و هیچ مستشعر نمیشوند که اگر محمد حنفیه مهدی و موعود قائم بود حضرت امیر این اشعار مفصله که در اوراق سابق این کتاب ذکر شد (مراد از کتاب، کتاب هشت بهشت است) در باب علائم و اوصاف قائم و مهدی موعود ذکر نمی فرمود، فقط در عوض همه آنها و سایر فرمایشات آن حضرت که در این باب وارد شده یک کلمه میفرمود که قائم منتظر و مهدی موعود همین محمد حنفیه حاضر حی ظاهر است و هكذا چطور تصور میشود که من یظهره الله کامل و مکمل معمری حاضر و ظاهر باشد که که قبل از نقطه اولی متولد و متکون شده باشد آنوقت نقطه اولی این همه بیانات و عبارات و تصریحات و اشارات که گل بیان و الواح صادره مملو است از آنها در ذکر من یظهره الله و آثار و علامات و اوصاف و احوال آن حضرت حتی احکام نطفه و مکتب و سنه ظهور آن حضرت به این طول و تفصیل و شرح و بسط و تطویل ذکر فرماید در عوض همه آنها یک کلمه بفرماید که ای اهل بیان من یظهره الله فلان ابن فلان است که حی و حاضر و ظاهر و نمایان است بلکه بر خلاف آن بفرماید که من یظهره الله امروز نفس من ظهر است لا غیر. پس بنا به عقیده این جماعت نعوذ بالله نقطه اولی که برای هدایت و ارشاد خلق آمده باعث غوایت و ضلالت آنها گردیده و عمداً به جهل و القاء به باطل و ادخال در شبهات و ضلالت فرموده است و اعجب از گل کلمات و فرمایشات آن حضرت که در باره من یظهره الله فرموده است عریضه ایست که به من یظهره الله عرض کرده اند که در مکتب خانه من یظهره الله به آن حضرت ایصال شود و در صدر آن به فارسی مرقوم فرموده اند «در مکتب خانه من یظهره الله منور فرمایند» و از جمله

عبارات و کلماتیکه در آن عریضه مرقوم داشته اند این عبارات است که به خود آن حضرت خطاب فرموده میفرمایند «لو تعزلن فی القيمة الأخری من فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی امک باشارة من یدیک کنت محموداً فی اشارتک ولو انه لا ریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاء من عندک انک کنت ذا فضل عظیماً انتهى»

الحال انصاف بدهید چگونه میشود مظهر عام تام الهی که عالم است به اسرار ماکان و یکن در صورتیکه من ینظره الله شخص بالغ کامل مکملی حی و حاضر و اماده و معین و معلوم باشد، نقطه اولی این نوع عریضه به مکتب خانۀ او بنویسد و تا این درجه اسباب حیرانی و اشتباه و اختلاف اهل بیان بشود و آنها را به شک و شبهه و ضلالت و گمراهی بیندازد. تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا بر فرض که از همه این مراتب و درجات تنزل کرده و این ادعای محال ناحقی را که هیچ میزانی از موازین عقلیه و نقلیه درست نمی آید و وفق نمیدهد که بر خلاف رویه الهی از آدم تا خاتم و از خاتم تا ظهور نغمۀ بیان ساری و جاری بوده است که در هیچ روزی دو افتاب طالع نشده است و در هیچ دایرۀ دو مرکز دیده نشده و در هیچ هیکل و قالبی دو قلب مشاهده نگردیده و در هیچ عصری دو مظهر عام و تام الهی با هم معاصر و معاهد نبوده است، قبول کنیم که این مدعی من ینظر و نقطه اولی من ظهر بوده است، آنوقت سؤال مینمائیم که در هفت سال ظهور و طلوع نقطه اولی که ندای اننی انالله لا اله الا انا المهیمن القیوم اننی انالله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون در داد و بانگ زد که اول من آمین به محمد و علی و در آن وقت این من ینظر نسبت به نقطه اولی چه مقام داشت؟ رب بود یا مربوب، تابع بود یا متبوع، ساجد بود یا مسجود، خالق بود یا مخلوق؟ اگر تابع و مربوب و ساجد و مخلوق بود و در ظل نقطه واقع شده بود چنانچه خودش در کلماتش که قبل از ادعا نوشته تصریح میکند که من قادر و قابل بر درک یک کلمه از کلمات بیان نیستم چگونه میشود که تابع متبوع و ساجد مسجود و مربوب رب و مخلوق، خالق شود؟ تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا. و نیز چگونه میشود که حضرت من ینظره الله که ظهور او اعلی و اتم و اکمل و افضل از من ظهر است در ظل او واقع شود؟ و اگر نقطه اولی تابع و ساجد و در ظل این من ینظره بوده این معنی منافات کلی با ادعای الوهیت و مظهریت عامه تامه دارد و هرگز تصور نمیشود که چنین من ظهر و ظهور عظیمی در ظل دیگری واقع شود. لو کان فیها الهة الا الله لفسدتا. و علاوه بر آن اول واجبات و فرائض برای حضرت تشریف خدمت و استدراک فیض حضور و جهت من ینظره بود چرا که صریحا میفرماید «بر همه اهل عالم فرض است که بشتابند به سوی لقای من ینظره الله که لقای او لقای الهی است و لو از مشرق به مغرب باشد ولو به سیر کردن بر دست و سینه بر روی برف باشد» بالجمله هر نوعی از انواع کسی بخواهد این ادعا را به میزان درستی موافق نماید حاشا و کلاً که نشده و نخواهد شد مگر اینکه شخص به کلی از بیان خارج شده بر

نقطه اولی معروض و منکر گردد، آنوقت میتواند ادعای این مدعی را قبول کند چنانچه تمام مصدقین او بعضی من حیث یعلم و بعضی من حیث لا یعلم از ظل بیان خارج شده معروض و منکر نقطه اولی گردیده مصدق این مدعی شده اند.

والله علی ما اقول شهیداً و کفی بالله شهیداً
(م ه ۱۴)

قد فرع من تسویدها یوم سابع عشر شهر شوال المکرم سنه سبع و ثلاثین و ثلثمائه بعد
الألف من الهجرة النبویة

(۱۳۳۷)